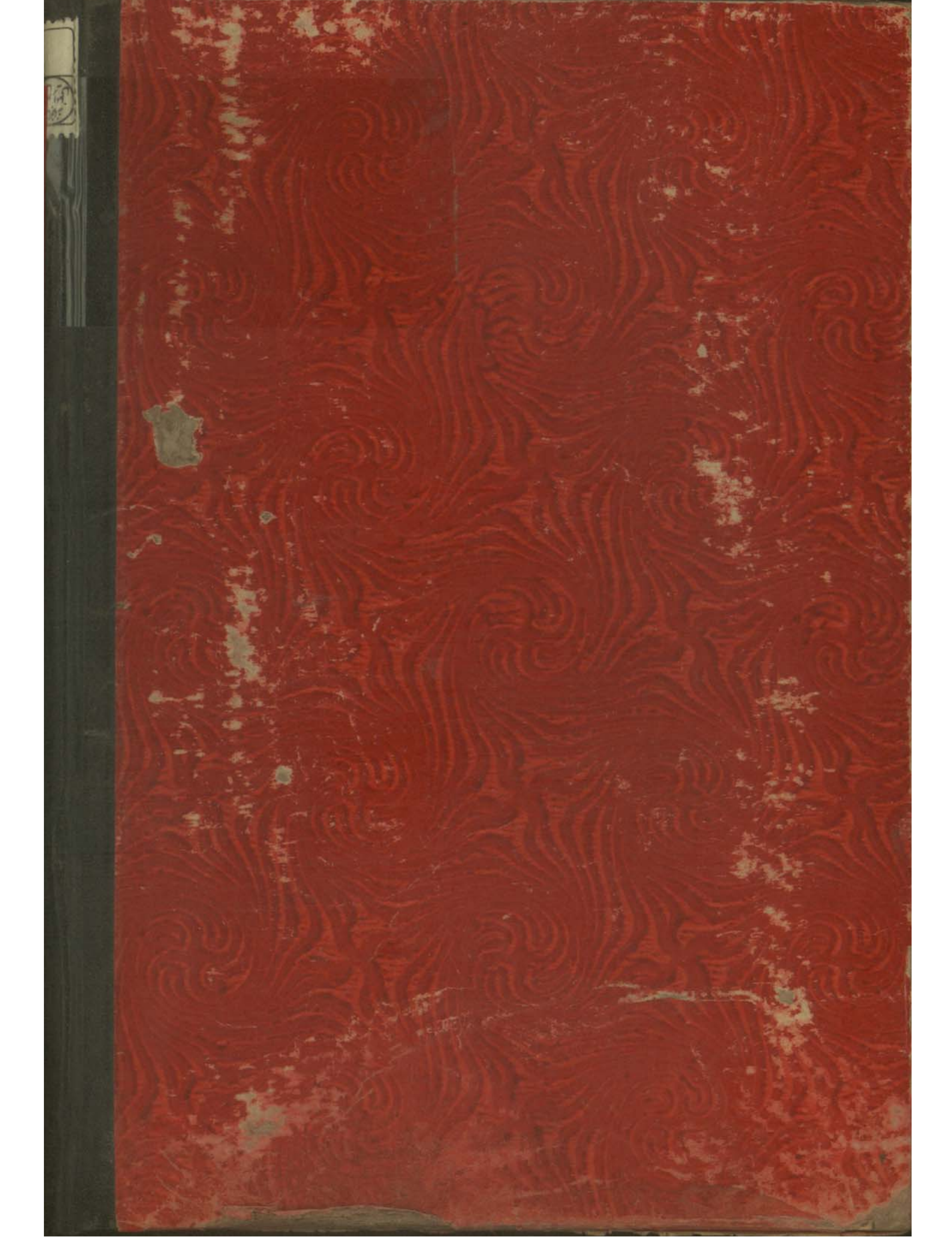
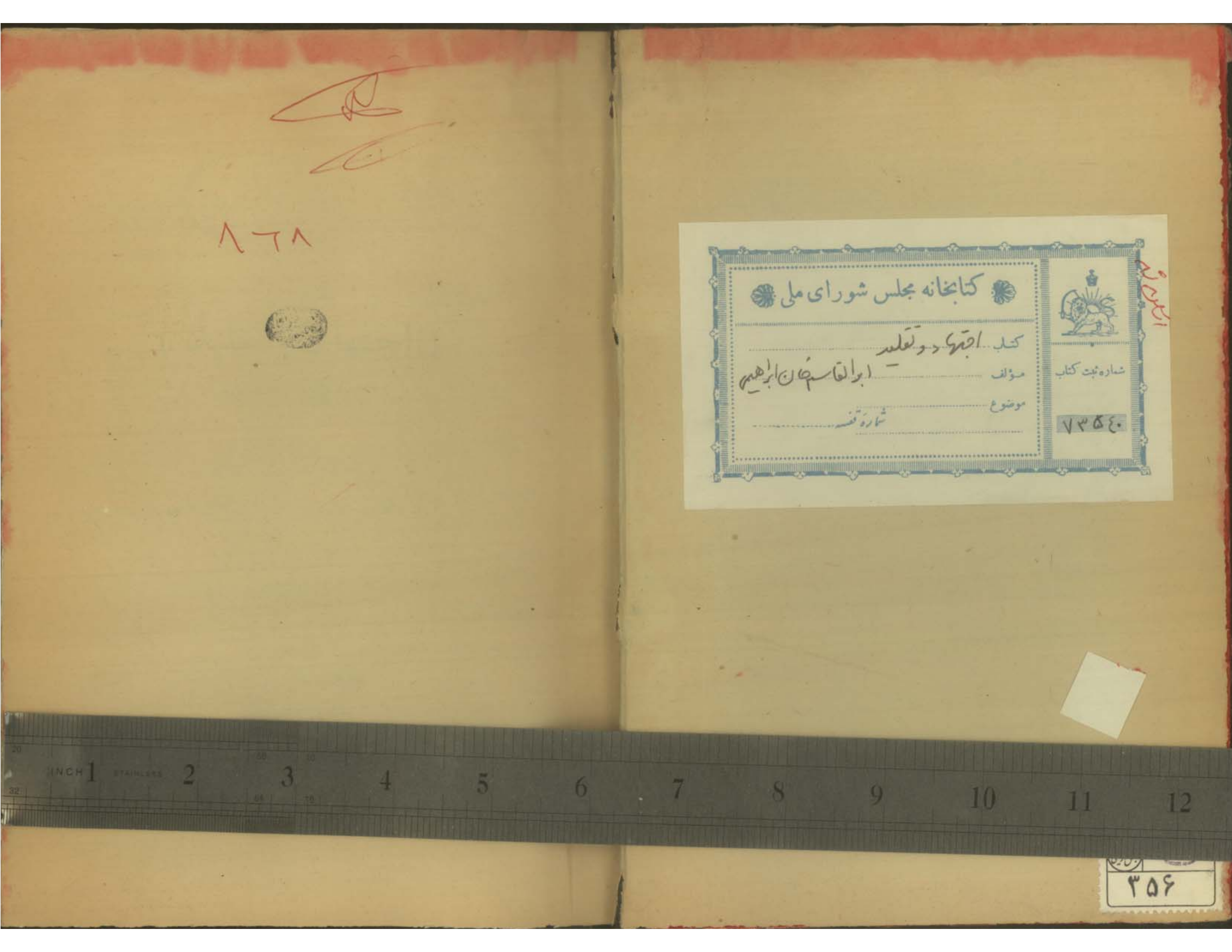
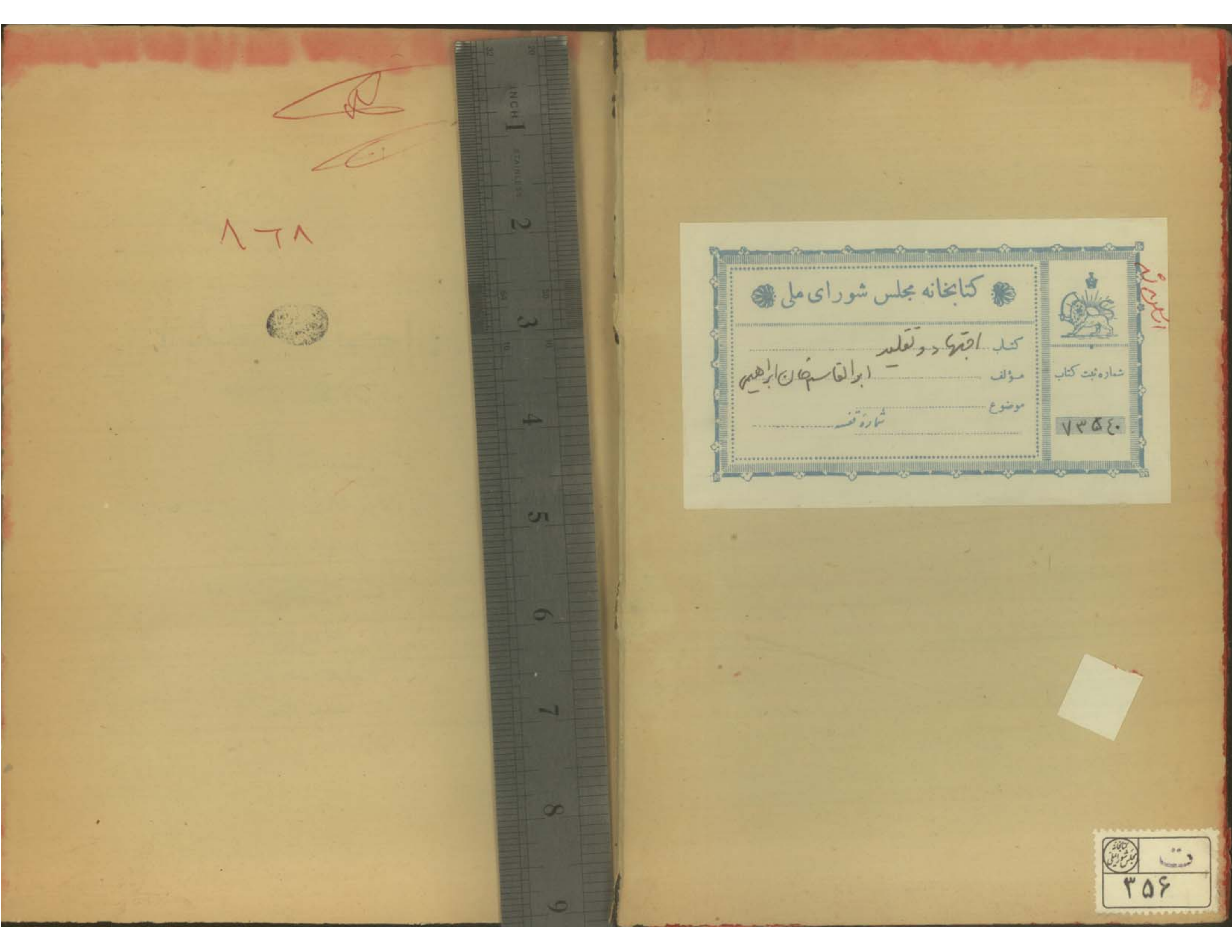



۸۶۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب اجتهاد و تقلید
مؤلف ابوالقاسم خان ابراهیم
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۳۵۴۰
۳۵۶



۸۶۸
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب اجتهاد و تقلید
مؤلف ابوالقاسم خان ابراهیم
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۷۳۵٤٠
ت
۳۵۶



کتاب

مستطاب

(اجتهاد و تقلید)

از تصنیفات سرکار آقای

ابو القاسم خان ابراهیمی کرمانی

ادام الله ایام افاضاته

طبع اول

چاپخانه سعادت کرمان

جمادی الاولی ۱۳۶۳

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطیبین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین **اما بعد** چنین مینگارد بندهٔ مسکین ابو القاسم بن زین العابدین اعلی الله مقامه در این موقع که کتاب مبارك موجز در احکام عبادات تألیف مرحوم مبرور مولای بزرگوار و والد ماجد عظیم الشان مرجع اهل اسلام و ایمان اعلی الله مقامه را مجدداً برای عمل واستفادهٔ اخوان بطبع رسانده ایم و منتشر میشود مقتضی دیدم عبارات مختصره ای در این مقام برای مزید بصیرت وتذکر بعض اخوان و اطمینان ایشان برنگارم تا ببرکات آل محمد علیهم السلام و تأیید حضرت حجت عصر عجل الله فرجه وارواحنا فداه غبار بعض اوهام از قلوب صافیهٔ آنها مرتفع گردد واگر بواسطهٔ سبق بعض شبهات عوامانه وساوسی در دلهای آنها حادث شده است زایل گردد ان شاءالله وما توفیقی الا بالله وموضوع این است بعد از آنی که مبتلا شدیم ببزرگترین فتنهٔ آخر الزمان ورحلت سید ومولای بزرگوار حلال مشکلات وکشاف معضلات

وزایل کنندهٔ شکوك و شبهات وحافظ ثغور اسلام و ایمان وآن سدّ سدیدی که بافقدان آن ثلمهٔ در اسلام بدیدار گردید که هیچ چیز جای آن را نمیگیرد اعنی علم الاعلام و نور الظلام وحامل علوم آل محمد علیهم السلام ایة الله فی العالمین والنافی عن الدین تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین ابی وکهفی ورجائی الحاج زین العابدین خان الکرمانی اعلی الله مقامه ورفع فی الخلد اعلامه وحقیر فقیر مسکین وسایر اخوان مؤمنین از مقلدین آن بزرگوار متحیر ماندیم ومرجع خودرا در اخذ احکام ومسائل حلال وحرام نمیدانستیم وچارهٔ جز استغاثه بخداوند وتوسل بذیل عنایت حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه وتمسك بآثار آل محمد علیهم السلام نداشتیم و بالخصوص در این میانه کار این حقیر از سایر اخوان مشکلتر وغربتم از دیگران بیشتر بود زیرا بعد از فقدان آن بزرگوار برروی زمین وزیر آسمان کسی را نداشتم که عرض حاجتی بخدمتش نمایم یادرمان دردم را بخواهم ودر حینی که خود این ناچیز باین کیفیت مبتلا ودچار واز این پیش آمد در فشار بودم مراسلات سایر اخوان از دور ونزدیك میرسید وسؤال از تکلیف خود مینمودند باین مناسبت که حقیر رانزدیکتر از دیگران میدانستند وهمچو میپنداشتند که باین بندهٔ شرمنده بحکم ارث واستحقاق از آن دریای مواج علم وعمل غرفه یا ترشحی رسیده ویا آنکه در مدت خدمت وافتخار ملازمت آن بزرگوار خوشهٔ از آن خرمن برچیده ام وچیزی دانسته ام وباین جهات ومناسبات جمعی هم تقاضای نوشتن رسالهٔ عملیه داشتند واین مطلبرا هم از جملهٔ ضروریات دین می‌انگاشتند ودر آن موقع در جواب هریك ازاخوان باقتضای مقام اختصاراً آنچه را که شنیده بودم ومیدانستم عرض کردم واجمالاً اشاره بتکلیف ایشان

و آنچه را که بنای عمل همهٔ ما برآن است نمودم و برحسب اجازهٔ مولای بزرگوار وترتیب عمل ایشان که میدانستم بهمه اخوان نوشتم که در ترتیب عمل الحمدلله تغییری حادث نشده و نمیشود و کتاب مبارك موجزوهم چنین کتاب مبارك جامع الاحکام تألیف مرحوم آقای بزرگوار آیة الله فی العالمین الحاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه که محتوی جمیع ابواب فقه ازعبادات و غیرها است بحمدالله در دست است وهمه میدانیم و یقین داریم که بنای مشایخ عظام اعلی الله مقامهم برروایت متون اخبارآل محمد علیهم السلام بود و از تفریعات اجتهادیه بکلی اجتناب داشتند و در فتاوی ایشان غیر از آنچه که اخبار صحیحهٔ مرویهٔ ازطرق علماء واصحاب ثقات رضوان الله علیهم بالصراحه برآن دلالت دارد دیده نمیشود و اختلافی هم اگر در بعض از مسائل در رسائل ایشان دیده میشود ازجهت اخبار مختلفهٔ مرویه است که برحسب اذن واجازهٔ ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم از باب سعهٔ که خودشان قرار داده اند هریك بحدیثی گرفته اند و عمل کرده اند و در عین حال منع از عمل بخبر دیگر ننموده اند و مولای من اعلی الله مقامه در حالی که خود صاحب رساله و تألیفات فقهیهٔ استدلالیه بود واستقلال درعمل داشت اغلب بکتاب مبارك جامع عمل مینمود و باصحاب وتلامذه وهمهٔ اخوان اجازهٔ عمل بآن کتاب را میداد باین لحاظ ماهم بهمهٔ اخوان اجازه واطمینان دادیم که ان شاءالله تزلزلی در عمل بآن فتاوی وآن کتب نداشته باشند وبدانند که نزول این حادثه هیچ وقت یقینیات سابقه را که در دست داشتیم وبعقل و استدلال وهدایت امام عصر عجل الله فرجه دانسته بودیم ازمیان نمیبرد وبلا تکلیف نمی مانیم وآثار آل محمد علیهم السلام بحفظ امام زمان عجل الله فرجه محو و مرتفع نخواهد شد

وبخصوصاً بازحماتی که مشایخ عظام اعلی الله مقامهم کشیده اند و بیاناتی که فرموده اند و بالاخص آنهمه توضیحی که مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه در کتب مفصله و مختصرهٔ خود داده اند وسعی بلیغی که در تنقیح و تهذیب اخبار آل محمد علیهم السلام و تصحیح آنها در کتاب مبارك فصل الخطاب فرموده اند ودر کتب اصول خود شرح وبسط داده اند دیگر جای شبهه واشکال باقی نگذارده و اتمام حجت فرموده است وهمه دانسته ایم که بنای عمل ایشان برچه بوده وآنچه فرموده اند جزهمان اخبار صحیحه که عمل جمیع اصحاب متقدمین ومتأخرین برآن بوده نیست و بنا بر این با کمال اطمینان بهمان فتاوی که از ایشان در دست داریم وسابقاً عمل میکردیم و یقین بآنها داشتیم امروز عمل میکنیم وشبهه و تردیدی بخود راه نمیدهیم واز پی چیز دیگر نمیگردیم زیرا بحمدالله بضرورت اسلام برما ثابت و مبرهن است که مرجع ما در غیبت حضرت حجت عصر عجل الله فرجه همانا اخبار وآثار ائمهٔ اطهار است صلوات الله علیهم ازاین حیث که حجت عصر اجازه فرموده و همهٔ ما را امر برجوع بروات اخبار خودشان فرموده وشبهه نیست که رجوع مابایشان از باب روایت آنها است نه از جهتی دیگر وچون ناچار بودیم که روایات واخبارآل محمد (ع م) را ازکسی بگیریم که اطمینان ووثوق بصدق او داشته باشیم وبروایت شخص مجهول یادروغگو اطمینان وسکون حاصل نمیشود رجوع براوی صحیح وموثوق به مینمائیم که بروایت او یقین حاصل نمائیم و اصل موضوع یقین بروایت است که از شخص ثقه گرفته شود وآنچه مطاع ومتبع است فرمایش امام است نه شخص راوی زیرا اطاعت دیگری غیر از پیغمبر وائمهٔ اطهار (س) واجب نیست وچون یقین بصحت عمل و روایت مشایخ عظام

اعلی الله مقامهم و وثاقت ایشان برما حاصل است ودانسته ایم که باندازهٔ یك سر مو هم در فتاوی واحکام خود تخلف از مدلول اخبارنموده اند پس عین فتاوی ایشان امروز مورد یقین ما است که فرمایش امام است و بااطمینان وسکون قلب عمل میکنیم وعلاوه براین خودرا در محضرومرآی حضرت حجت عصر عجل الله فرجه میدانیم واو برحال ما و عمل ما آگاه است واگر احیاناً برحسب صلاح زمان وتغییر در مصالح مکلفین تغییر حکم یامسأله رالازم دانست از هر راه که مقتضی بداند واز وراه هر دست یازبانی که خواسته باشد خواهد فهمانید و بر او مشکل نیست و بیان وهدایت و تعلیم شأن او است چنانکه خداوند میفرماید **ان علینا جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم ان علینا بیانه** ومیفرماید **ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم مایتقون** وشبهه نیست که بیان خداوند برای امت بوسیلهٔ پیغمبر (ص) و ال محمد (ص) وامروز بوسیلهٔ حضرت حجت عصرعجل الله فرجه باید بشود واین امر شأن آن بزرگوار است نه شأن مکلفین و تفصیل این مطلب زیاده براین لازم نیست زیرا که تفصیل زیاد مطلب را مشکل میکند الا اینکه چون بعضی از اخوان ازدور و نزدیك بطوراشاره یا تصریح از این بندهٔ جاهل تقاضای نوشتن رسالهٔ عملیه مینمودند و این بنده هم از این جرأت وجسارت خود-داری نموده ام وامری را که حتم ولازم نبود برخود الزام نکرده ام ملاحظه کردم که مبادا خدای نکرده در اذهان بعض اخوان تولید شبهه بشود وحق هم باایشان است زیرا که در السنهٔ اهل علم وعوام بسیار شنیده اند واز قرون متوسطهٔ اسلام الی الآن همیشه دیده وشنیده اند که بنای علماء براین شده است که هر یك رسالهٔ مینویسند یا اقلاً رسالهٔ یکی از علمای سابقین را حاشیه

میفرمایند و گمان کرده اند که این امری حتم وفرض است و اساس دین باید براین باشد خاصة بااختلافاتی که در احکام و فتاوی علماء اعلام دیده وشنیده اند بلکه در اصل موضوع اجتهاد و تقلید وتقلیدحی ومیت ومسائل خلافیهٔ جزئیه که دراین باب هست که اهم آنها مسألهٔ تقلید میت است که اکثر ازعلماء جایز نمیدانند وهمیشه تقلید ازمجتهد حی را واجب میدانند از هر یك مطلب ناقص و عبارت ناتمامی شنیده اند واسباب تحیر شده است ومشایخ عظام اعلی الله مقامهم هم اگرچه در این باب حق بیان را در کتب خود ادا فرموده اند الا اینکه بیانات ایشان هم علمی و اصطلاحی است ومناسب اهل علم ومحصلین است وآنها که آشنا باصطلاح نیستند از فهم آن محرومند بنابر این مناسب دیدم عبارات مختصره ای درمسألهٔ اجتهاد وتقلید ومعنی تقلیدحی ومیت وجایز بودن یانبودن آن برای بصیرت بعض اخوان بنویسم زیراهمچو بنظر میآید که تااندازهٔ زمان مقتضی است ومشکلات وموانعی که درجلو بودومشایخ عظام (اع‌‌ا) ازاظهارو بیان این مطلب تادرجهٔ خودداری میکردند بسیار کم شده ووقت آن رسیده است که مطلب را توضیحی بدهیم وباعباراتی بیان کنیم که مناسب فهم اهل علم وعوام هردو باشد واین است که مهما امکن سعی دارم که بازبان سادهٔ معمولی خودمان مطلب را ادانمایم وبصرف اصل مطلب وهمانچه دانستن آن لازم است و مبنای دین آل محمد علیهم السلام برآن است اقتصار میکنم واز اصطلاحات مشکله وعبارات غریبهٔ اصحاب وزوائد وفروع خیالیه که انسان را مبهوت ومتحیر وشاید دیوانه میکند احتراز میکنم وفایده هم در ذکرآنها نیست مگر اینکه بعض طلاب قدیم آنها را جزو فضیلت میدانستند واصطلاحاتی را که در این باب وضع وتدوین شده اغلب بآنها آشنا نیستند و بهمین جهت

براداران عوام وفارسی زبان الی الآن از فهم این مسألهٔ بزرگ که مبنای دین وایمان برآن است جاهل ماندند و درطول زمان ومرور ایام آنقدر از آن اصطلاحات غریبهٔ عجیبه ومعماها روی هم متراکم شد وهر کسی چیزی برآن علاوه کرد که حساب آنها را خدا دانا است و کتابخانه‌ها از آن اصطلاحات پر شد ومجموع آنها را علم اصول نامیدند وخواندن دورهٔ مفصل آنرا بهزار و دویست سال بعضی از طلاب تحدید نمودند ودورهٔ مختصرآن را درهفتاد سال ویکی از اهل علم فقط دریك مسألهٔ استصحاب که مسألهٔ کوچکی از مسائل اصول است هفت سال درس فرمود وجمیع این تفصیل را از باب مقدمه واجب قرار دادند که شخص مکلف بعداز این زحمت واینهمه تحصیل بتواند حلال وحرام خود را بفهمد و بعداز آن موفق بر عمل بشود ودنیا وآخرت خود را بتواند معمور نماید خلاصه حرف بسیار است الا اینکه ما دراین رسالهٔ مختصره فقط به بیان مسألهٔ اجتهاد وتقلید بطور اختصار واجمال اکتفا میکنیم وسایر مسائل را بحال خود میگذاریم **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وحسبی الله ونعم الوکیل وتحصنت بذی الملك والملکوت واعتصمت بذی العزة والجبروت وامتنعت بذی القدرة واللاهوت من کل ما اخاف واحذر وصلی الله علی محمد واله الطاهرین** وبعداز این مقدمه برای بیان مطلب دو باب قرار میدهیم ودر هر بابی فصولی چند عنوان میکنیم

باب اول

درمنشاء اجتهاد ومجتهد بطور اختصار

فصل اجتهاد در لغت بمعنی بذل وسعی وتحمل مشقت است ودر اصطلاح مجتهدین استفراغ وسع شخص فقیه یعنی کوشش بسیار در تحصیل ظن بحکم شرعی یعنی بعداز زحمت زیاد گمان بکند که شاید حکم خدا ورسول در مسألهٔ معین این باشد وبالاخره آنچیزی که گمان شخص فقیه برآن شد این حکم خدا ورسول است در بارهٔ مقلدین و واجب است برآنها که عمل باین گمان بکنند واگر کسی باین گمان شخص مجتهد عمل نکرد ومطالبهٔ دلیل وبرهان نمود وبدون فهمیدن دلیل وبرهان تسلیم بگمان شخص مجتهد نشد وانکار کرد عبادت او صحیح نیست زیرا که در معنی تقلیدهم اصطلاح علما ومجتهدین براین است که معنی آن عمل کردن بقول غیر است بدون حجت ودلیل مثل اینکه شخص عامی از شخص مجتهد تقلید میکند وحق پرسش دلیل وبرهان ندارد زیرا که در وسع مقلد نیست چیزی را که مجتهد میفهمد درك بکند ومأخذ این علم واجتهاد برای مجتهد کتاب خداست وسنت پیغمبر صلی الله علیه وآله وبطوریکه تحقیق میکنند چون از این هر دو علم برای مجتهد حاصل نمیشود ودلالت آیات کتاب قطعی نیست ودلالت اخبار وصدور آنها هم از پیغمبر وائمه علیهم السلام هیچکدام قطعی نیست این است که عقل مجتهد واجماع چند نفر از اصحاب را هم از جملهٔ دلایل ومأخذ این علم برای مجتهد قرار داده‌اند وبرای ادلهٔ عقلیه اصول وقواعد وقوانینی قرار داده‌اند که اصل

وریشهٔ آنها از قواعد کلامیه ومنطقیه است که مأخذ هردو از یونانیین قدیم است که کتب آنهارا در زمان خلافت هرون ومأمون ترجمه کردند وبین علمای اسلام منتشر شد واز آن اوقات ببعد تدریس نمودند وجزء ادلهٔ شرعیه در دین اسلام واحکام پیغمبر صلی الله علیه وآله قرار گرفت و پس از آن برای تکمیل آن قواعد علمای آن دوره مانند ابوحنیفه وابو-یوسف ومالك واحمد بن حنبل وغیرهم زحمات کشیدند ودقتهای بسیار کردند وشرح وبسط دادند وقواعد زیاده افزودند ودلایل احکام شرع پیغمبر صلی الله علیه وآله را کامل نمودند واین جمله را علم اصول نام نهادند وفهم کتاب وسنت را منوط ومربوط بتحصیل این علم وعمل کردن بآن دانستند و معتقد شدند که بدون این علم برای شخص فقیه گمان بحکم شرعی حاصل نمیشود وبر فقیه است که بااستعمال این اصول واجتهاد در اینها رأی بدهد وهرچه رأی مجتهد شد آن حکم خداست در بارهٔ مقلد وبراو فرض است که عمل بآن نماید وهمانرا حکم خدا ورسول بداند وگفتند که جمیع امت پیغمبر (ص) بدو قسم منقسم میشوند یامجتهدند یامقلد برمجتهد است که موافق این اصول رأی بدهد وبر مقلد است که تسلیم نماید و معتقد شدند که تقلید کردن برای مجتهد وکسی که صاحب علم باین قواعد است واز مجموع این قواعد میتواند گمان بحکم شرعی حاصل بکند حرام است وواجب است که شخصاً اجتهاد بکند وگفتند مجتهد ناچار از این اجتهاد است زیرا که این اوقات یعنی بعد از رحلت پیغمبر (ص) موافق قول سنیان وبعد از غیبت امام علیه السلام موافق عقیدهٔ بعض مصنفین اصول شیعه باب علم بکلی مسدود شده واز کتاب وسنت جز گمانی برای مجتهد حاصل

نمیشود وتکلیف هم برامت باقی است ونمیتوانیم بلاتکلیف باشیم پس برمجتهد است که از کتاب وسنت واین قواعد موضوعه برحسب مصلحت واستحسان وعقل خود تحصیل مظنه نماید ورأی بدهد وامت پیغمبر را بلاتکلیف نگذارد واین رأی برای مقلد قطعی است وحق تخلف از آن ندارد زیرا که حکم خداوند وحدود شرعیه معطل میماند ومعلوم است که برای خداوند حکم معین قطعی در حوادث وقضایا نیست یااگر هست از راههای قطعی که علم بآن حاصل بشود بما نرسانده اند پس حکم خداوند در هر موضوعی تابع گمان ورأی مجتهد است وتجدد رأی هم برای مجتهد نقلی نیست و ممکن است در موقعی درمسأله رأی بدهد ودر وقت دیگر تجدید رأی نماید وبر خلاف حکم اول گمان دیگر نماید ودر هر زمانی تکلیف مقلدین متابعت رأی وگمان مجتهد آن زمان است وعامه معتقد شدند که تقلید مجتهد مرده هم در هر رأی که داده است جایز است چنانچه الآن هم بهمین قاعده جاری هستند واز میانهٔ آراء زیادی که مجتهدین آنها داشته اند چهار رأی را اختیار کرده اند ویکی از آن چهار رأی عمل میکنند ولی جمعیت زیادی از شیعه این اعتقاد را نپذیرفتند وقائل شدند که تقلید مجتهد مرده جایز نیست ودر هر زمانی مجتهد حی جامع الشرایط لازم است وجمعی قید کردند که اعلم هم باید باشد جمعی دیگر این قیدرا نکردند واکثریت شیعه براین دو قولند مگر عدهٔ قلیلی مثل اخباریین تقلید میت را جایز دانستند ودلایل اصولیین برمنع از تقلید میت بسیار است واصح واقوای آنها بطوریکه می نویسند این است که دلایل فقه چون گمانی است میان آن دلایل ونتایج آنها لزوم عقلی نیست پس مفید فایده نیستند وآنچیزی که مفید است وحجت است فقط همان

ظن مجتهد است و باموت مجتهد این حجت زایل میشود پس تقلید میت جایز نیست و صاحب معالم این دلیل را دلیل زشتی شمرده است و دلیل دیگر شان این است که اصل تقلید برخلاف اصل است نهایت این است که برای رفع اشکال از امت پیغمبر صلی الله علیه وآله علماء اجماع کرده‌اند و تقلید مجتهد زنده را جایز دانسته‌اند اما برای تقلید مرده اجماعی نشده پس جایز نیست باری و بنای ما بر ذکر ادله نبود و آنچه را که اینجا در نظر داشتیم بیان مختصر و خلاصه از تعریف اجتهاد و مجتهد و دلایل اجتهاد بود وچیزی را که بر عهده داریم و ضمانت میکنیم در آنچه مینویسیم امانت در روایت است وعین آنچه عرض کردیم عین تصریحات کتب اصولیه است که هنوز عشری از آنراهم ذکر نکرده‌ایم و در ضمن فصول آتیه که خورده خورده مأنوس باین مراتب بشوید بمطالب دیگر نیز اشاره خواهیم کرد ان شاءالله

فصل شبهه نیست که در زمان پیغمبر (ص) وحیات آن بزرگوار اجتهادی در میانهٔ امت مرسوم نبود و قواعد و اصولی برای تحصیل گمان بحکم شرعی نداشتند واصلاً این اصطلاح را نمیدانستند و بنابراین بود که هرچه پیغمبرصلی الله علیه وآله میفرمود امت بدون چون وچرا اطاعت نمایند وامر خداوند که در قرآن نازل فرموده بود این بود که هیچکس درمقابل خدا ورسول اختیاری نداشته باشدهم چنانکه فرمود **ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذاقضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم** وهم چنانکه در حدیث شریف است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که خداوند ادب فرمود پیغمبر خود را و نیکو فرمود ادب اورا پس همینکه ادب او کامل شد نازل فرمود براو **انك لعلی خلق عظیم** پس تفویض فرمود باو امر دین و سیاست بندگان خودرا پس

فرمود **ما اتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا** یعنی هرچه را که رسول اتیان فرمود بگیرید و هرچه‌را نهی فرمود منتهی بشوید وفرمود **اطیعوا الله واطیعوا الرسول** وعمل کردن بادلهٔ عقلیه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله جایز نبود و در حکم شرك بود چنانکه خداوند میفرماید **ولا یشرك فی حکمه احداً** ومیفرماید **ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین مالم یاذن به الله** وهم چنین فرمود **ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون** وعمل کردن بگمان و تخمین و بدون علم مطلقاً جایز نبود و در هفتاد آیه از قرآن پیغمبر (ص) نهی از آن فرموده بود چنانکه میفرماید **ان الظن لایغنی من الحق شیئاً** یعنی گمان انسان را از حق بی نیاز نمیکند و از این قبیل است باقی آیات ومقصود ما استدلال در این مقام نیست فقط منظور این است که ترتیب زمان پیغمبر (ص) را عرض کنیم که عمل برچه بود و دستور پیغمبر (ص) بچه منوال بود و برای بعد از زمان خود هم همه میدانید که‌چه دستور فرمود وحدیث **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا** اجماعی جمیع روات خاصه و عامه است و هیچکس تردیدی در آن ننموده یعنی بعداز خود کتاب خدا و عترت را در میان شما باقی میگذارم که با تمسك بآنها هرگز گمراه نخواهید شد و احتیاج بقواعد دیگر پیدا نمیکنید وفرمود در کتاب خدا هیچ تر وخشکی نیست مگر اینکه ذکر شده و بعد از معرفی و نصب امیر- المؤمنین علیه السلام بخلافت خود خداوند نازل فرمود **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً** یعنی امروز دین را کامل و نعمت را بر شما تمام کردم و بهمین اسلام راضی شدم و دیگر

برای دین زحمتی بردوش ما ننهاد و اجتهادی را قرار نداد خلاصه که در
زمان پیغمبر (ص) اجتهادی نبود و بنا بر اطاعت امر بود و پیغمبر (ص) احکام
دین را ابتداءً میفرمود و اشخاصی که حاضر بودند می شنیدند و بر دیگران
روایت میکردند و هر حادثهٔ هم که میشد بنا شان بر این بود که سؤال
میکردند و پیغمبر (ص) حکم خدارا میفرمود و برای آنها هم که حاضر
خدمت پیغمبر (ص) نبودند دستور بر حسب امر خداوند این بود که
از هر قومی چند نفری بیایند و تفقه در دین نمایند یعنی احکام را از شخص
پیغمبر (ص) یاسایر اصحاب که سابقاً از آن حضرت شنیده بودند بشنوند
و یاد بگیرند و فهم در دین پیدا کنند و بر گردند و قوم خود را بیاموزند
و از خداوند بتر سانند و هیچ در اخبار و تواریخ دیده نشده که باشخاصی
که میآمدند قواعد و اصولی بیاموزند که بتوانند احکام دین را از آنها
استخراج نمایند و گمان بمسائل پیدا کنند ولی بنا بر این بود که روایات
و احکام پیغمبر را می شنیدند و مآموختند و یقین بآن هم میکردند و علم هم
حاصل میکردند و پیغمبر (ص) از عمل بغیر علم مطلقاً نهی فرموده بود و
خداوند میفرماید **و لا تقف ما لیس لك به علم** یعنی پیروی مکن چیزی را
که علم بآن نداری و آن حضرت هم طلب علم را بر امت واجب فرمود و شبهه
نیست که تکلف و عسر و حرج در دین قرار نداد و تحصیل علم باحکام دین
امری بود که بر همهٔ امت ممکن بود بهرحال که در زمان پیغمبر (ص) امر
باین کیفیت جاری بود مگر اینکه بعضی از مورخین و محدثین عامه دو سه
فقره مجعولاتی دارند و روایت میکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله بمعاذ بن جبل
مثلاً اجازه فرموده یا تمجید کرده که اجتهاد در دین بکند ولی قرآن و روایات

معتبرهٔ خود آنها تکذیب آن مجعولات را میکند و دستور کلی هم فرموده که
هر روایتی که برخلاف کتاب خدا بشنویم بدانیم که از پیغمبر نیست و از
دروغ هائی است که ساخته اند و آن حضرت نفرموده است و در آنچه عرض
شد شبهه برای مسلم یا دیگران که از مبدء و مبنای اسلام اطلاع پیدا کرده اند
نیست و در نزد همه بدیهی است

فصل بر هیچکس تردیدی نیست که اساس اجتهاد بعد از رحلت پیغمبر (ص)
در اسلام پیدا شد و منشأ آن رؤساء امت و خلفاء آنها بودند چون مسلمین در
زمان پیغمبر (ص) اینطور تربیت شدند که در هر موضوع و حادثه که پیش میآمد
عقب حکم آن میگشتند و میخواستند بدانند پیغمبر (ص) در این موضوع چه
فرموده و حکم خدا چیست چون پیغمبر (ص) بآنها فرموده بود هر کس از پیش
خود چیزی بگوید ولو بسیار جزئی باشد حتی تا این اندازه که بسنگ ریزه
بگوید هستهٔ خرما و این را دین خود قرار بدهد مشرك است این بود که در هر
مسأله از ترس اینکه مشرك نشوند سؤال میکردند و از پی حکم آن و حدّ آن
میگشتند و پیغمبر (ص) فرموده بود که خداوند برای هر چیزی حدّی قرار داده
و برای هر که تجاوز از حد نماید نیز حدّی قرار داده و علم همهٔ این حدود نزد
من است این بود که در هر قضیه سؤال میکردند و رؤساء آنها هم علمی نداشتند
و نمیدانستند چه جواب بگویند و از امیر المؤمنین (ع) و اهل بیت پیغمبر هم
که اعراض کرده بودند و با اینکه مأمور بسؤال از آنها بودند سؤال
نمیکردند چنانکه در خطبهٔ غدیر فرمود که حلال و حرام بیش از آن
است که بتوانم برای شما احصاء نمایم ولی مأمور شده ام که از شما بیعت بگیرم
برای علی بن ابیطالب علیه السلام و او را بشما معرفی نمایم و در حوادث

میبایستی رجوع بآن بزرگوار نمایند ولی امت این کار را نکردند و مخالفت پیغمبر (ص) را نمودند الا اینکه هر وقت حادثه و قضیهٔ مشکلهٔ دست میداد ناچار میشدند و بعلی بن ابیطالب علیه السلام مراجعه میکردند و خلیفهٔ دویمی هفتاد مرتبه از ناچاری این عبارت را گفت که اگر علی نبود عمر هلاك میشد که همهٔ عامه و خاصه روایت کرده‌اند و خلیفهٔ اولی مکرر میگفت مرا واگذارید من برای شما خوب نیستم در حالی که علی در میانهٔ شما است ولی معذلك دست از ریاست خود هم نمیتوانستند بردارند و برای حفظ سیاست خود باب اجتهاد را باز کردند و در بیان مسائل دین با پیغمبر (ص) شرکت کردند فرقی که داشت این بود که پیغمبر (ص) آنچه فرموده بود از وحی خداوند بود واز رأی و هوای خود چیزی نفرموده بود ولی آنها خودشان اجتهاد کردند و رأی خود را گفتند و رأی و عقل اشخاص هم معلوم است که موافق حقیقت نمیشود و اسباب فساد میشود این بود که بکلی اساس دین را بهم زدند و چیزی در دستشان باقی نماند و قرآن هم که در میانه بود بعد از آنی که قسمت زیادی از آنرا که برخلاف صلاح خود دانستند از میان بردند و تحریف و تصحیف نمودند بقیهٔ آن هم بیش از مجملاتی نبود و جزئیات احکام و مسائل را نمیتوانستند از آن استخراج نمایند زیرا که علم آن مخصوص بخدا و پیغمبر و اهل بیت آن بزرگوار بود و از فرمایشات پیغمبر هم که بقدر کافی در دست نبود و نداشتند پس قرار بر اجتهاد گذاردند و شرح این اجمال را کسی که مراجعه بتاریخ و سیر نماید و تتبع در اخبار آل محمد علیهم السلام نماید و سیرت فعلی اهل سنت را مطلع باشد میداند و خود عامه هم استنکافی از آنچه عرض شد ندارند و ما برای خالی نبودن این

رسالهٔ مختصری از روایات خود اهل سنت و بعض از اخبار خودمان را بقدر نمونه ایراد خواهیم کرد

فصل در کتاب مبارك ارشاد العوام روایت میفرمایند از کتاب فواید مدنیه نقل از کتاب مواعظ و اعتبار تألیف تقی الدین احمد بن علی بن عبد-القادر که از علمای سنیان است که گفته است :

بدانکه چون خداوند عالم مبعوث کرد محمد صلی الله علیه و آله را پیغمبر بسوی همهٔ مردم عربشان و عجمشان و همهٔ آنها اهل شرك بودند و عبادت میکردند غیر خدا را مگر بعضی از اهل کتاب پس امر او باقریش بود آنچه بود تاآنکه از مکه هجرت کرد بسوی مدینه و صحابه در دور آن بزرگوار بودند هر وقتی بگرد او جمع میشدند با آنکه همه گدا و کم روزی بودند و بعضی از ایشان در بازارها کاسبی میکردند و بعضی از آنها باغبان بودند و در سر نخلستان خود بودند و گاه گاهی هر یك بخدمت پیغمبر میآمدند در وقتیکه قدری فراغتی پیدا میکردند از تحصیل روزی پس هر گاه کسی از پیغمبر (ص) مسألهٔ میپرسید یا خود ایشان حکم میکردند بحکمی یا امر میکردند بچیزی یا کاری میکردند هر کس اتفاقاً حاضر بود یادمیگرفت و هر کس حاضر نبود یادنمیگرفت آیانمی بینی که عمر بن الخطاب نمیدانست آنچه را که میدانست جبل بن مالك بن نابغه که مردی از عراب هذیل بود در مسألهٔ دیهٔ جنین و از جملهٔ فتوی دهندگان در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و عبدالله بن مسعود و اُبی بن کعب و معاذ بن جبل و عمار بن یاسر و حذیفة بن الیمان و زید بن ثابت و ابو درداء و ابو موسی اشعری و سلمان فارسی رضی‌الله عنهم پس چون مرد رسول خدا صلی‌الله

علیه وآله و خلیفه شد ابو بکر صدیق متفرق شدند صحابه رضی الله عنهم پس بعضی از ایشان بجنگ اهل عراق رفتند و بعضی در مدینه ماندند با ابی بکر وهر وقت مسألهٔ اتفاق میفتاد هرچه میدانست از کتاب و سنت میگفت و هرچه نمیدانست از صحابه میپرسید اگر آنها میدانستند بگفتهٔ آنها عمل میکرد واگر آنها هم نمیدانستند خود اجتهاد میکرد در حکم پس چون ابو بکر مرد والی امت شد بعد از آن عمر بن خطاب و شهرهای بسیار در زمان او مفتوح شد وصحابه بیشتر پراکنده شدند در آن شهرها وهمینکه حکومتی پیش میآمد در مدینه یا غیر مدینه اگر صحابهٔ که در آن شهر بودند از پیغمبر در خصوص آن مسأله چیزی میدانستند حکم میکردند والا اجتهاد میکرد امیر آن شهر در آن مسأله و گاه بود که در آن مسأله حکم از پیغمبر بود ولکن در نزد صحابهٔ دیگر بود در شهری دیگر ومیدانست مدنی آنچه مصری نمیدانست ومصری میدانست آنچه را که شامی نمیدانست و شامی میدانست آنچه بصری نمیدانست و بصری میدانست آنچه را که کوفی نمیدانست همه اینها در حدیث بود لکن هر کس شنیده بود میدانست وهر کس نشنیده بود نمیدانست پس بهمین طور صحابه متفرق بودند تا مردند پس تابعان ایشان بعد از ایشان ماندند که هر جماعتی از آن تابعان در آن شهرها طلب علم کردند از آن صحابی که در آن شهر بود واز حکم استاد خود تعدی نمیکردند مگر در کمی از مسائل که از صحابی دیگر اتفاقاً بایشان رسیده بود چنانکه اهل مدینه تابعان عبد الله بن عمر بودند در بسیاری از مسائل واهل کوفه تابعان عبد الله بن عباس بودند واهل مصر تابعان عبد الله بن عمرو بن عاص بودند وهم چنین پس بعد از اینکه تابعان مردند فقهای شهرها پیدا شدند

مثل ابوحنیفه و سفیان وابن ابی‌لیلی بکوفه وابن جریج بمکه ومالك وابن ماجشون بمدینه و عثمان بتی وسوار ببصره و اوزاعی بشام ولیث بن سعد بمصر پس آن فقیهان هم بهمان طور تابعان حرکت کردند و بطریقهٔ استاد خود رفتند تا آنکه گفت چون هرون الرشید بخلافت برخواست قضاوت را بابی‌ـ یوسف یعقوب بن ابرهیم که یکی از اصحاب ابی حنیفه بود داد بعد از سنهٔ صدو هفتاد پس تقلید نکردند شهرهای عراق و خراسان وشام ومصر مگر فتوای قاضی ابو یوسف را وهمه اعتنا باو کردند و هم چنین وقتیکه در اندلس حاکم شد حکم بن مرتضی ابن هشام بن عبد الرحمن بن معویة بن هشام بن عبدالملك بن مروان الحکم بعد از پدرش ولقبش منتصر بود در سنهٔ صدو هشتاد مخصوص کرد خود را به یحیی بن کثیر اندلسی ویحیی در پیش مالك درس خوانده بود و در پیش ابن وهب وابی القاسم وغیره وباندلس برگشته بود و ریاست وحرمتی یافت که غیر او نیافته بود وهمه فتواها رجوع بآن میشد وپادشاه وعامه همه در درِ خانهٔ او بودند ودر جمیع متعلقات اندلس همه تقلید او را کردند پس همه برأی مالك جمع شدند وپیش از آن تقلید اوزاعی را میکردند ومذهب مالك در مصر مشهور بود تا آنکه شافعی محمد بن ادریس آمد بمصر با عبد الله عباس بن موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس در سنهٔ صدو نود وهشت پس جماعتی از اهل مصر مصاحبت او را کردند از اعیان مصر و کتابهای شافعی را نوشتند و برأی او عمل کردند وروز بروز قوت میگرفت وامر او منتشر میشد بعد از آن ذکر عقاید را کرد تا آنکه گفته است که در دولت ایوبیه چندان ذکر ابو حنیفه واحمد بن حنبل نبود ودر آخر آن دولت مشهور شد مذهب

ابو حنیفه و احمد و چون زمان سلطنت بیبرس بند قداری در مصر شد چهار
قاضی باز داشت شافعی و مالکی و حنفی و حنبلی و این از سنهٔ ششصد و شصت و
پنج مستمر شد تا آنکه در جمیع شهرها مذهب معروفی نماند مگر مذهب همین
چهار نفر و اعتقاد اعتقاد اشعری بود و ساختند از برای کسانی که باعتقاد اشعری
بودند مدرسه ها و خانقاهها و زاویه ها و رباطها در جمیع مملکتهای اسلام و
عداوت کردند با کسیکه غیر آن مذهب را داشت و انکار بر آن میکردند
و هیچکس را قاضی نکردند و شهادت کسی را قبول نکردند و خطیب و امام
نکردند و مدرس ننمودند کسی را که مقلد این چهار مذهب نبود و فقیهان
این شهرها در جمیع این مدت حکم کردند بوجوب متابعت این چهار مذهب
و تحریم هر مذهبی که غیر این چهار بود و از آن وقت تا حال همه بر این چهار
مذهبند عرض میکنم کلام تقی الدین را تا همین جا روایت فرموده است و تمام
شد و شبهه نیست که نوع این حکایت صحیح است و شواهد آن در سایر توا-
ریخشان هست و اخبار خود ما که از ائمهٔ اطهار سلوات‌الله علیهم رسیده است
تصدیق این را میکنند و ملاحظه بکن که هم چنین جماعتی چه اندازه از
فرمایشات پیغمبر (ص) را فهمیدند و چقدر آنرا ضبط کردند و روایت کردند
و بدیگران رسانیدند و از همین حکایت میفهمی که چقدر از دین پیغمبر صلی الله
علیه و آله در دست آنها باقی ماند و چقدر فراموش شد و آن اندازه که باقی
ماند ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه از کجا می شناختند و راست را
از دروغ چطور تمیز دادند بلی اجتهادات و آراء آنقدر در میانهٔ آنها زیاد
شد که بالأخره مستأصل شدند و عاجز شدند تا بآنجا رسید که بیبرس بندقداری
دخالت کرد و قرار داد که فقط بچهار رأی از میانهٔ آراء زیاد عمل شود و

قرار داد که دین پیغمبر صلی الله علیه و آله این چهار رأی باشد پس در حقیقت
این دین بیبرس است که در میانشان رایج شد و آن قواعد و اصول هم بدرد
نخورد و تأثیری در محفوظ ماندن دین پیغمبر ننمود زیرا وقتی که بنا شد عقل
و رأی اشخاص مناط حکم باشد حد یقفی پیدا نمیکند چنانکه نکرد و حدی
هم که پیدا کند مربوط بدین پیغمبر نمیشود بلکه دین همانها است که وضع
آن اصول را نموده اند و اطاعت این اشخاص هم که از طرف خدا و رسول
واجب نشده بود و در قرآن و سنت پیغمبر نبود و بعلاوه که منحصر بیکی
و دوتا و ده تا و صد تا نشد و عدد بسیاری صاحب حکم و فتوی و رأی شدند
و بدیهی است که اطاعت همهٔ اینها ممکن نبود بر مقلدین واجب باشد و از
کجا که همان مقلد نمیتواند این نوع اجتهاد را بنماید و صاحب رأی در دین
خدا باشد و مقلد هم که بخواهد باشد از کدام مجتهد تقلید نماید و تمسك بآیهٔ
وجوب اطاعت اولی الامر هم فایده بحالشان نکرد و تأثیری نداشت برای اینکه
اولی الامر هم حد معینی لامحاله باید داشته باشد و آیا چند نفر ممکن است
که اولی الامر باشند و با وجود اختلاف آراء و فتاوی کدام یك از اولی الامر
را باید ترجیح در تقلید داد یا آنکه ترجیح بلا مرجح در نزد عقلای آنها
جایز است همانطوریکه بیبرس آن چهار را بر دیگران ترجیح داد و اگر
برای اولی الامر شروط خارجیه قائل میشوند لامحاله آن شروط از فرمایش
پیغمبر صلی الله علیه و آله باید باشد که کمترین شرطش این است که ظالم
نباشند همان طور که در کتاب خود فرمود که عهد پروردگار بظالمین
نمیرسد و خدا ظالمین و گمراهان را شاهد بر خلق آسمان و زمین نکرده و
بازوی خود قرار نداده و لامحاله معصوم و مطهر از گناه و سهو و نسیان باید

باشند و هیچیك معصوم نبودند چنانچه دعوی عصمت هم بر هیچیك از مجتهدین خود نکردند بلکه در خلفای اولیه هم ادعای عصمت ننمودند و خودشان هم ادعای عصمت نداشتند و اولی همیشه میگفت که برای من شیطانی است که گاه مرا از راه میگرداند در آن موقع مرا مستقیم کنید پس حل اشکال بهیچوجه بر آنها نشد و دین را کاملاً از دست دادند و جز قرآن چیزی در دست آنها نماند که آنهم مجمل بود و تفسیر آنرا از اهل آن نگرفتند و آنرا هم از پیش خود تفسیر کردند برخلاف فرمایش پیغمبر (ص) که در حدیث مجمع علیه فرموده است هر کس قرآن را برأی تفسیر نماید جایگاه او پر از آتش میشود خلاصه این بود مختصری ازعلت حدوث اجتهاد و منشاء آن و اگر درست دقت نمائی ملتفت میشوی که ازهمان آن که پیغمبر (ص) رحلت فرمود کانه دین پیغمبر و اسلام از میان آنها مرتفع شد و بکلی منقرض شدند برای اینکه در اصل مذهب قائل شدند که خلیفهٔ پیغمبر باید برأی و اجماع مسلمین معین شود و هر کس را آنها بپسندند باید خلیفه باشد و در اصل و اساس دین بهمین اندازه اختیار برای خدا و پیغمبر قبول نکردند که خلیفهٔ خود را خود معین کنند همچنانکه از اول هم بنای عالم وسنت پرورد گار بر این بوده که تعیین خلیفه و امام و پیغمبر باخداوند بوده چنانچه بابراهیم خداوند میفرماید که من تورا بر مردم امام قرار میدهم و بملائکهٔ خداوند میفرماید که من در زمین خلیفهٔ قرار خواهم داد که مراد حضرت آدم است و به داود میفرماید ماتورا خلیفه قرار دادیم و موسی بهرون میفرماید که تو جانشین من باش و این تعیین البته بوحی خداوند بود زیرا که بنای انبیاء خدا بر رأی و اجتهاد نبود و متابعت وحی را در جمیع امور داشتند و سنت پروردگارهم که بنحوی جاری شد بنا

نیست هیچوقت تغییر بکند چنانکه در چندین جای قرآن است که میفرماید برای سنت پروردگار تغییر و تحویلی نیست و در این امت هم لامحاله امر پروردگار میبایستی بهمین طور جاری بشود و خداوند به پیغمبر میفرماید که بگوید بمردم که من پیغمبر تازهٔ نیستم و برسیرت و سنت سابقین هستم و هیچ در سنت انبیاء سلف و نه در فرمایشات پیغمبر دیده نشده که تعیین خلیفه را باختیار امت گذارده باشند و چطور میشود که پیغمبر (ص) از بیان امری باین بزرگی که اساس دین او بر آن است غفلت و مسامحه فرموده باشد و بیان نفرموده باشد و چطور میشود که اختیار تعیین عالم و سائس را بدست جهال داده باشد و اجماع جهال را مناط دانسته باشد و از کجا اجماع مسلمین در امری میسر و ممکن میشود با اینکه در اطراف دنیا متفرقند و بر فرض محال که ممکن شود با وجود اغراض و آراء مختلفه چطور یك رأی خواهند شد و با اینکه اصل وجود خلیفه و امام و بزرگ برای رفع اختلاف است اگر اختیار این امر بدست مردم باشد خود این اول اختلاف است زیرا که باوجود اغراض مختلفه هرگز متفق و یکرأی نمیشوند و بر فرض که یکرأی بشوند از کجا که موافق امرخداوند و آن کسی که خداوند قرار داده بشود خلاصه که ما در اینجا در صدد نقض و ابرام این مطلب نیستیم و قصد حکایت است و اشاره باینکه این امت یك همچو امر محالی را که هرگز امکان و وقوع ندارد به پیغمبر حکیم خود نسبت دادند و دلیل واضح آن که هر عارف و عامی بفهمد همین است که آخرهم باین نحو که مقرر داشتند جاری نشد اینك تواریخ خود آنها شاهد حال است که در تعیین خلیفهٔ اول جمعی از اهل مدینه اتفاقی کردند و دیگران مسبوق هم نشدند و جمعی که مسبوق شدند اگر اظهار عدم رضایت نمودند سرکوبی شدند واما دویمی را بنص خلیفهٔ اول جمعی قبول کردند و دیگران از ترس

سکوت کردند ودر سیمی همین قدر کارهم نشد وطرح جدیدی آن دویمی قرار داد و امر را بشوری افکند و فقط شش نفر از مسلمانان را بدون هیچ دلیل شرعی حق داد که رأی بدهند و بعد از آنی که سیمی باین کیفیت معین شد پس از چندی که تحمل سلوك او را نیاوردند خود مسلمانان جمع شدند و او را کشتند و پس از آن امر باین طور جاری شد که هر کس زور شمشیرش زیادتر شد والی مسلمین میشد وچون ولات مسلمین هم گرفتاری آنها زیاد شد و بامر سلطنت و جهانگیری و عیاشی خود مشغول بودند امر اجتهاد راهم ببعضی از اطرافیان خود واگذاردند وآنها را مجتهد و قاضی خواندند ولباس مخصوصی بر آنها پوشاندند که آنها هم در این لباس و این لحن تقویت نیات آنها را بنمایند و بنام دین و اغفال عوام مسلمین کمك بآنها بشود و مردم را بطور کلی بر دو قسم قرار دادند مجتهد و مقلد که بر مجتهد است که مظنه در حکم شرعی حاصل کند و نتیجهٔ گمان خود را بگوید و بر مقلد است که بدون پرسش و مطالبهٔ دلیل اطاعت نماید و برای اسباب این کار اصولی و قواعدی گذاردند که یك وطاقی از آنها را از فرمایش پیغمبر و ائمهٔ اطهار گرفته بودند و باقی را از رأی و فکر خود الحاق کردند و مردم را باین طور نگاهداری کردند و اول کسی که در اسلام صراحتاً امر باجتهاد نمود دویمی بود که بهمهٔ عمال خود دستور داد و گفت **اجتهد وا ارائکم** و حضرت امیر علیه السلام در یکی از خطبه های خود مفصل بیان میفرماید که خلاصهٔ مضمون خطبه این است که امر اینها باین طور بود که بر یکی از آنها قضیه وارد میشد و برأی خود حکم میکرد در آن و عین این قضیه بر دیگری وارد میشد و برأی خود در آن حکم میکرد برخلاف آن یکی پس از آن قضات در نزد امام خودشان

که آنها را قاضی کرده بود جمع میشدند و براو عرضه میکردند و او آراء همه را تصویب میکرد در حالی که خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی و کتاب ایشان یکی آیا این اختلاف را خداوند امر فرموده بود واینها اطاعت کردند یا خداوند نهی کرده بود و اینها مخالفت کردند یاخداوند دین ناقصی فرستاده بود و از مردم کمك خواسته بود برای اتمام آن یا آنکه اینها شرکاء خداوند هستند و برآنها است که بگویند و بر خداست که راضی بشود یا آنکه خداوند دین تمامی فرستاده بود و رسول در تبلیغ آن واداء آن کوتاهی کرده تا اینکه در آخر فرمایش میفرماید بخدا شکایت میکنم از قومی که زندگی میکنند در حالی که جاهلند و میمیرند در حالی که گمراهند خلاصه که تفصیل زیاد نمیدهیم وامر امت باین کیفیت جاری شد و بر این منوال پیش آمدند مگر شرذمهٔ قلیلی از امت که از همان اول بنام شیعه خوانده شدند و گاهی رافضیه گفته شدند که اینها ملازم خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بودند و تابع امر و نهی ایشان بودند و احکام دین خود را از ائمهٔ اطهار میگرفتند که ایشان هم بروایت از پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرمودند ومسألهٔ اجتهاد و تقلید باین معنی که اصطلاح شده است مطلقاً در نزد آنها معمول و جاری نبود بلکه قدغن مؤکد بود و حرام بود و باحدی اجازهٔ اجتهاد واظهار رأی و عقیده داده نمیشد و میفرمودند بشیعهٔ خودشان که حرام است برشما که هیچ چیز بگوئید مادامی که از ما نشنیده باشید و اجازهٔ دخل و تصرف در دین پیغمبر (ص) باحدی داده نمیشد واین مطلب الحمدلله در نزد شیعه ثابت و مبرهن است و الآن هم ضروری شیعه است و پیش احدی تردیدی در آن نیست وما برای تیمن و تبرك فصل مخصوصی عنوان میکنیم وچند حدیث از احادیث

آل محمد علیهم السلام را که مطلب را توضیح فرموده اند و شاهد بر عرضهای
سابقه است روایت میکنیم ان شاء الله

فصل در کتاب المبین روایت شده است از فصل الخطاب از علی علیه السلام
فرمود فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله زود باشد که امت من برهفتادو سه فرقه
شوند یك فرقهٔ آنها ناجیه هستند و باقی هلاك میشوند وآنها که نجات مییابند
کسانی اند که متمسك بولایت شما هستند و از عمل شما میگیرند و عمل برأی
خودشان نمیکنند پس این جماعت راهی برآنها نیست وفرمود امیرالمؤمنین(ع م)
مؤمن نگرفته است دین خود را از رأی خود ولکن از جانب پرورد گار باو
رسیده پس گرفته است آنرا و فرمود حضرت صادق (ع م) کسی که نصب نماید
خود را برای قیاس کردن تمام عمر در اشتباه است و کسی که دین بورزد
خدا را برأی همیشه در کوری و گمراهی . است عرض میکنم اخبار در نهی
از قیاس ورأی و اجتهاد و استعمال ادلهٔ عقلیهٔ موضوعه از حد تواتر خارج است
و نظر ما در این رساله احصاء همهٔ آنها نیست و در کتاب المبین حدیث مفصل
و مشروحی است مشتمل بررد و استدلال برفساد این اقوال که ماقسمتهائی از
آنرا بطور خلاصه و نقل بمعنی در این مقام برای مزید بصیرت اخوان
مخصوصاً آنها که اهل اصطلاح نبوده اند و کمتر شنیده اند روایت میکنیم که
تا اندازهٔ آشنا باین مطالب بشوند و بدانند که رویهٔ عامه برچه جاری شده و
بعد از پیغمبر (ص) چه کردند وچه گفتند و ائمهٔ ماصلوات الله علیهم بچه قسم
رد برآنها فرموده اند واگر در کتب بعض از علمای شیعه ببینند که بعضی باین
طریقه جاری شده اند مأخذ و منشاء اشتباه آنها را بفهمند و بدانند که از کجا
سرایت کرده و اصل درد از کجا است ولی متأسفیم که در کتاب فارسی

نمیشود این مطالب را شرح داد وآن اندازه هم که ممکن است و مشایخ عظام
در کتب مفصلهٔ عربیه بیان فرموده اند مقتضی نیست شرح و توضیح بدهیم و
احتیاط میکنیم وفعلاً در این مقام بترجمهٔ سطحی همان فرمایش امام میپردازیم
تا اگر بر بعضی از اذهان گران میآید مربوط بما نباشد و مؤاخذهٔ آنرا ازما
نکنند ورد برما ننمایند فرمود حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام که فرمود علی
علیه السلام در حدیث طویلی اما رد بر کسیکه گفته است برأی وقیاس و
استحسان واجتهاد و کسیکه میگوید اختلاف رحمت است پس بدانکه ما
وقتیکه دیدیم کسانی که قائل برأی وقیاس هستند وقتی که عاجز شدند از
فهمیدن حکم بتحقیق استعمال کردند شبهات را پس گفتند هیچ حادثهٔ نیست
مگر اینکه برای خداوند در آن حکمی است و آن حکم خالی از دو وجه
نیست یانص است یادلیل پس وقتیکه ببینیم که حادثهٔ خالی از نص است رجوع
میکنیم باستدلال برآن باشباه ونظائرآن برای اینکه اگرمراجعه باستدلال نکنیم
حادثه راازحکم خداخالی گذارده ایم وجایزنیست که باطل بشود حکم خدادر
هیچ حادثهٔ بجهت اینکه خدامیفرماید فرو گذارنکردیم در کتاب چیزی را پس
چون دیدیم حوادث همیشه هست وخالی از حکم نباید باشد حکم اورا از نظایر
آن جستیم برای اینکه حادثهٔ خالی از حکم نباشد یابه نص یاباستدلال واین در نزد
ماجایز است ودیدیم که خداوند در کتاب خود قیاس فرموده بتمثیل وتشبیه وفرموده
است **خلق الانسان من صلصال کالفخار وخلق الجان من مارج من نار** پس تشبیه
نموده چیزی رابه نزدیکترین چیزها بآن ودیدیم که پیغمبر صلی الله علیه وآله استعمال
رأی وقیاس نموده و بآن زن خثعمیه که سؤال ازحج نمود فرمود اگر دینی بگردن
پدرت بود ادا میکردی آنرا و ازچیزی که او سؤال نکرده بود جواب فرمود و

وقتیکه معاذ بن جبل را بیمن میفرستاد فرمود اگر حادثهٔ برتو نازل شود که در کتاب خدا و سنت رسول نباشد چه میکنی گفت رأی خودم را استعمال میکنم فرمود حمد خدارا که موفق کرد رسول خودرا برآنچه خوشنود میکند او را و گفتند که بسیاری از صحابه استعمال رأی و قیاس کرده‌اند ماهم اقتدا بآثار آنها میکنیم و احتجاجات بسیار در این باب دارند پس بتحقیق دروغ بستند بر خداوند که گفتند محتاج بقیاس است و دروغ بستند بر پیغمبر (۳) که روایت کردند چیزی را که محال است پیغمبر بفرماید پس در رد آنها میگوئیم که اصول عبادات و حوادثی که در امت اتفاق میفتد چون در کتاب خدا موجود است ومنصوص است فروع آنها هم مثل آنها است وموجود است ومراد از اصول عبادات فرایض است که خدا در قرآن نص برآنها فرموده و پیغمبر او صلی الله علیه وآله ووصی منصوص علیه بعداز پیغمبر بیان فرموده‌اند کیفیات انها را واوقات آنها را ومقدار آنها را از طرف خداوند مثل فرض نماز وزکوة و روزه وحج وجهاد وحد زنا وحد دزدی وامثال اینها از آنچه که در کتاب خدا مجمل نازل شده و تفسیری ندارد ورسول خدا (ص) تفسیر و تعبیر فرمود از مجملات فرایض پس شناختیم که نماز ظهر چهار رکعت است ووقت آن بعد از زوال آفتاب است بمقداری که سی آیه بخواند انسان که در این فاصله وقت نافلهٔ زوال است ووقت نماز عصر آخر وقت نماز ظهر است تا وقت هبوط آفتاب و نماز مغرب سه رکعت است ووقت آن حین غروب است تا ادبار شفق وحمره تا اینکه میفرماید زکوة را واجب فرمود درمال مخصوصی ومقدار معینی ووقت معینی وهم چنین است جمیع فرایضی که خداوند واجب فرموده بربندگان خود باندازهٔ طاقت واستطاعت پس اگر نبود که در کتاب

خدا نص برآنها شده و پیغمبر (ص) تفسیر فرموده و بوسیلهٔ اخبار وآثار صحیحه بمارسیده احدی حق نداشت که این فرایض را بعقل خودش واجب نماید بر امت و این فرایض را معنی نماید وصحیح نبود اقامهٔ فرایض خدا بقیاس ورأی وعقول مردم راه نداشت باینکه بفهمد فریضهٔ ظهر چهار رکعت است وپنج رکعت نیست وسه رکعت نیست و فرق نمیگذاشت بین پیش از زوال و بعداز زوال و نه مقدم بودن رکوع برسجود و نه اینکه حد زنای محصنه چقدر است یازنای بکر چه حدی دارد و نه در زکوة بین املاك یا نقود واگر بعقل واگذاریم صحیح نمیشود بجا آوردن هیچیك از اینها بعقل و فرق نمیگذاردیم بین قیاس وآنچه در شریعت تفصیل داده شده و نص برآن شده است زیرا که درهمهٔ اینها شریعت موجود است که فرموده‌اند وشنیده شده و برما نیست که تجاوز از حدود شریعت نمائیم واگر این جایز بود ما از ارسال رسل وامر ونهی خداوند مستغنی میشدیم وهمانطور که اصول عبادات وحوادث بر کسی فرض نمیشود بدون سمع و نطق فروع آنها هم واجب نمیشود حکم در آنها بقیاس بدون نص و سمع و نطق و اما احتجاج آنها برقیاس وتشبیه وتمثیل و اینکه حکم باینها جایز است امری است محال وقولی است بس شنیع زیرا که ما میابیم که خداوند حکم امور متفرقهٔ را موافق قرار داده وامور مجتمعهٔ را بین احکام آنها فرق گذارده پس دانستیم که شباهت دو چیز بیك دیگر موجب شبیه بودن حکم آنها نیست وعلت این است که چون این جماعت عاجز شدند از اینکه موافق کتاب خدا اقامهٔ احکام نمایند واز اهلش نگرفتند از کسانی که خداوند اطاعت آنها را فریضه قرار داده بود کسانی که لغزش نمیکنند وخطا و فراموشی ندارند و خداوند کتاب را برآنها نازل فرموده وامت را امر فرموده که در

آنچه مشتبه میشود بر آنها رجوع بایشان نمایند و خودشان طلب ریاست نمودند
برای طمع در حطام دنیا و برطریقهٔ اسلاف خودشان وآنها که مدعی منزلت
اولیاءالله بودند رفتند عجز دامن گیر آنها شد پس ادعا کردند کهرأی در دین و
قیاس واجب است پس برای ذوی العقول واضح شد عجز آنها و الحاد آنها در
دین خدا واگر بعقل میگذشت عقل به تنهائی فرق نمیگذارد مابین غصب کردن
چیزی یابرداشتن آن بطور دزدی واگرچه هردو شبیه یك دیگر است معذلك
حکم دزدی قطع دست است و در غصب قطع دست واجب نیست وزنای محصن
وزنای بکر شبیه یك دیگر است یکی موجب رجم میشود یکی موجب
تازیانه پس از اینها دانستیم که مأخذ احکام سمع است و نطق بانص صریح که
متوقف در همان مورد خاص است و در نظایر و اشباه آن جاری نمیشود و
وفرمایشات و امثالی از این قبیل میفرماید تا اینکه میفرماید و اما رد بر کسیکه
قائل باجتهاد است که اینها گمان میکنند هر مجتهدی در اجتهادی که میکند
وفتوائی که بر خلاف فتوای دیگری میدهد مصیب است زیرا که خود آنها
نمیگویند که بعد از اجتهاد بحقیقت حق مسأله میرسند وهمان حکمی که خدا
قرار داده میگویند بجهت اینکه در حال اجتهاد دائماً از این رأی بآن رأی
منتقل میشوند و احتجاج باینکه باوجود این انتقال و تجدد رأی حکم مجتهد
قطعی است باطل و مردود است پس چه دلیل بالاتر از این که امر ایشان این
طور است و باوجود این گمان میکنند که محال است اجتهاد بکنند وحق
از میانهٔ آنها بیرون برود وحال اینکه این اختلاف تقصیر خود آنها است
وعجبتر آنکه میگویند ما باید اجتهاد کنیم و تکلیف هم بقدر طاقت است و
استدلال بقول خداوند میکنند **و حیثما کنتم فولوا و جوهکم شطره** و بگمان

آنها این آیه دلیل اجتهاد است و غلط پنداشتند در این تأویل غلط فاحشی
وهم چنین نسبتی که به پیغمبر (ص) میدهند که بمعاذ بن جبل فرمود صحیح
نیست وصحیح آن است که خداوند بندگان را تکلیف باجتهاد نفرموده ودلایل
وعلامات بر آنها قرار داده وحجت بر آنها قرار داده و تکلیف مالا یطاق
نفرموده و ارسال رسل فرموده وحلال وحرام را تفصیل داده و بندگان را
مهمل نگذارده و در هر مورد رد بسوی رسل وائمه (ص) باید بنمایند وخداوند
میفرماید **ما فرطنا فی الکتاب من شیئ** و میفرماید **الیوم اکملت لکم دینکم
و اتممت علیکم نعمتی** و میفرماید **فیه تبیان کل شیئ** و دلیل دیگر بر رد
اجتهاد ورأی وقیاسی که میکنند آنکه خالی از این نیست در آنجا که حکم
موضوعی را نمیدانند تشبیه بچیزی میکنند که حکم او معلوم است یا از پیش
خود حکمی قرار میدهند اگر از پیش خود حکمی قرار میدهند که این در
عدل پروردگار جایز نیست که این را تکلیف بندگان قرار بدهد واگر
تشبیه باصلی میکنند که آن اصل حرام است یاحلال آیا این حرمت برای
مصلحت دیگران است یا برای خود آن اصل است اگر برای خود آن اصل
است بدون ملاحظهٔ نسبت بچیز دیگر که حلال بودن یاحرام بودن آن فرقی
ندارد و هیچکدام اولویت ندارد پس چطور تشبیه میکنند و فساد این قول
ظاهر است و از همین جا دانستیم که حرمت چیزها برای مصلحت خلق است نه
برای خودشان تا آخر حدیث شریف که مفصل است و اختصاراً ترك کردیم
و بهمین اندازه ها که عرض شد ان شاءالله معنی اجتهاد و منشاء آن وصحت وسقم
آن بر عوام از اخوان وآنها که وارد بر این اصطلاحات نبودند معلوم شد و
ماهم فعلاً بیش از اشاره منظور نداشتیم و تفصیل آن موکول بمراجعهٔ اخبار

و کتب مفصله است و تفصیل و تشریح بیش از این مقتضی نیست

فصل برای تتمیم فصل سابق باز تقرباً الی الله اخبار دیگر یرا ملخص و ترجمه میکنیم در کتاب المبین است سؤال شد حضرت ابوجعفر (ع) از حکومت فرمود هر کس حکم کند برأی خودش میان دو نفر بتحقیق که کافر شده است و هر کس تفسیر بکند برأی خودش یك آیه از کتاب خدا را بتحقیق کافر شده است فرمود گمان میکنند این جماعت که ادعا میکنند فقهاء و علماء هستند که جمیع فقه و دین وآنچه مردم احتیاج دارند آنها ثابت کرده اند و حال آنکه جمیع علم رسول خدا را ندانسته اند و علم پیغمبر بآنها ارث نرسیده وسؤال میشوند از مسأله از حلال و حرام و در نزد آنها خبری و اثری از رسول خدا در آن مسأله نیست و نمیدانند و کراهت دارند که مردم آنها را نسبت بجهل بدهند یاخودشان همین که جواب ندهند میترسند مردم رجوع بمعدن علم نمایند باین جهت استعمال رأی و قیاس نمودند و اخبار را ترك کردند و بدعت در دین خدا گذاردند و حال آنکه رسول خدا فرمود هر بدعتی ضلالت است و اگر همین که سؤال میشدند از مسأله در دین خدا و خبری و اثری در آن نمیدانستند رد میکردند بسوی خدا و رسول و اولی الامر هرآینه میدانستند آنرا آنها که استنباط میکردند از آل محمد صلی الله علیه و آله عرض میکنم عجب اینجا است که اثر اجتهاد و استعمال رأی بطوریکه شنیدی و در میانهٔ عامه بعد از پیغمبر (ص) متداول شد و از آل محمد علیهم السلام اعراض نمودند و در همه چیز مخالفت ایشان را کردند این شد که بکلی باب علم برآنها مسدود شد و در جهالت جهلاء ماندند بطوریکه خودشان فریاد میکنند و کتابها نوشته شده و استدلالها میکنند که باب علم مسدود است و از کتاب خدا و سنت

رسول علم حاصل نمیشود و باید عمل بگمان مجتهد نمود واین جمله را مخصوصاً حضرت امیر علیه السلام در خطبهٔ خود بیان میفرماید وعین ترجمهٔ خطبهٔ مبارکه این است که در کتاب المبین از عوالم روایت فرموده اند میفرماید ای امتی که فریب داده شد پس فریب خورد و دانست کی اورا فریب داده است ومعذلك مصرّ برآن شد و پیروی خواهشهای خودرا نمود و در تاریکی گمراهی خود سیر کرد در حالی که حق برای او ظاهر بود ومنع از آن نمود واز راه راست عدول کرد قسم بحق کسی که دانه را شکافت و نفس را خلق کرد اگر علم را از معدنش میگرفتید وآب شیرین رامیآشامیدید و خیر را از موضع خودش ذخیره میکردید وراه واضح را پیش میگرفتید راه‌ها و علامات برای شما ظاهر میشد واسلام بشما روشنی میداد وبا وسعت زندگی میکردید ودشمن برشما دست نمیافت وهیچ مسلم ومعاهدی مظلوم واقع نمیشد ولکن راه ظلمه را پیش گرفتید پس دنیا برشما تاریك شد وابواب علم را برشما مسدود کرد پس بهوای خود راه رفتید و در دین خود اختلاف کردید و در دین خدا بدون علم فتوی دادید عرض میکنم یعنی (عمل بمظنه کردید) و پیروی گمراهان کردید و شمارا گمراه کردند وائمه را ترك کردید وایشان هم شمارا ترك کردند شما بودید که از اهل ذکر سؤال میکردید و جواب می شنیدید ومیگفتید علم همین است چه شد که ترك کردید آنها را ومخالفت کردید عما قریب درو میکنید آنچه را که کاشتید ومیابید و خامت جرم وثمرهٔ مخالفت خود را تا آخرخطبهٔ شریفه عرض میکنم بابی انت وامی گویا پیش چشم میدیدی تمام این امور را و ذرهٔ از مراتب نصیحت امت را فروگذار نفرمودی و چطور میدیدی بعضی از شیعه خود را که آنها هم رفته رفته پیروی دشمنان تو را میکنند وامرشان

بـکجا میرسد و بدرد بی درمان آنها مبتلا میشوند و باب علم برآنها هم سد میشود
و ناچار از عمل بمظنه و اجتهاد میشوند با اینکه ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم
چه اندازه جلو گیری فرمودند و کوتاهی در بیان و تنبه و تذکر شیعیان و
دوستان خود نفرمودند و بااینکه علما و محدثین شیعه هم غالباً مبتلا بمعاشرت قضات
و مجتهدین سنی بودند و حرفهای آنها را می شنیدند و متمایل بعقاید آنها می‌ـ
شدند و میخواستند که بلغزند و شیطان و نفس سرکش هم کمك میکرد و بدشان
نمیآمد که آنها هم مطلق العنان میشدند و اجتهادی میکردند و اظهار رأی و
عقیدهٔ در دین خدا میکردند و مستقل در عمل میشدند و بسیار میشد که شانه‌ـ
گیر شان میشد که فقها و علمای سنی تا این درجه مختارند که از خودشان اظهار
عقیده میکنند و صاحب رأی و فتوی میشوند و بدرجهٔ اجتهاد که میرسند گمان
آنها هم حجت میشود و مقلدین ناچار از تسلیم مظنهٔ آنها میشوند و مظنهٔ مجتهد
حکم قطعی خداوند میشود ولی مابیچاره ها ناچاریم که در جمیع جزئی و کلی
تابع نص و روایت از امام باشیم و حق رأی و فتوی نداریم و مکرر میشد که
بعضی ازعلما و محدثین شیعه از معاصرین ائمه (ص) خدمت امام عرایضی میکردند
و میخواستند اجازهٔ برای اجتهاد بگیرند و امام (ع) لحن آنها را ملتفت بود
که چه منظور دارند و گاه بسختی و گاه بملایمت نهی میفرمود و نمیگذارد
که شیعه هم مجتهد بشوند و در اعصار ائمه علیهم السلام ببرکت آن بزرگوا‌ـ
ران شیعه از این مرض محفوظ ماندند و ما بعض اخبار را در این باب روایت
میکنیم در کتاب المبین است از حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود وسعت
ندارد برشما در آنچه نازل میشود بشما از آنچه نمیدانید مگر اینکه از آن
خود داری نمائید و تثبت داشته باشید و بسوی ائمهٔ هدی رد نمائید تاشما را حمل

کنند برقصد و شمارا بینا نمایند خداوند فرمود **فاسألوا اهل الذکر ان کنتم
لا تعلمون** و عرض شد بحضرت ابی جعفر علیه السلام وارد میشود برماچیزهائی
که در کتاب و سنت نمی بینیم پس برأی خودمان حکم آنرا میگوئیم فرمود
آگاه باش که اگر درست بگوئی اجر داده نمیشوی و اگر خطا بگوئی
دروغ برخدا بسته و عرض شد بحضرت ابوعبدالله علیه السلام که قومی از
اصحاب ما فقیه شدند و علم پیدا کردند و احادیثی روایت کرده اند و وارد
میشود برآنها چیزی پس برأی خودشان میگویند فرمود و آیا هلاك شدند
گذشتگان بغیر این کار و اشباه این و فرمود علی علیه السلام در کلام خودش
پس نظر بکن ای سائل پس آنچه را که قرآن ترا دلالت برصفت آن نماید
ایتمام بآن بنما وبنور هدایت آن مستضئ بشو وآنچه را که شیطان تکلف نماید علم آن
را بتو ازآنچه که فرض آن درقرآن نیست ودر سنت پیغمبر وائمهٔ هدی اثر آن
نیست پس واگذار علم آنرا بسوی خدای سبحانه پس این منتهای حق خداست برتو
وفرمود حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام در حدیثی شمارا چه بقیاس کردن این
است و جزاین نیست پیشینیان شما هلاك شدند بقیاس بعد از آن فرمود هر گاه
بیاید نزد شما چیزی که میدانید بگوئید بآن واگر بیاید نزد شما چیزی که نمیدانید پس
دست بردهن خود گذارد یعنی سکوت کنید واز محمدبن حکیم روایت شده است که
گفت عرض کردم بحضرت ابوالحسن موسی علیه السلام جعلت فداك فقیه شدیم در
دین وخدا بواسطهٔ شمامارا بی نیاز ازمردم کرد حتی اینکه جماعتی ازما که درمجلسی
هستند سؤال نمیکند مردی ازصاحبش مسألهٔ مگر اینکه آن مسأله وجواب آنرا حاضر
دارد وهمهٔ اینها منت خداست برمابواسطهٔ شما و گاه میشود که وارد میشود برماچیزی
که ازتو و پدران تو بما نرسیده پس نظر میکنیم ببهترین حدیثی که از شما

حاضر داریم و موافقتر چیزی که از شما بمارسیده و بآن میگیریم فرمود هیهات هیهات یا بن حکیم قسم بخدا در همین کار هلاك شدند آنها که هلاك شدند بعد از آن فرمود خدا لعنت کند ابوحنیفه را که میگفت قال علی وقلت . محمد بن حکیم بهشام ابن حکم میگوید قسم بخدا اراده نکردم از این عرضها مگر اینکه مرخص فرماید برای من در قیاس و سؤال شد از آن حضرت از قیاس فرمود شما را چه بقیاس خداوند سؤال نمیکنند که چگونه حلال کرده وچگونه حرام کرده وعرض شد بحضرت رضا علیه السلام جعلت فداك بعض اصحاب ما میگویند که ما میشنویم امری را که حکایت از تو وآباء تو است علیهم السلام پس قیاس برآن میکنیم و عمل میکنیم بقیاس خود فرمود سبحان الله لا والله این از دین جعفر نیست این جماعت قومی هستند که حاجتی بما ندارند از طاعت ما خارج شده‌اند و بجای ما نشسته‌اند پس کجا است آن تقلیدی که از جعفر و ابا جعفر میکردند فرمود جعفر قیاس نکنید زیرا هیچ چیزی نیست که قیاس آنرا تعدیل کند مگر اینکه قیاس آنرا میشکند. عرض میکنم روایات زیاد است که ائمه علیهم السلام در زمان خود جلوگیری کردند و شیعه داخل قیاس و اجتهاد نشدند وحرمت قیاس در میان شیعه از همان عصر تا کنون از ضروریات مذهب شده است و هیچکس تخلف ننموده مگر اینکه گاهی اشتباهی برعالمی یا فقیهی دست داده باشد و الآن هم بحمدالله اجماع شیعه برحرمت آن است

فصل از آنچه در این فصول عرض شد اصل منشاء اجتهاد و ترتیب آن اجمالاً بنحوی که در نزد اهل آن مرسوم ومتداول است معلوم شد و تفصیل جزئیات و فروع آن و بحثهائی که دارند و اقوال مختلفهٔ که دارند و اقسام

مختلفهٔ آن و کیفیت و شروط اجتهاد واصول و قواعد موضوعه و بیان اقوال شیعه یا سنی در هر بابی هیچکیك از آنها حاجت بذکر نیست و جز تضییع وقت و کاغذ فایده در آن نیست و بعلاوه عوام از اخوان هم چون وارد براین اصطلاحات نیستند استفاده از ذکر آنها نمیکنند و بعد از آنی که ماموافق کتاب خدا و سنت پیغمبر صلی الله علیه وآله و بداهت جمیع عقول اصل و اساس آنرا جایز نمیدانیم دیگر بفروع آن نمیپردازیم و در نزد هر مسلم ومؤمن محقق ومسلم است که کسی که دعوی اسلام داشته باشد و خود را تابع پیغمبر (ص) بداند و دین خود را از او گرفته است حق دخالت در دین پیغمبر و احکام کلیه یاجزئیهٔ آن ندارد و شرکت با پیغمبر (ص) درآنچه بوحی خداوند فرموده است نمیتواند داشته باشد زیرا که دین پیغمبر صلی الله علیه وآله و کتاب خدا خود متکفل بیان جمیع احکام کلیه وجزئیه واصلیه وفرعیه هست و بکسی نرسیده که چیزی برآن زیاد کند یا کم نماید و همان طوریکه تمام اصول احکام بیان آن در قرآن و سنت موجود است فروع آن هم موجود است وزحمت اجتهاد راخدا ورسول از گردن امت برداشته‌اند وهمه را راحت وآسوده کرده‌اند چنانچه عرض شد خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) که حق خدا بر خلقش چیست فرمود حق خدا برخلقش این است که بگویند آنچه را که میدانند و خودداری کنند از آنچه نمیدانند پس هرگاه چنین کردند حق خدا را بسوی او ادا کرده‌اند انتهی واجتهاد در بیان احکام از اموری است که ما نمیدانیم و بر ما است که آنچه خدا و رسول فرموده‌اند و علم آن بما رسیده بگوئیم و از غیرآن خودداری کنیم و اما حدیث حضرت ابی عبدالله وحضرت رضا علیهما السلام که فرموده‌اند برما است القاء اصول و بر شما است که برآنها تفریع

نمائید این نوع تفریع از اجتهاد نیست و این حکمی است که خود شان فرموده اند و بنا برهمین است که از طرف شارع صلوات الله علیه یا ائمه علیهم السلام حکم کلی میشود و هر جزئی را که ما از آن کلی دانستیم همان حکم را بر آن جاری میکنیم مثل اینکه فرموده اند هر آبی طاهر است ما بموجب این حکم هر جا آب دیدیم میگوئیم پاك است اگر دریا باشد میگوئیم پاك است رودخانه باشد میگوئیم پاك است چاه باشد میگوئیم پاك است آب درظرف مس باشد میگوئیم پاك است در ظرف چینی باشد میگوئیم پاك است مگر هر جا که بخصوص نجاست آن معلوم شود و تا حکم نجاست بخصوص در فردی و موضوعی ندانسته باشیم هر جا آب ببینیم بر همان حکم کلی که فرموده اند هر آبی پاك است تفریع میکنیم و قاعده در جمیع احکام همین است و بنا نیست که حکم هر موضوع جزئی را علی حده فرموده باشند زیرا که این محال است وحتی شخص فقیه هم که حکم مسأله را میگوید یامینویسد تعیین موضوع نمیکند و زیاد شنیده اید که میگویند تعیین موضوع شأن فقیه نیست و حرف حقی است پس تفریعی که در این جاها بامثال ما مکلفین اجازه داده اند از این قبیل است نه این که از پیش خود و باجتهاد خود حکمی بکنیم و فروعی را معین کنیم که در فرمایش پیغمبر وآل محمد علیهم السلام نباشد خلاصه این است که منافات اجتهاد بامسلمانی از آفتاب روشنتر است بلکه بابندگی خداوند نمیسازد و بطور کلی خداوند فرموده است **ان الحکم الالله** الا اینکه طریقهٔ عامه بعداز پیغمبر صلی الله علیه وآله بآن طور جاری شد که شنیدی و تواریخ خود شان و عمل آنها بالفعل وهم اخبار آل محمد علیهم السلام برآن شهادت میدهد و دانستی که این طریقهٔ آل محمد (ع م) نیست وطریقهٔ دشمنان ایشان است واین طریقه

پسندیدهٔ خدا ورسول نیست وهر کس که براین طریقه باشد تابعیت خدا و رسول وائمه صلوات الله علیهم را قبول نکرده ودعوی استقلال نموده است زیرا که خود را صاحب رأی وحکم دانسته وتبعیت ابوحنیفه را نموده است که میگفت **قال علی و قلت** وبهمین لحاظ ملعون ومطرود ائمهٔ اطهارعلیهم‌السلام واقع شده وبنا براین هر کس دیگرهم که صاحب این قول واین طریقه باشد وتبعیت ابوحنیفه را کرده باشد از او شمرده میشود وپیغمبر در قرآن فرمود **من تبعنی فانه منی** یعنی هر کس متابعت مرا کرد از من شمرده میشود واصل مناط متابعت پیغمبر وائمهٔ اطهار است واسم شیعه یاسنی تأثیری در این باب ندارد وابوحنیفه وامثال او که بد شده اند برای همین عمل واین صفت است والا اشخاص ذاتاً خوبی وبدی ندارند وهمه امت واحده هستند

فصل در اعصار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم مدار شیعه براین بود که فرمایش امام علیه السلام را می شنیدند وعمل میکردند وبر برادران خود روایت میکردند ودیگران هم عمل میکردند وتحریص بسیار ازطرف آل محمد علیهم السلام وخود پیغمبر صلی الله علیه وآله در این باب شده بود ومیشد حتی امر وتأکید بنوشتن آنچه می شنیدند میفرمودند ومیفرمودند بنویسید وکتب خود را ارث بدهید باولاد خود حتی دستور این بود که کتبی که از هریك باقی میماند ومعلوم بود که فرمایش امام است دیگران بگیرند وروایت کنند ولو صاحب کتاب اجازهٔ روایت آنرا مخصوصاً نداده باشد یابرکسی نخوانده باشد واین ترتیب اجازه دادن که معمول شده است درمیانهٔ علما آن روز معمول نبود وعموماً مأمور بروایت کردن بودند حتی در بارهٔ کتبی که مؤلفین آنها متوقف شده بودند یاعقاید فاسده پیدا کرده بودند میفرمودند روایا نشان

را بگیرید و در ایاتشان را ترك کنید و در بارهٔ روانی که بیشتر سوءظن در بارهٔ آنها بود میفرمودند اگر روایاتشان شبیه بروایات معتبرهٔ ما است بگیرید واگر نیست ترك کنید یا اگر موافق کتاب خداست بگیرید واگر نیست ترك کنید و خبر واحد یامتواتر هم فرقی نداشت و هر دو را مأمور بودیم که بگیریم و عمل کنیم مگر اینکه گاهی در محل مخصوصی امر شده باشد که بروایت مشهور عمل شود و نادر را ترك نمایند این دستور عمومی نیست و آن هم در مورد عمل است نه قبول روایت و بهمین رو به همهٔ شیعه راوی بودند و هر یك هر چه شنیده بودند روایت میکردند بعضی روایات زیاد داشتند بعضی کم و در این باب فرقی در میانه نبود و مجتهد مطلق و متجزی در نزد آنها معنی نداشت و هیچ شیعه حق نداشت که روایت شیعهٔ دیگر را که محل وثوق بود رد نماید بلکه رد روایت و تکذیب او را درحد کفر و شرك و رد برخداوند قرار داده اندو شرعاً برهیچ شیعه جایز نیست که رد روایت از امام علیه السلام را بنماید ولو اینکه حدیث باعقل تطبیق ننماید اجازهٔ رد کردن بهیچوجه نداده اند حتی باین عبارت که فرموده اند اگر برشما روایت کردند که ما گفته ایم روز شب است و شب روز است باید بپذیرید وحق رد کردن و تکذیب را وی را ندارید مگر اینکه در مقام عمل کردن باین قبیل اخبار دستور خاص داریم و شخص فقیه میداند چه باید کرد ولی حدیث را بهیچ عنوان نمیتوان رد کرد و تکذیب نمود و کار باین آسانی که مجتهدین فوراً فرمایش امام را بمحض اینکه نفهمیدند وتعقل نکردند رد میکنند نیست و اگر بنا بود که عقل هر با فنده و حلاج باندازهٔ عقل امام باشد که بمحض اینکه فرمایش را شنید بفهمد و تعقل کند که همه امام بودند دیگر مأموم کجا بود مگر اخبار بسیاری را که تقریباً در حکم متواتر

معنوی است باصطلاح که فرموده اند حدیث ماصعب و مستصعب است متحمل نیست آنرا مگر نبی مرسل یا ملك مقرب یامؤمن ممتحن نشنیده اندو باین قاعده که دارند که اگر حدیث مخالف عقلشان شد نپذیرند بنا باشد عمل شود دیگر آثاری برای اخبار باقی نمیماند زیرا که مجتهد الی ماشاءالله زیاد است هر کدامی یك حدیثی را رد کنند دیگر اثری ازسنت پیغمبر صلی الله علیه وآله باقی نمیماند و اینکه فرموده اند یك حدیث را از روی درایت بفهمی بهتر است از هزار حدیث که روایت کنی معنیش این نیست که روایات را اگر نفهمیدی رد کنی بلکه مقصود این است سعی کنی که بفهمی اگر فهمیدی شکر میکنی خدا را واگرنه حدیث را باهلش وامیگذاری که میفهمند و معنی آنرا بخدا ورسول و امام رد میکنی نه اینکه ترك روایات را بنمائی و خداوند رحمت کند متقدمین اصحاب ومحدثین مارا که این عقایدرا نداشتند واخباری را که شنیدند ثبت وضبط ومدون فرمودند ومارا محروم نگذاردند والحمد لله رب العالمین که حضرت حجت عصر عجل الله فرجه حفظ فرموده است اخبار وآثار خود را واگر بنا بود که امر واگذار باهل اجتهاد بود که هر حدیثی را که نفهمیدند صاحب آنرا نسبت بغلو بدهند وحدیثش را رد نمایند بسیار کار مشکل بود و از برای اسلام قائمهٔ باقی نمیماند وکاش میدانستم معنی غلو را از کجا میفهمند وباچه قاعده تطبیق میکنند وآیا معنی غلو غیراز این است که درفضیلت ائمه (ع) چیزی بگویند که باکتاب خدا وسنت پیغمبر صلی الله علیه وآله واخبار ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم مخالف باشد اینها که کتاب خدا راهم بعقل خودشان برخلاف دستور پیغمبر صلی الله علیه وآله معنی میکنند ومنتهی رجوعی هم که میکنند بمفسرین سنی است و نمیدانم چرا قول مفسرین را حجت میدانند وفرمایش امام

را رد میکنند مگر مفسرین سنی واجب الاطاعه هستند و نمیدانم شخص مجتهد را چه براین میدارد که فرمایش امام و راوی آنرا قبول ندارد اما حرف صاحب کتاب رجال‌را ولو زیدی هم باشد میپذیرد در صورتیکه بالا تر ازاین نیست که صاحب رجال شخص ثقه و عدل وامامی است تازه از آن راوی که حدیث امام را روایت کرده بالا تر نیست اگر اوثقه است او هم ثقه است نهایت این است که صاحب رجال تواریخی را جمع کرده و ضمناً اجتهادی کرده بعضش صحیح است بعضش ناصحیح و درایات صاحبان رجال حجت نیست برفرض که روایات بعضشان صحیح باشد و هرچه باشد باین دلیل رد فرمایش امام چه معنی دارد وآیا خیال میکنند از این راه میتوانند صحت و سقم حدیث را بطور صحت بفهمند هیهات هیهات صاحبان رجال علم غیب ندارند واین قواعد درایت کشف ازحقیقت نمیکند بلی راه کشف حقیقت قوهٔ قدسیه وروح ایمان واعتماد بخدا و پیغمبر و ائمهٔ اطهاراست صلوات‌الله علیهم ومحبت وولایت ایشان کهممکن است درهمه کس نباشد و اگر این مناسبات در کسی جمع نباشد لحن فرمایش امام را نمی فهمد و در عرف آل محمد علیهم السلام فقیه ومحدث خوانده نمیشود و بهر حال که از این راه که معمول شده کشف حقیقت نمیشود منتهی درجه گمان میکنند که علم رجال تحقیق از احوال روات مینماید که همه مردمان صحیح و درستی باشند و دروغگو نباشند مگر ممکن نیست آن کسی که دروغگو بوده وجعل حدیث نموده است و روایت را جعل کرده باشد سندآن را هم جعل کرده باشد وجمیع روات آنرا موثق و معتبر قرار داده باشد البته ممکن است ولی راه تصحیح اخبار راه دیگر است که پیش اهلش واضح است خلاصه که منظورم شرح این قسمت نیست و این نکته را میخواستم بمناسبت عرض کنم که تامعنی غلو را از خارج

یعنی از کتاب و سنت که آنهم بجز از طریق روات ممکن نیست ندانند حق رد کردن روایت و نسبت غلو براوی دادن ندارند و این نکتهٔ دقیقی است که اغلب از این غفلت دارند بلی امر باینجا میرسد که بزرگانی را مثل مفضل ابن عمر یایونس بن عبدالرحمن وامثال این بزرگواران را که هریك سلمان زمان وکلید علم امام و باب امام شمرده میشوند نسبت غلو بآنها میدهند و حدیث آنهارا رد میکنند درحالی که اخبار فضایل و مقامات آل محمد علیهم السلام و معارف اسلام وحقایق ایمان راما از روایات امثال ایشان شنیده ایم و میدانیم وسایر روات که مدرك این قبیل علوم و معارف را نداشته اند جز احکام طهارت و نجاست یامسألهٔ خرفروشی روایتی ندارند وحقایق اسلام غالباً بوسیلهٔ این قبیل اشخاص که اهل این مدرك بوده‌اند وائمهٔ اطهار (ع) اهلیت آنهارا دانسته‌اند و برای آنها بیان فرموده اند بمارسیده والحمد لله محفوظ هم مانده است ولی نتیجهٔ اجتهاد این میشود که بکلی انکار فضایل آل محمد علیهم السلام را بنمایند ومتمسك باین اصول و دلایل واهی بشوند والی‌الله المشتکی خلاصه که رد فرمایش امام و روایت شخص راوی بهیچ عنوان جایز نیست منتهی این است که اگر کسی معنی فرمایش‌را نفهمید و تعقل نکرد یاآنکه براو متشابه شد عمل بآن نمیکند ومتشابه آنچیزی است که برجاهلش مشتبه بماند وحکم و دستور در این مقام توقف است یعنی بحدیثی که نفهمیده فتوی ندهد نه اینکه حدیث را رد نماید میماند حدیث تابدست عالمش برسد واو بفهمد که منظور امام چه بوده است و بیان آنرا بکند ورفع تشابه بنماید همان طور که پیغمبر (ص) فرمود خداوند یاری نماید کسی را که مقالهٔ مرا بشنود وبکسی که نشنیده است برساند برای اینکه بسیاری از حملهٔ فقه فقیه نیستند و بسیاری از حملهٔ فقه حمل میکنند آنرا

بسوی کسیکه فقیهتر از آنها است آیا غیر از این است که جمیع حقایق ومعارفی
که امروز بر علماء اسلام کشف شده و بیان و توضیح فرموده اند از همان
اخباری است که روز اول آن عربها شنیدند و روایت کردند و خودشان هم
نفهمیدند که چه روایت کردند آیا اینهمه خطب امیر المؤمنین علیه السلام که
هر کلمه اش هزاران حکمت ازآن استخراج میشود و هنوزهم بکنه معرفت آنها
کسی برنخورده آن روات اولیه روز اول میفهمیدند که آن حضرت چه فرموده
است هیهات هیهات کجا میفهمیدند واگراز روز اول باین‌عنوان مجتهدین که این
خبر واحد است یاغلو است ترك شده بود یا بقول آنها نعوذ بالله بردیوار زده
شده بود کجا میماند و بدست اهلش میرسید پس چرا انصاف را پیشه نکنند و
اینهمه استکبار از کجا است و چرا انسان بجائی میرسد که مطلقاً راضی نمیشود
اقرار بجهل خود نماید و میخواهد البته در هرچه هم که علم بآن ندارد حرف
بزند یامظنهٔ خودرا بر دیگران حجت قرار دهد و حال اینکه امام علیه السلام
میفرماید که هر کس ترك نماید لفظ لاادری را باید کشته بشود و هر کس از
هرچه سؤال میشود جواب میدهد دیوانه است وخداوند خطاب بجمعی میفرماید
که در آنچه میدانستید مجادله کردید دیگر چرا در آنچه نمیدانید مجادله
میکنید باری تمام مطلب این است که رد کردن اخبار بادلایل اجتهادی و
عقلی یارجالی جایز نیست واز طرف آل محمد علیهم السلام اجازه داده نشده و ما
حمد میکنیم خدارا که آنچه عرض میکنیم بااینکه سعی داریم که بازبان متعارفی
و ساده بیان کنیم و بسیارهم مشکل است زیرا که مطالب علمی اصطلاحی باین
زبان ادا نمیشود معذلك تصور میکنیم که حقیت این عرایض بدیهی است و
محتاج باستدلال زیاد نیست وعلت آن هم همین است که بحمدالله یك کلمه از

مداول اخبار خارج نمیشویم واینکه هر جمله‌را نسبت بحدیث نداده‌ایم بجهت
اختصار است **سبحانك لاعلم لنا الاعلمتنا** وافتخار داریم که ما در مقابل اخبار
و مقام بندگی از خود رأی و عقلی نداریم ودلیل عقل واصلی نمیشناسیم و اصل
مطلب این فصل این بود که بیان کنیم مدار شیعه از اول برچه بود و دستور
ائمهٔ اطهار در اخذ روایت چه بود واز آنچه عرض شد دانستی که عملشان
برچه بود و بازهم بطور خلاصه تکرار میکنیم که مدار امر در زمان پیغمبر
صلی الله علیه وآله وائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم تازمان غیبت امام علیه السلام در میانهٔ
شیعه براین بود که فرمایش را از پیغمبر یاامام میشنیدند و بآنها که حاضر نبودند
میرسانیدند و همین طریقه‌را تقریر فرمودند و بعلاوه امر میفرمودند که همه
بفهمند و هم روایت کنند و بکتب روات واصحاب حدیث که محل وثوق و اعتماد
بودند عمل نمایند حتی تسهیلی هم بر روات قرار دادند که اگر عین عبارات در
نظرشان نماند و مطلب را فهمیده باشند نقل بمعنی نمایند و بعلاوه اجازه دادند
که روایت را ازهر امامی که میشنود مانعی نیست نسبت بامام دیگر بدهد یانسبت
به پیغمبر بدهد بجهت‌اینکه هریك ازآن بزرگواران هرچه فرموده‌اند از پیغمبر
است (ص) واجازهٔ روایت امری نبود که مخصوص به بعضی دون بعضی باشد وهمه
مجاز بودند وائمهٔ اطهار علیهم السلام امت پیغمبررا بردو قسمت قرار ندادند
که بعضشان مجتهد باشند و بعضشان مقلد بلکه تقلیدی نبود مگراز امام علیه‌-
السلام و بطور کلی فرموده‌اند **لاتقلید الا عن امام فاضل** و تقلید غیر امام باین
معنی اصطلاحی که بدون مطالبهٔ دلیل باشد ابداً جایز نیست واساساً اطاعت
غیر پیغمبر وامام معصوم مطلقاً در اسلام فرض نیست وحضرت امیر (ع) فرمود
یاکمیل هی نبوة ورسالة وامامة لیس بعد ذلك الاموالین متبعین اومناوین

مبتدعين يا كميل لا تأخذ الا عنا تكن منا پس اطاعت احدى غير پيغمبر و امام جايز نيست مگر اينكه از روات اخبار ايشان بايد گرفت واطاعت كرد از اين جهت كه فرمايش ايشان را روايت ميكنند ومتابعت آل محمدرا دارند وامر باطاعت مجتهد نشده است وفرمودند **نحن العلماء وشيعتنا المتعلمون وساير الناس غثاء** بلى در ميانهٔ شيعه در هر زمانى جمعى پيدا ميشدند كه شغل شاغلشان تحصيل علم وممارست در اخبار و روايات وجمع آنها بود و شايد غالباًهم ملازمت خدمت ائمهٔ عليهم السلام را داشتند والبته علم واطلاع واحاديث آنها زيادتر از ديگران بود وعارف بلغت ولحن امام عليه السلام بودند ومحدث ميشدند يعنى فهم پيدا ميكردند وائمه عليهم السلام ساير شيعه را امر برجوع بسوى آنها ميكردند چون برهمه كس ممكن نبود شخصاً خدمت امام (ع‍) برسد ومعالم دين خود را بگيرد وامام (ع‍) يكى از آن محدثين را معرفى ميفرمود كه از او بگيرندواين امر در عين حال نهى از اين نبود كه از راوى ديگر كه روايتش كمتربود نگيرند بلكه در هرحال وهرجا ازهر راوى معتبرى كه يك حديث هم فرضاً بيشتر نداشت ميگرفتند وحتى خود آن محدثين هم همه رواياتشان را از شخص امام بلا واسطه نگرفته بودند بلكه از ساير روات گرفته بودند نهايت اين است كه آنهاجمع ميكردندوضبط ميكردند وديگران ضبطشان بقدرآنها نبود وامر باين منوال نبود كه شخص راوى شرايط بخصوصى غيرازايمان وصداقت ووثاقت داشته باشدواسم وعنوان خاصى داشته باشد ومجتهد خوانده شود وبرديگران تقليد او واجب باشد واين اساس واصطلاح اصلاً از عامه است چنانچه دانستى ودر شيعه بكلى نبود واين از بدعتهاى عمر است كه ديگران هم پيروى كردند **وكل بدعة ضلالة**

فصل بطوريكه همه ميدانيم عامه بعداز پيغمبر (ص) چون ازآل محمد عليهم‌السلام منقطع شدند واز احاديث پيغمبر (ص) بقدريكه كفايت امر دين را بكند حفظ نداشتند واز مراجعه وسؤال از آل محمدهم استكبار نمودند ومسائل زياد پيش آمد كه نميدانستند ناچار از اجتهاد شدند وقواعد كليه واصولى را بخيال خود وضع كردند كه جزئيات را از آن بفهمند ومستبد برأى خود شدند حتى آنكه يكى از قواعدشان هم مخالفت با آل محمد عليهم السلام بود ومعمول ابوحنيفه بود در هر مسأله كه در ميماند واجتهادى نداشت ميفرستاد ومعين ميكرد كه فتواى امام (ع‍) چه چيز است وهمين كه ميشنيد برخلاف آن فتوى ميداد ودأبشان بر اين بود تااينكه ملاحظه كردند كه امر رعيت اصلاح نميشود مگر اينكه رئيس ومرأوس ومطاع ومطيعى باشد وحاكمى داشته باشند وحكم فطرت هم همين است اين بود كه جمعيت را برد و قسمت قرار دادند يك قسمت رامجتهد ويك دسته را مقلد ناميدند و گفتندهر كس كه مجتهد يامقلد نيست عبادتش باطل است زيرا كه باجهالت تقرب بخداوند ممكن نيست پس مجتهدين را در مقابل ائمهٔ ما صلوات الله عليهم وا داشتند حتى اينكه اسم آنهارا امام گذاردند و امام ابوحنيفه وامام شافعى گفتند و براى مجتهدهم تشريفات زيادى قائل شدند و در هر مورد نگاه ميكردند به بينند شيعه در بارهٔ ائمهٔ خودشان چه ميگويند كه آنها بالاترش را بگويند مثلاً شيعه ائمهٔ خودرا مفترض الطاعة ميدانند باين جهت كه امام معصوم ومطهر است وآنچه ميفرمايد از پيغمبر است كه او بوحى خداوند ميفرمايد آنهاهم ظن مجتهدرا مطاع وحكم قطعى خداوند دانستند و ملاحظه كردند كه باين ترتيب هر عامى جاهلى راهم نميشود امام قرار داد كه درمقابل ائمهٔ اطهار كه عالم بما كان وما يكون هستند ايستادگى نمايد زيرا كه عامهٔ مقلدين هم بيك

درجه تفهم نیستند و بعضشان چشم و گوش دارند این بود که شروطی و علومی هم برای مجتهد شرط کردند و از خودشان هم علمی نداشتند ناچار بعض از علوم فرنگیان و حکمای یونان و متکلمین را هم شرط کردند مثل منطق و کلام که در اخبار بسیار ائمه علیهم السلام نهی از تعلیم و تعلم آنها فرموده‌اند و لعنت کرده اند و فرموده‌اند متکلمین این امت بدترین آنهایند و خدا لعنت کند اصحاب کلام را و لکن عامه مسجل کردند که هر کس صاحب این علوم نباشد و این قواعد و اصول موضوعه را که در مقابل آل محمد علیهم السلام وضع کرده اند نداند مجتهد نیست و اگر روایتی و فتوائی دارد نگیرند برای اینکه در خانهٔ مجتهد بسته نشود خلاصه باین کیفیت جاری شدند خلفا و سلاطین هم که از آنها حمایت و تقویت نمودند واسباب کارشان را منظم کردند و خودشان هم علی الظاهر بآن احکام و آراء و فتاوی غیرما انزل‌الله عمل کردند و راه رفتند و شیعه هم مقهور آنها بودند و در طول معاشرت با آنها و شنیدن این مزخرفات و مراجعهٔ کتب آنها باوصف مقهوریت وضعفی که داشتند این شبهات در اذهان آنها هم سرایت کرد و متمایل شدند و خورده خورده دوست داشتند و طبیعت انسان و نفس اماره هم حالش معلوم است واستقلال و خودسری و خودرأی شدن را دوست میدارد اما از آن طرف ائمهٔ اطهار (ص) تاظاهر بودند بطوریکه مختصراً اشاره کردیم جلوگیری کردند و شیعیان را در زمان خودشان از این لغزش حفظ فرمودند و نگذاردند این مرض در آنها سرایت کند تا اینکه آن داهیهٔ عظمی و غیبت امام (ع) پیش آمد و برای شیعه همان کیفیت پیش آمد که برای عامه بعد از پیغمبر (ص) پیش آمد واز امام خود منقطع شدند و ملجاء و مفزع خود را نشناختند مگر کمی از آنها که ارتباط بانواب امام علیه السلام داشتند وآنها را میشناختند و بتعلیم

آنها عمل میکردند و سایرین متحیر و سرگردان باقی ماندند والبته از آنچه بودند ضعیفتر شدند و زبان مخالفین درازتر شد و شروع کردند به تشنیع شیعه و استهزای آنها وعیب گرفتن برآنها که اینها صاحب علم و کمالی نیستند واجتهاد نمیدانند وقاعده نمیفهمند واز عهدهٔ قیاس برنمیآیند ودر فتاویشان دلیل ندارند واحکامشان مبتنی بر اصلی نیست وتفریع نمیتوانند بکنند و از این کلمات سینهٔ علمای شیعه ومحدثین تنگ میشد وبجوش میآمد وبعوام شیعه هم نمیتوانستند حالی کنند که اینها علمی نیست بلکه کار مشکلی هم نیست واز عهدهٔ ماهم ساخته است الا اینکه شرعاً جایز نمیدانیم وهمین کلمات بود که رفته رفته مقام شامخ و منزلت علمای بزرگ ومحدثین شیعه را در نزد عامه کم میکرد بلکه اعتقاد عوام و ضعفای شیعه هم در بارهٔ علماشان کم میشد و سینهٔ علما بجوش میآمد تا امر باینجا رسید که علم جلیل القدر شیخ الامامیه و رئیس الطایفه مرحوم شیخ طوسی قدس سره القدوس که ریاست مذهب شیعه در آن عصر که اوایل غیبت کبری بود منتهی بآن بزرگوار شده بود ناچار میشود که برای اسکات عامه و بستن زبان تشنیع علمای آنها و نگاهداری قلوب عوام شیعه کتاب مبسوط را در احکام فروع تألیف فرماید وبهمان طریقه که عامه در کتب فقه خودشان جاری شده اند جاری بشود و بهمان نحو استدلال فرماید واقوال مخالفین را ذکر فرماید که بدانند آن عالم جلیل هم مطلع برآنها است وبیان علت ووجه دلیل آنها را میفرماید وعقیدهٔ خود را بیان میکند و تنبیه بروجه دلیل آن مینماید نه باین نیت که قیاس کرده باشد بلکه مرادش تشبیهی است یا اینکه بیان فرماید که این طور قیاس میکنند و ما بعضی از فرمایشات شیخ را در اول کتاب مبسوط برای اطلاع مطالعه کنندگان ذکر میکنیم که همه بدانند خود آن عالم جلیل و شیخ بزرگوار چه فرموده

وعرایض ما بی مأخذ نیست بعد از خطبه میفرماید همیشه از مخالفین و متفقهین
عامه و منتسبین بعلم فروع میشنیدم که فقه اصحاب ما امامیه را حقیرمیشمارند و
استهزا میکنند و ما را نسبت بقلت فروع و مسائل میدهند و معتقدند که کسانی
که قیاس و اجتهاد درفقه ندارند قدرت برتفریع زیاد ندارند برای اینکه اکثر
تفریعات از این دو راه میشود ومعلوم است که جاهل بمذاهب واصول ماهستند
واگر باخبار وفقه ما رجوع میکردند میفهمیدند که همه تفریعات آنها در اخبار
ماموجود است ومنصوص علیه است ازطرف ائمهٔ ما وقول آنهادر حجیت جاری
مجرای قول پیغمبر است (ص) و بطور تصریح یا تلویح یاخصوص یاعموم همه
چیزرافرموده اند وجمیع آنچه آنها کتبشان راباآن پر کرده اند ازفروع برای ماهم
مدخل ومخرج بسوی آن هست نه بروجه قیاس بلکه بروجهی که موجبٌ علم
وعمل باشد وجایز باشد برما گرفتن بآن از قبیل اصل برائت وغیره تا اینکه
میفرماید از قدیم الایام نفس من اشتیاق داشت کتابی تصنیف نمایم که مشتمل باشد
برآنچه نفس من مشتاق بآن است وموانع و شواغل نمیگذارد و علاوه بر آن
کمی رغبت این طایفه یعنی شیعه نیت مرا ضعیف میکرد زیرا که عنایت باین
عمل نداشتند برای اینکه اینها بصریح الفاظ اخبار عادت کرده بودند حتی اگر
گاهی ازمعانی آنها بلفظ دیگر تعبیر آورده میشد تعجب میکردند ومن هم در
قدیم کتاب نهایه را نوشته بودم وجمیع روایات اصحاب ومسائل اصلیه را در
آن جمع کرده بودم و کتب را درآن جا مرتب کردم وجمع بین نظایر نمودم
بهمین علت و برای همین نیت که داشتم اما متعرض تفریع مسائل و تعقید ابواب
وترتیب مسائل وتعلیق بعض آنها بر بعض و جمع بین نظایرآنها نشدم بلکه جمیع
یا اکثر آنها را بهمان الفاظ منقوله ایراد کردم تا اینکه وحشت نکنند وانس

بگیرند تا اینکه میفرماید در آنجا وعده کردم که کتابی راهم در فروع آن مسائل
بنویسم وملحق بآن نمایم بعد بجهاتی که شمرده است میفرماید از این وعده
عدول کردم و بتصنیف این کتاب پرداختم که مشتمل بر عدد جمیع کتب فقه
است و در اینجا تعقید ابواب میکنم ومسائل را تقسیم میکنم ونظائر را جمع
میکنم واکثر فروعی را که مخالفین ذکر کرده اند ذکر میکنم وعقیدهٔ خود
راموافق اصول مذهب خودمان مینویسم وجمیع مسائل را مینویسم واگر اصل
مسأله یافرع آن ظاهر وآسان است بمجرد فتوی قناعت میکنم واگر اصل
مسأله یافرع غریب یامشکل است اشاره بعلت آن ووجه دلیل آن مینمایم واگر
اقوال مختلفه در اصل مسأله یا فرع آن است همه را ذکر میکنم وبیان علل آنها را
میکنم وصحیح واقوی را معین میکنم وتنبیه بر جهت دلیل مینمایم نه بروجه قیاس
واگر چیزی رابچیزی تشبیه نمایم بروجه مثل است نه بروجه حمل یکی بردیگری
که قیاس باشد یا بر سبیل حکایت از مخالفین است نه اینکه قصدم دلیل عقل صحیح
باشد تا اینکه میفرماید اگرخداوند تسهیل فرمود اتمام این کتاب را کتابی میشود
که نظیر ندارد نه در کتب اصحاب خودمان ونه در کتب مخالفین بجهت اینکه
من تاالآن از فقها کتابی ندیده ام که مشتمل براصول وفروع باشد وبیان مذهب
ما را هم کرده باشند بلکه کتابهای آنها با اینکه زیاد است یك کتابشان مشتمل
بر هر دو مذهب یا اصول وفروع هر دو نیست اما اصحاب خودمان که باین
طریقه کتاب مشار الیهی ندارند بلکه مختصراتی است و کاملتر از همه کتاب
نهایه است وآن هم بنحوی است که گفتم واز خداوند توفیق میخواهم وتوکل براو
است عرض میکنم فرمایشات شیخ در آنچه فعلاً مورد حاجت بودهمین بود که
ذکر شد وترجمهٔ فارسی تر ممکن نمیشود واگر بخواهیم هر جمله را شرح

وتوضیح نمائیم واعتقاد مشایخ اعلی الله مقامهم را هم در هرمورد ذکر کنیم بکلی از
وضع این رساله خارج میشود ولی مراد ما همین بود که از کلام شیخ شاهد بیاوریم
که در میانهٔ شیعه واصحاب امامیه معمول نبود که از صریح اخبار خارج بشوند
وتفریع فروع نمایند و بیان علت وقیاس نمایند و وجه دلیل را بفکر خود بگویند
وتصریح فرموده است که طایفهٔ امامیه رغبت وعنایت باین کار نداشتند وخلاصه
وجان کلام اینکه ترتیب اجتهاد در میانهٔ آنها رسم نبود وشیخ طوسی قدس سره
کسی است که اجتهادات آنها را در میانهٔ شیعه آورده و کتاب مبسوطی موسوم
بمبسوط باین طریقه نوشته نهایت این است که غرضشان اسکات مخالفین بوده نه
اینکه بمنظور اجتهاد وقیاس این کتاب را نوشته‌اند زیرا که اجتهاد وقیاس را
حرام میدانسته است وعدم اقبال شیعه هم برای همین بوده که ازنیت شیخ مستحضر
نبوده‌اند وچشمشان بظاهر بوده است ومیدیدند که این عمل برخلاف دستور
ائمه علیهم السلام است وضرورتی که ایجاب کرد که آن جناب مبادرت بعمل
آن کتاب نمود نمیفهمیدند که میخواست زبان استهزای مخالفین بسته شود
وشیعه رانسبت بقلت فروع ندهند وتصور نکنند که اینها ذوبان فکر ندارند و بر
استنباط علل وتفریع قدرت ندارند بلکه بفهمند که علمای این طایفه صاحب ید
مبسوطند و کم از آنها نیستند وتمام علت همین بود والا هیچوقت فرض نمیشود
عالم جلیلی ومحدث بزرگی مانند شیخ اقدام بچنین امری بدون ضرورت بفرماید
و برخلاف صریح اخباری که روایت بعض آنها از طریق خود او است بفرماید
و مخفی نماند که شیخ معظم له اول کسی نیست که برسبك مجتهدین عامه
کتاب نوشت بلکه قبل از او ازمشاهیر علمای شیعه حسن بن ابی عقیل عمانی و
محمد بن جنید اسکانی رضوان الله علیهما بر این طریقه سلوك کردند و اگرچه

این حقیر بتصنیف و تصریحی از خود ایشان که بیان سبب و علت اجتهاد خود
واختیار این طریقه را کرده باشند عبور نکرده ومراجعه نکرده‌ام ولی محقق است که
آنها هم نیت و غرضی سوای آنچه نیت شیخ بوده نداشته اند وتشنیعات مخالفین آنها را
ناچار کرده بود واگر بخیال این ضرورت نبود هرگز این دو عالم جلیل مبادرت بچنین
خلاف ضرورتی نمیکردند واز باب اکل میته بوده است ومشهور است که **الضرورات
تبیح المحظورات** ولی جمعی از علماء اعلام از معاصرین آن دو عالم و
متأخرین از آنها هم انکار شدید برآنها نموده اند حتی آنکه رجوع بکتب آن دو
را جایز ندانسته اند و بعضی هم از طرف آنها عذرهائی آورده اند که ذکر آنها
موجب تطویل است و عجب اینجا است که خود شیخ (ره) در کتاب عده در مقام
اعتذار ازطرف ابن جنید بطوریکه در روضات الجنات از لؤلؤة البحرین شیخ
یوسف بحرانی روایت کرده چنین مینگارد که چون در نزد شیعه عمل بقیاس
ممنوع بود وعمل بآن نکردند اصلاً اگر گاهی یك نفری از باب محاجهٔ با
مخالف در یك مسألهٔ قیاس میکرد با اینکه اعتقاد بقیاس نداشت انکار براو
میکردند وتبری از قول او میجستند تا اینکه میفرماید واگر صحیح باشد آنچه
را که بابن جنید نسبت داده اند که عمل بقیاس میکرده واعتقاد بآن داشته پس
سزاوار نیست که توقف نمائیم در اینکه در زمان او حرمت قیاس واجتهاد بحد
ضرورت نرسیده بوده عرض میکنم این فرمایش شیخ الطائفه دلیل این است
که در زمان خود آن مرحوم حرمت عمل بقیاس واجتهاد ورأی بحد ضرورت
رسیده بود و در میانهٔ شیعهٔ امامیه شکی در این باب نبوده وچگونه شك میشود
در این باب وحال اینکه شیخ مفید اعلی الله مقامه که استاد شیخ طوسی است
در همان وقت کتابی در رد ابن جنید ونقض براو در عقیدهٔ باجتهاد ورأی

مینویسد حتی اینکه مرحوم سید بحر العلوم سید مهدی طباطبائی قدس سره بطوریکه در رجال میرزا محمد باقر (ره) حکایت میکند در مقام اعتذار از طرف ابن جنید مینویسد که این امر یعنی حرمت اجتهاد و قیاس در زمان ابن جنید و بالنسبه باو بحد ضرورت نرسیده بود بجهت اینکه مسائل از حیث ظهور وخفاء در ازمنهٔ مختلفه فرق میکند وچه بسیار اموریکه در نزد قدماء ظاهر بوده است ودر زمان مامخفی شده است برای اینکه بعید العهد شده ایم وادلهٔ که برای آنها ظاهر بوده در زمان ما از میان رفته است وچه بسیار اموری که در آن زمان مخفی بوده است و امروز بواسطهٔ اجتماع ادله که در صدر اول منتشر و متفرق بوده است یا اجماع جدیدی برآنها شده واضح وبین شده است وشاید امر قیاس هم از این قبیل بوده است تا اینکه شرح مفصلی میفرماید که ملخص آن این است که در زمان ابن جنید تقیهٔ شدیده هم برای شیعه نبوده و بواسطهٔ وزارت معز الدوله که وزیر الطائع بالله عباسی بود وخودش ازاهل علم وفضل ومروج امر شیعه بود و کمال قوت را شیعه در زمان او داشتند چه طورمیشود که ابن-جنید برخلاف اجماع و ضرورت شیعه کتابی بنویسد ومخالفین خود را جاهل بشمارد واین دلیل این است که حرمت قیاس در آن زمان بحد ضرورت نرسیده بوده تاآخر آنچه فرموده که درآخر قطع میکند باینکه عالم مزبور در آن زمان معلوم است خلاف ضرورت نکرده ولی خطائی کرده است ومعذوراست وچه فرق میکند خطائی که عالمی در مسألهٔ از مسائل اصول کرده باشد یادر فروع و البته معذور است و نباید سلب اعتماد از او بشود و کتب او از درجهٔ اعتبار ساقط بشود عرض میکنم البته اصل بیان صحیح است و موافق تحقیق الا اینکه تصریح شیخ (ره) راهم شنیدی که در آن زمان هم حرمت این امر بحد ضرورت بوده وقول

او که خودش درهمان عصر بوده حجت است با همهٔ این تفصیل عجیبتر آن است که چرا خود شیخ تبعیت کرده و بصرف تشنیع و استهزای مخالفین این اندازه ترتیب اثر داده و کتاب مبسوط را نوشته که در نتیجه موجب شود جمع کثیری از علما بواسطهٔ حسن ظن بشیخ (ره) صاحب این طریقه بشوند و بالاخره امر بآنجا برسد که اکثرشان معتقد باجتهاد ورأی و قیاس بشوند وضرر این کار هزار درجه از نفعش زیاد ترشد ومتأخرین ازشیخ (ره) با کمال جرأت وجلادت وارد باین امر شدند و کتابها و کتابخانه ها از این اعتقادات پرشد بلکه بآنجا رسید که بکلی طریقهٔ محدثی وروایت بنحویکه متقدمین اصحاب ائمه علیهم-السلام و در زمان غیبت صغری برآن بودند تقریباً از میان رفت و عموماً مگر معدودی از علماء اعلام مجتهد شدند و کتب فقه شیعه پر از اقوال و اجتهادات مخالفین شد و در مدارس معمول شد وتمام فضل و فضیلت منحصر بدانستن آن اجتهادات شدوجمیع اصول مخالفین را گرفتندوعمل کردند وعقاید شخصی خود راهم برآن علاوه کردند وهیچ کتابی از کتب اصول یافقه شیعه نمی بینی مگر همینکه باز میکنی در عنوان باب میبینی که نوشته است شافعی چنین گفته و حنفی چنین غلط کرده و اگر ایرادی هم نموده‌اند در طریق حکم ووجه دلیل آنها است نه در اصل موضوع واگر از اصول عقاید است میبینی نوشته معتزله چنین معتقدند واشعری ها چه میگویند باری بهتر آن است که از این تفصیل واین درد دل ها خود داری نمایم خلاصه این است که مبدء حدوث طریقهٔ اجتهاد در احکام درمیانهٔ امامیه و اعمال اجتهاد در مسائل فقهیه از زمان محمد بن احمد بن جنید وحسن بن ابی عقیل شد که در اواخر غیبت صغری بودند و بطوریکه بعضی از علما مینویسند در موقعی شیخ مفید اعلی الله درجته ببعضی از تصانیف

آنها اظهار حسن ظنی فرمود که معلوم نیست درچه موضوع وچه مطلبی بوده وهمین باعث شد که اصحاب او مثل سید مرتضی علم الهدی وشیخ طوسی رضوان الله علیهما مایل بطریقهٔ اجتهاد شدند و این مطلب در میانهٔ شیعه شایع شد تا اینکه نوبت بعلامهٔ حلی اعلی الله درجته رسید که او در تصانیف خود جمیع قواعد اصولیهٔ عامه را ملتزم شد وشهید اول وشهید ثانی وسایرین متابعت او را نمودند و اول کسی که گمان کرد که احادیث مرویهٔ از اصول اولیه اصحاب که بامر ائمهٔ اطهار (ع) تألیف شده بود ومتداول در میانهٔ شیعه بود ومأمور بحفظ آنها بودند و عمل طائفهٔ شیعه در زمان ائمه تازمان غیبت کبری برآن اخبار بود همهٔ اینها اخبار آحاد است وقطع بآنها حاصل نمیشود محمد بن ادریس حلی بود که در نتیجهٔ این اعتقاد اجتهاد را در مسائل لازم میشمرد عرض میکنم تفصیل زیاده بر این تطویل است واین مختصری بود از کیفیت حدوث اجتهاد در میانهٔ شیعه وما در این مقام درصدد رد و بحث نیستیم الا اینکه حکایاتی را تذکره مینمائیم والسلام علی من اتبع الهدی وخالف الهوی

فصل از بیانات فصول سابقه وحکایاتی که در این فصل آخر نمودیم دانستی که اساس اجتهاد وادلهٔ عقلیه و اصول موضوعه در اسلام جایز نبود و حرام بود بلکه در درجهٔ اول حرمت و در حکم شرك بخداوند شمرده میشد وبعض اخبار را که عشری از اعشار آنچه در این باب رسیده است نبود روایت کردیم وآیات کتاب را شنیدی که اگر همه را ذکر میکردیم بالغ بهفتاد آیه میشد در حالی که یك آیه قرآن هم که متضمن حکم مسأله ایست کفایت است واجماع وضرورت علمای اعلام را دانستی واقاریر خود آنها را شنیدی که حرمت اجتهاد در میانهٔ شیعه از بدیهیات اولیه شمرده میشده والی الآن هم قول دیگری در

میانهٔ علما نیست وعموماً اصل اولی را حرمت میدانند وجهاتی را که باعث بر استعمال این اصول وجاری شدن بر این طریقهٔ خودشان ذکر کرده‌اند حکایت کردیم که از باب بستن زبان مخالفین وتشنیع واستهزای آنها بود وشیعه را حقیر میشمردند یابجهت تقیهٔ که داشته‌اند بوده وشیخ الطائفه (ره) تصریح میفرماید که اگر در مسائل قیاس میکنیم نه به‌عنوان ونیت قیاس است واگر تشبیهی میکنیم برسبیل مثل است نه اینکه حکم این مساله‌را حمل برآن یکی بکنیم یا اینکه منظورمان نقل از مخالفین است واز این قبیل معاذیر شمرده‌اند ومعلوم است که غرض فقط همین بوده که بزبان آنها حرف زده باشند ورد وبحث کرده باشند نه اینکه نعوذ بالله مرتکب خلاف ضرورت شده باشند ولی مع التأسف خورده خورده غفلت زیاد شد ومتأخرین دیگر باین جهات هم متوجه نشدند و فقه شیعه یك باره منقلب بفقه مخالفین گردید وطریقه طریقهٔ آنها شد بااین فرق که عامه باخبار اهل بیت کمتر عمل میکردند شیعه باخبار اهل بیت هم عمل کردند و بر مدارکی که داشتند قدری افزوده شد ودایرهٔ اجتهادشان از آنها وسیعتر شد زیرا که عمل باخبار را هم نه از حیث اینکه اخبار است نمودند بلکه معتقد شدند که اخبار آحاد افادهٔ علم و عملی نمیکند بلکه عملشان باخبار از حیث حصول ظن است وممکن است که از این راه هم گمانی بحکم شرعی پیدا شود و اصل را حصول مظنه قرار دادند بعد از آنی که همه اقرار کرده‌اند که اصل اولیه حرمت عمل بمظنه و اجتهادات عامیه است الا اینکه گفتند آن اصل اولی که خدا ورسول اصل قرار داده‌اند منقلب شده ومعلوم نیست که در این اعصار هم اصل همان اصل اولی باشد وعلی العجاله باب علم مسدود است و اصل ثانوی حجیت مظنه است و گفته شده است **علی الظن مدار العالم و**

اساس عیش بنی ادم واصحاب ما اخبار یین هم در این باب رد و بحثهای زیاد
و مخالفت بسیار کرده اند و نزاع در میانهٔ اخبار یین واصولیین ومجتهدین بدرجهٔ
بالا گرفت که بحد تکفیر وتفسیق هم رسیده است ولی حق این است که اخبار یین
هم از عهده برنیامده اند و دلایل سست و واهی در مقابل مجتهدین وابطال طریقهٔ
آنها اقامه کرده اند واگرچه ادعای اخبار یین صحیح است که میگویند عمل
بمظنه حرام است وانقلاب اصل اول که با کتاب خدا وسنت پیغمبر واجماع همهٔ
علما ثابت شده است با دلایل عقلیهٔ غیر ثابته یاشهرتهای برخلاف ما انزل الله جایز
نیست و علم بحکم شرعی باید تحصیل کرد اما معذلك دلایلشان کافی نیست و
طریقهٔ حصول علم را نتوانسته اند بیان بکنند وخودشان هم غالباً درعمل گرفتار
مظنه شده اند وحتی دلایلشان هم ظنی است وافادهٔ قطع نمیکند ودر همان چاه
افتاده اند که اصولیین افتاده اند وماهم اگر بخواهیم طریقهٔ خودرا بتفصیل بیان
کنیم وطریقهٔ حصول علم وابطال مظنه ونفی اجتهاد را بادلایل نقلیه وعقلیه که
مأخوذ از دلایل نقلی است با زبان علمی بیان کنیم از وضع این رساله خارج
است وبعلاوه مستلزم تطویل زیاد بلکه رسالهٔ مستقلی است وگذشته از اینکه
چندان بکار بعض اخوان عوام نمیآید واما برای اهل علم واصطلاح هم کتب
مفصلهٔ مولای بزرگوار اعلی الله مقامه امثال کتاب علم الیقین که در مقابل حجیت
مظنه نوشته شده وکتاب قواعد وسوانح کافی است وبالاتر از شرح نتایج که
در عالم نوشته نشده وشاید بعداز این هم نشود حق بیان درآنجا ادا شده است
وماهم اگر چیزی بنویسیم البته بروایت از مصنفات آن عالم بزرگ است که
در واقع وحقیقت احیاء دین وشریعت را فرموده وبر مخالف ومؤالف حجت
را تمام فرموده الا اینکه چندان بدرد عوام از اخوان نمیخورد واما اهل علم

مراجعه بهمان کتب خواهند نمود ولی معذلك برای خالی نبودن این رساله مانعی
نیست مختصری در نقض بعضی از دلایل مجتهدین وطریقهٔ امکان حصول علم
بازبان ساده درضمن فصولی چند متعرض شویم تامطالعه کنندگان قدری آشنا
بعنوانات آنها بشوند ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فصل ازآنچه عرض شد دانستی که بالاخره بانواع اسباب ووسائل شیطان
راه ورخنه برای خود باز کرد وبعداز غیبت امام علیه السلام شیعه را باجتهاد
واداشت وبانواع زینتها این امر را در چشمشان زینت داد وبطوری نمودار
کرد که اضطرار برآن دارند وآخر کار خود را کرد همان طور که قسم خورده
است وخداوند در کتاب خود حکایت میفرماید **فبعزتك لاغوینهم اجمعین الا
عبادك منهم المخلصین** واز آن طرف امتحان پروردگارهم که امر حتمی
است وسنتی است که تا دنیا دنیا است باقی خواهد بود وخداوند میفرماید **الم
احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لایفتنون ولقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین** پس آزمایش همیشه
دائم است وراستگو ودروغگو ومطیع وخودسر باید تمیز داده بشود ودر این
میانه جمعی هم باشتباه بیفتند واختلافات هم زیاد بشود وهرکس را که خداوند
خواسته باشد هدایت فرماید ونجات بدهد چنانکه فرمود **ولا یزالون مختلفین
الا من رحم ربك ولذلك خلقهم** پس عرض میکنم از آنچه در مطاوی
فصول سابقه تکرار کردیم دانستید که اساس اسلام برعلم ویقین است وعمل
بمظنه وگمان واجتهاد حرام است وجمیع فساد دین از اینجا برخواست که در
این امر مخالفت پیغمبر صلی الله علیه وآله را نمودند وکار باین اختلاف کشید
وهرکسی صاحب رأی واجتهاد وگمانی برخودش شد وما بقدر نمونه از آیات

واخبار پیغمبر (ص) واهل بیت صلوات الله علیهم را در این باب ذکر کردیم
اگرچه قصد ما اثبات این مطلب بطریق علمی نبود زیرا که با زبان علمی
مطلب را مشکل میکرد و بعضی که مطلع براصطلاح نیستند از فهم مطلب محروم
میماندند ولی همین قدر خواستیم اجمالاً بدانند که عمل بمظنه واجتهاد در دین
خدا حرام است وبعض از ادلهٔ کتاب وسنت عرض شد و در اینجا باجماع اصحاب
هم تصریح میکنیم اگرچه این راهم در ضمن حکایات سابقه دانستی ولی چون
مخصوصاً اصحاب ما اصولیین اجماع را یکی از دلایل بزرگ میدانند که هرمسأله
را که میخواهند ثابت کنند سعی دارند بدلیل اجماع منتهی شود و تنها بدلایل
کتاب واخبار اهمیت نمیدهند واجماع را معتبر میدانند بجهت اینکه میگویند
اجماع قطعی است ودلایل کتاب وسنت قطعی نیست بنا بر این باجماع اصحاب
هم اشاره میکنیم واین است عبارت صاحب نتایج که در ضمن اقامهٔ دلایل بر
حرمت عمل بمظنهٔ مجتهد میفرماید هفتم اجماع خاصه است برعدم جواز عمل
بظن مادام که دلیلی برآن نباشد واین جهت ما ندیدیم احدی را که قائل بحجیت
ظن باشد ومتمسك باشد که دلیلی برحرمت آن نیست وشاید مراد مرتضی هم از
اجماع برحرمت عمل بخبر واحد همین است که در تحت این اصل مجمع علیه
مندرج شود تاآخر عبارت که تصریح باجماع شیعه مینماید واینکه احدی دیده
نشده که خلافی در این باب کرده باشد وعمل بمظنه را ابتداءً جایز بداند و در
شرح نتایج بروایت از بعض محدثین میفرماید بدانکه امامیه رضوان الله علیهم از
قدیم الی الآن اجماع کرده اند واز ضروریات مذهب اهل بیت علیهم السلام است
که اصل عدم حجیت ظن است در امور دین وامور دین مبنی برعلم ویقین
است دون ظن وتخمین وتصریح کرده است باین شیخ مفید وسید مرتضی و

شیخ الطائفه وابن ادریس وابن قبه وکلینی وتلمیذا ونعمانی وفضل بن شاذان
وصدوق وطبرسی وقطب راوندی وکراجکی وغیر آنها ومیفرماید ما محتاج
نیستیم در این باب که ثابت کنیم مخالفی نداریم ولکن قصد این است که این
جماعت اساطین دین هستند ودر جمیع اعصار سابقه عوام مسلمین از اینها میگر-
فته اند وبمذهب آنها میرفته اند وخود ایشان تصریح باجماع مینمایند وصد آیه
از کتاب خدا شهادت براین میدهد واخبار متجاوزه ازحد تواتر گواه است
وبعلاوه عقل سلیم شهادت میدهد ودلایل مخالفین ازعامه بس سخیف است
وبعلاوه مخالفت عامه خود یکی از دلایل ماست وجمیع سنتهای خدا ورسول
مخالف این مطلب است واز همه اینها علمی حاصل میشود که شکی در آن نیست
که عمل بگمان از دین خدا نیست وجایز نیست وبخداوند نمیرساند وحجت
پروردگار بمظنه قائم نمیشود برخلق وبطلان این مذهب بحدی است که اگر
یکی از شیعه بگوئی فلان فقیه میگوید که من یقین بحکم شرعی نمیکنم وآنچه
میگویم گمان است تکذیب میکند تورا وگمان میکند قدح در علما میکنی و
افترا برآنها میبندی ومیگوید اگر راست بگوئی ما دین خودرا ازاو نمیگیریم
برای اینکه یقین بآنچه میگوید برخودش حاصل نشده واگر از مجموع این
مراتب علم حاصل نمیکنی باید دعا کنی خداوند وجدان تورا اصلاح کند
زیرا با این حال بهیچ امری از امور دین یقین نخواهی کرد وحال اینکه ادلهٔ
حرمت خمر وزنا ولواط بتأکید حرمت عمل بمظنه نیست تا آخر فرمایش که
فرموده است عرض میکنم ماهم خواستیم تصریح وتأکید واجماع علماء اعلام
را در این خصوص گوش زد عامهٔ عوام نمائیم علاوه براینکه ضرورت عوام شیعه
هم همین است وهیچ صاحب وجدانی از شیعه توهم نمیکند که ممکن است از

بی دینی بگمان ومظنه انسان برود وتصور نمیکنند که هیچ مجتهدی بگوید
که مقلدین باید بگمان من در دین خدا عمل کنند ومن هم بجز گمان چیزی
ندارم وعلم ویقین برمن حاصل نمیشود وماسعی کردیم این مطلب را در این
رساله تکرار زیاد بکنیم تاوقتی که حکایت انقلاب این اصل عظیم را گفتیم
تعجب بسیار نمایند وعبرت بگیرند که چه طور اصل باین محکمی که با کتاب
خدا وسنت رسول واجماع علما وضرورت شیعه وهمه دلایل عقلیه ثابت شده است
منقلب شد وعمل بگمان مجتهد جایز شد بلکه بنای دین براین شد وآن اصل عظیم
متروك شد وبنای دین واساس شرع مبین برمظنه شد وآیا چه دلیل محکمی پیدا شد که
بآن دلیل جایز شد صد آیهٔ کتاب ومتجاوز ازهزار ودویست حدیث واجماع علماء متقدمین
ومتأخرین وشهادت عقل سلیم وضرورت مذهب را ترك کنیم وعمل بمظنه نمائیم ومدار
اسلام واحکام آن واساس عیش بنی آدم را برمظنه قرار دهیم وجمیع مجتهدین وصاحبان
مظنه را در بیان احکام دین شریك خدا وپیغمبر نمائیم وبرجمیع عوام اطاعت جمعی را
که بیش از ادعای مظنه هم ندارند وخودشان بادلایل زیاد سلب علم ویقین ازخودشان
میکنند بدون معجزه وکرامت وخارق عادت یانزول وحی واجب بشاریم و
حال اینکه مردم از انبیاء ومرسلین باآن زبان معجز بیان وآنهمه آیات بینات
وخوارق عادات ودعوی اینکه آنچه میفرمایند بوحی خداوند واز روی علم و
مشاهده وعیان است باین آسانی نپذیرفتند وتقلید نکردند علت چه شد که
مسلمین تااین درجه باید کور وکر وگنك باشند که گفته شود مردم بردو
قسمند مجتهد ومقلد مجتهد باید بمظنه خود در دین خدا حکم کند ومؤدای
ظن مجتهد حجت است بلا کلام ومقلد باید بدون پرسش بپذیرد وباهمین گمانی
که مجتهد کرده است دین بورزد ویقین بکند که این دین خداست وباعمل

کردن بهمین هم فردا مستحق بهشت جاوید است واز عذاب الیم نجات میابد و
وآنهمه آیات کتاب واخباری هم که رسیده بود آنها دخلی بما ها نداشت ومخصوص
بآنها بود که در قرون اولیهٔ اسلام بودند ودر زمان ما آن اصل منقلب شده و
تکلیف ما این است که عمل بگمان مجتهد نمائیم آیا این حرفها محل تعجب نیست
وآیا مسلمین بعداز شنیدن این مطالب درصدد تحقیق وتفحص از دین خودشان
برنمیآیند یاآنکه گمان میکنند ما این مطالب را نعوذ بالله افترا بسته ایم وبهتان
زده ایم در حالی که ما خداوند قادر ومنتقم را شاهد میگیریم که یك کلمه
افترا نبسته‌ایم اینك جمیع کتب اصولیه حاضر است ودر دنیا منتشر است نهایت
این است که عوام مردم مراجعه نمیکردند ونمیدانستند وعلمای حقه هم در هر
موقع داد خود را زدند واز بیان حق خودداری نمیکردند الا اینکه جمعی
گوشهای عوام را میبریدند ونمیگذاردند بیایند وبشنوند بلکه باقسام مختلفه مردم
را از علماء حقه متنفر میکردند ونسبت کفر وزندقه وغلو نعوذ بالله بآنها دادند
وافتراها بآنها بستند در حالی که تمام مطلب آنها بیان حق بود ونقلی نیست و
بالاخره خداوند بکلمات خود احقاق حق را خواهد فرمود وریشهٔ باطل را خواهد
کند وآنها را که مردم ضعیف شمردند تقویت خواهد فرمود ودین خود را حفظ
میفرماید وظاهر میکند وبرهمه مردم ثابت میشود وپوشیده نخواهد ماند خلاصه
که قصد ما در این رساله تفصیل نیست بلکه اشاره برای عوام است واما برای اهل
علم میسر است مراجعه بکتب اصولیه فرمایند وصدق عرایض مارا تصدیق فرمایند
وکتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم هم حاضر است

فصل بدانکه بعداز اتفاق واجماع علماء متقدمین ومتأخرین برحرمت عمل
بمظنه صاحب نتایج مینویسند حق این است که اصل حرمت منقلب شده است

بجواز در احکام فرعیه و براهین عقلیه باصطلاح خود شان اقامه میکنند که از آن جمله یکی اینکه باب علم مسدود است ودیگر اینکه تکالیف شرعیه هم در بارهٔ ما ثابت وباقی است پس بنا بر این که تکلیف باقی است وباب علم و یقین هم مسدود است عمل بمظنه حتمی است وعدول از گمان مجتهد ترجیح بلامرجح است و صاحب قوانین طور دیگر میفرماید وخصم را زودترساکت میکند میفرماید ادلهٔ حرام بودن عمل بمظنه ظنی است یعنی قطع بآنها از اول حاصل نشده ودلیلی برحجیت این ظنون نیست وما آنهارا قبول میکنیم از باب اینکه ظن مجتهد است وچاره نیست از اینکه عمل بظن مجتهد نمائیم چرا که تکلیف باقی است وباب علم هم مسدود است ودر اینجا عنوانی از اجماع اصحاب بر حرمت عمل بمظنه نمیفرماید برای اینکه برحسب قواعدی که دارند دلیل اجماع قطعی است آنوقت باشکال میفتند ودر همین مقام عبارت عجیبتری است که باترتیب قضیهٔ قطعیهٔ محکمی اثبات میفرماید وآن این است که اصلاً استدلال بدلایل حرمت عمل بمظنه برحرمت عمل مجتهد بمظنهٔ خود محال است زیرا که جواز عمل کردن بآنها مستلزم عدم جواز است وچیزی که وجودش مستلزم عدم خودش هست محال است عرض میکنم اصل این قضیه هم مبنی براین اعتقاد است که از دلایل شرعیه یعنی کتاب خدا وسنت پیغمبر (ص) و اخبار اهل بیت جز گمان ومظنه چیزی حاصل نمیشود وافادهٔ قطع نمیکند پس دلایل حرمت عمل بمظنه چون قطعی نیست عمل بآنها نمیشود ودلیلی برجواز عمل بآنها اقامه نشده وبعلاوه لازمهٔ عمل کردن بآنها عمل نکردن بخود آنها است واین محال است واما جایز بودن بلکه واجب بودن اجتهاد رایعنی تحصیل مظنه بحکم شرعی را بدلیل عقل واجماع اثبات میکنند که در نزد آنها قطعی است و بنابراین اصل حرمتی را از اول اثبات نمیکنند

تا ناچار شود وانقلاب آنرا اثبات نماید و بهر حال که اختیار دین در دست خودشان است واختیار مجتهد هزار درجه از اختیار پیغمبر وائمهٔ اطهار صلوات‌الله علیهم و بیشتر است و با این قاعدهٔ محکم جمیع احکام پیغمبر (ص) را از اصول و فروع ممکن است رد کرد زیرا که همه آنها ظنی است و حجت در ظن مجتهد است و علی هذا استدلال ماهم بآیات کتاب واخبار متواتره برای صاحبان این اعتقاد زیادی است ودلایل ما برای کسی مفیداست که اطاعت فرمان پیغمبر وامام را واجب بشمارد و برای عقل خود استقلالی معتقد نشود وصاحب قوانین در اول جلد ثانی قوانین باب مستقلی عنوان میکند در آنچه که عقل مستقل در آن است ومحتاج به بیان شارع نیست ودر آنجا تصریحات زیاد در این باب دارد و از آنجمله است که میگوید عقل در ما نظیر الهام است در پیغمبر و همچنانکه اگر پیغمبر بواسطهٔ الهام خداعملی‌را کرد گفته میشود اطاعت خدارا کرده است همچنین اگر عقل‌ما حکمی کرد باید اطاعت کرد وتصریح میکند که آنچه عقل ما بآن حکم کند مفید قطع است وآنچه از شارع واهل بیت رسیده مفید ظن است و تعجب میکند که چرا باید بظنی که از قول امام حاصل میشود عمل کرد وبقطعی که از حکم عقل مجتهد حاصل میشود عمل نکرد و تصریح میکند که همچنانکه رسول خدا (ص) احکام و اوامر و نواهی خداوند را بیان میکند همچنین است عقل‌ما نیز بیان میکند بعض آنها را و تصریح میکند که ثابت شده است که برای هر چیزی در نزد خداوند حکمی است که آن حکم در نزد معصومین است و هرچه‌را که عقل ما ادراك حسن یاقبح آن را بنماید ولو از معصوم هم نرسیده باشد معلوم است که حکم خدا در آن امر همان است که عقل فهمیده و برخلاف آن خداوند حکم نمیکند و نیز تصریح

میکند در رد کسیکه بگوید ثواب وعقاب مترتب بر اطاعت و مخالفت است و این هر دو متحقق نمیشود مگر با اوامر ونواهی کتاب وسنت و در جائی که امر ونهیی از کتاب وسنت نباشد ثواب وعقابی نیست وصاحب قوانین رد میکند ومیفرماید اطاعت ومخالفت منحصر در این امر نیست وانحصار آن در خطابات لفظیهٔ شارع دعوی بی دلیلی است وآنچه هم که بزبان عقل بیان شده همین حکم را دارد ومیگوید که اگر مدعی ادعا بکند که با دلیل عقلی قطع بحکم پیدا کرده ام چطور میتوانیم تکذیب او را بکنیم و حال اینکه دلیلی هم بر امتناع این اقامه نشده است . خلاصه اگر بخواهیم همه بیانات ایشان را حکایت کنیم بزحمت میفتیم و تصور نمیرود که امروزهم بعد از هزار و سیصد سال احتیاجی باشد که برای مسلمی اثبات نمائیم که اطاعت غیر از خدا و پیغمبر وامام لازم نیست مگر اینکه کسی فرمایش ایشانرا روایت کند واما اطاعت عقول دیگران و مظنهٔ ایشان وتسلیم بآنها جایز نیست ولی باز جملهٔ دیگر از فرمایش ایشان را چون خالی از تفریحی نیست حکایت میکنیم میفرماید بر این قسم از ادلهٔ عقلیهٔ ما اعتراضات سخیفه وارد آورده اند که لایق ذکر نیست وما از آنها اعراض کردیم واقوای آن اعتراضات یکی این آیه است که خداوند میفرماید **وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا** که این آیه دلالت میکند برنفی عذاب مگر بعداز بعث رسول وتبلیغ او پس بنابر این آنچه عقل بحرمت آن یاوجوب آن حکم میکند حرام یاواجب شرعی نخواهد بود بلکه اباحهٔ شرعیه است و جواب میدهند که واجب آن است که تارك آن مستحق عقاب باشد وحرام آن است که فاعل آن مستحق عقاب باشد وملازمهٔ بین استحقاق وفعلیت جزاء نیست عرض میکنم بیان فرمایش برای بعض برادران که وارد براصطلاح نیستند این است که

دلالت آیه این است که خداوند بعداز فرستادن پیغمبر وتبلیغ او در صورت مخالفت اوامر او عذاب ومجازات میفرماید و کسی هم که مخالفت امر یا نهی مجتهد را که بدلیل عقل خود حکم کرده بنماید مستحق عقاب میشود وامر و نهی مجتهدهم وجوب وحرمت نامیده میشود ولی لازم نیست بامخالفت آن هم البته عقاب ومجازات باشد زیرا که ملازمهٔ بین استحقاق مجازات و فعلیت آن نیست وچون حقیقتاً نقل و شرح این عبارات اسباب کسالت است برای تفریح خاطر خوانندگان عرض میکنم چون پیش از امر ونهی وفتوی چیزی در اختیار مجتهد نیست اینطور فرموده اند واگر خداند اختیار بهشت وجهنم وثواب وعقاب راهم در دست مجتهد گذارده بود البته بامخالفت اوامر ونواهی عقلیه و ظنیهٔ خودش عقاب وعذاب هم میکرد ولی خوشبختانه این اختیار فقط باخداوند است و با مخالفت غیر پیغمبر وامام کسی را عذاب نمیفرماید والحمد لله رب العالمین و بهمین قدرها در این فصل اکتفا میکنم وبقیهٔ استدلالهایشان از این قبیل است و سررشته دست آمد ودانستی چیزی که در آنها نیست ذکر خدا ورسول است و بیش از این غفلت از ذکر خدا ورسول جایز نیست

فصل نکتهٔ دقیقی داریم که اغلب اغلب از آن غفلت دارند ومتوجه نیستند بطور اختصار اشاره بآن میکنیم زیرا که تفصیلش علمی است واز وضع رساله خارج است و بااشاره باین نکته جواب بسیاری از مناقشات واستدلالهای بی جای اهل اجتهاد که در اول انسانرا میترساند داده میشود بحول الله وقوته وآن این است که جمیع ادلهٔ آنها مبنی برمقدماتی است که اسم آنها را دلیل عقل گذارده اند در حالی که هیچ عقلی وحسی سوای عقل مجتهد که مبنی بر احساسات ووسواس های سودائی است و بکلی از معنویت عاری است دلالت برآنها نکرده و بفکر

هیچ عاقلی نگذشته ومقدمات منطقیه ترتیب میدهند که فکر میکنند نتیجه در آنها قطعی است وحال آنکه در قطعیت خود آن مقدمات حرف است و نتیجهٔ این قیاسات وقتی قطعی میشود که مقدمات آن موافق بداهت عقول باشد یا اقلاً حسی باشد که همه صاحبان حس بفهمند مثل اینکه بگوئیم دوتا پاش از یکی است یا بگوئیم آتش سوزنده است که هیچ صاحب عقل وحسی منکر اینها نمیشود نه اینکه چیزی بگوئیم که عقول سایرین بداهت آنرا نمیفهمد و بدیهی هم نیست آن وقت تحکم بکنیم که به قطعیت نتیجهٔ آن تصدیق نمایند وچنین چیزی دلیل نیست بلکه زور است وعیب در اینجا است که در کتب منطقیه که یونانیان تلفیق کرده اند درس خوانده اند که منطق علمی است که رعایت قوانین آن حفظ میکند ذهن را از خطاء در فکر در حالی که این تعریف در جائیکه صادق هم باشد صورت فکر را اصلاح میکند نه معنی فکر را واگر منطق خواندن چنین اثری داشت میبایستی همهٔ منطقیین پیغمبر باشند نعوذ بالله و در هیچ چیز اشتباه نکنند ومعصوم بشوند بجهت اینکه جمیع خبط وخطاها ناشی از خطاء فکر است ومنطقی فکرش بخطا نمیرود وحال اینکه این طور نیست بلی اگر منطقی معنی فکررا ازجائی بگیرد که قطعیت آن مسلم باشد وصورت قضیه را هم موافق قواعد منطقی مرتب کند صحیح است ولی تمام مطلب همینجا است و کیست آن کسی که آنچه میگوید ازمأخذ صحیح و مطابق باحقیقت باشد جز آن کسیکه شاهد برخلق همه چیز باشد وخداوند اورا برحقایق اشیاء مطلع کرده باشد چنانکه خداوند میفرماید **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول** پس واضح است که هر عبارتی که معنی آنرا ازخدا ورسول نگرفته اند و موافق بداهت همهٔ عقول نیست ولو بترتیب قضیهٔ صحیح مرتب کرده باشند دلیلیت نخواهد داشت

و ناچاریم در ضمن مثلی این مطلب را توضیح بدهیم تادرست مطلب عوام فهم شود قضیهٔ کلیه معروفه ایست که در السنهٔ منطقیین و کلامیین مشهور است که میگویند **العالم متغیر وکل متغیر حادث فالعالم حادث** یعنی عالم همیشه در تغییر است وهر چیز متغیری هم حادث است یعنی ازقدیم بهمین صورت نیست وتغییر کرده پس بنا بر این نتیجه این میشود که عالم هم حادث است حال چون این مقدمات صحیح و قطعی بود و هر صاحب عقل وحسی این را میفهمید و بعلاوه از مأخذ صحیح و فرمایش امام گرفته شده است نتیجهٔ این دو مقدمه هم البته قطعی است و جمیع عقول سالمه حکم بصحت این نتیجه میکند وچون پایه و اساس درست است میتوانیم نتایج صحیحهٔ بسیار از این دو مقدمه بگیریم اما ممکن است قضیهٔ دیگری که صورتاً مانند قضیهٔ سابق است و باقواعد منطقیه مرتب شده بگوئیم و نتیجهٔ صحیح هم نداشته باشد برای اینکه معنی آن صحیح نیست و امور معنوی بنا نیست با قواعد منطقیه تطبیق شود وصحت معنی را باید باعلم بالاتری فهمید که منطق آنجا راه ندارد فی المثل اگر کسی بگوید هندوانه شیرین است و هر شیرینی هم گرد است پس بنا بر این هندوانه گرد است اگرچه صورت قضیه درست است ومحکوم در کبری تکرار شده وبجای محکوم علیه قرار گرفته ونتیجهٔ قطعیه همین است واگر برای جاهل باین طور استدلال نمائی ساکت و قانع میشود و راهی برای انکار این قانون کلی فرض نمیکند ولو اینکه وجدان وحس هم برخلاف این حکم میکند اما چاره جز سکوت ندارد و تسلیم میشود بااینکه قلبش متزلزل است ونمیتواند برخلاف حقیقت اطمینان حاصل کند ولی اگر بعالمی رجوع کردی که مقید باین صورت دلیل نیست واز حرف معنی میفهمد فوراً جواب میدهد که کجا امر باین منوال است و کی گفته که هر

هندوانه شیرین است در حالی که هزاران هندوانه میبینیم ودیده ایم که شیرین
نبوده بلکه تلخ است یا ترش است یا بکلی مزه ندارد بلی ممکن است بعض
هندوانه هاهم شیرین باشد واین حکم کلی نیست باهزار زحمت هم که قبول کند
که منظور ما اعم اغلب است و هندوانه های خوب را میگوئیم تسلیم نماید و
میگوید بسیار خوب از کجا که هر شیرینی گرد باشد این دیگر چه مزخرف
است خربوزه هم شیرین است و گرد نیست فرضاً انگور هم شیرین است و گرد
نیست این دیگر چه معنی دارد سلمنا این مزخرف را هم قبول کردیم از کجا
باین نتیجه میرسیم که هر هندوانه گرد است وحال اینکه آحادی در میانهٔ هند-
وانه ها گرد باشد باقی دیگر باشکال دیگر است بهر حال که تمام دلیل را رد
میکند پس از اینجا ملتفت میشوی که نه هر استدلالی که صورتش درست است
معنی آن هم درست است پس نه هر کس قضیهٔ مرتب کرد میتواند حقی را اثبات
کند واغلب استدلالات اصولیین از این قرار است که توضیح دادیم و مقدمات
دلیلشان نه از محسوسات است که همهٔ مردم و عقلا بفهمند ونه اگر ازمعقولات
است از خدا ورسول گرفته اند که اقلاً بامیزان درست باشد که اگر بعقل
من وتو هم درست نمیآید بگوئیم فرمایش پیغمبر است و مطاع است ومطابق
واقع است وآنچه فرموده صحیح است اعم از اینکه من بفهمم یانفهمم تسلیم میکنم
تو را بخدا قسم است آیا باید در دنیا ودین میزانی برای حق و باطل وصحیح
وسقیم در دست باشد که با آن میزان موازنه کنیم وتشخیص بدهیم یا باید بزور
بگذرد ومیزانی نیست عرض کردم ما زبان علمی را کنار گذارده ایم باز بان
خودمان صحبت میکنیم میگوید عقل در من بمنزلهٔ الهام است در پیغمبر یك
کلمه وجان خلاص چرا با اینهمه تکلف اجتهاد ثابت میکنی وقاعده وضع میکنی

اگرسایر شرایط پیغمبری هم هست بیاور تابدون زحمت همه تسلیم شوند میگوید حکم
عقل من این است وحال اینکه من هم که خود را صاحب عقل میشمارم و از
دیوانگان نیستم بهر حسابی که ملاحظه میکنم میبینم درست نمیآید حالا آیا
میزانی لازم است که در مورد اختلاف هر دو آن میزان را قبول کنیم یالازم
نیست البته شق دویم را اختیار نمیکنی آیا درصورتیکه لازم است آن چه
خواهد بود اگر باز عقل است که بالحس میبینی عقول وسلیقه ها مختلف است
وهر کسی بعقل خود حکمی میکند ورفع اختلاف نمیشود ناچاریم که کتاب
خدا وفرمایش پیغمبر را میزان قرار دهیم این دو راهم که اصولی باین آسانی
زیر بار نمیرود ومیگوید هر دو ظنی است و بیش از گمان از آن حاصل نمیشود
و بعقل باید رجوع کرد که قطع واطمینان از آن حاصل شود بعقل دیگری هم
غیر از عقل خودش رجوع نمیکند که ترجیح بلا مرجح است دیگری هم برای
خودش اجتهاد میکند دیگری هم همین طور واز آن طرف ملاحظه میشود کار
بدی هم نیست نان وآب هم که پیدا میشود از بسیاری ازتعرضات هم مصون است احترام
هم پیدا میشود احمق هم الی ماشاءالله زیاد است پس چرا همه مجتهد نشویم آنوقت
است که میبینی عدد مجتهد چه اندازه میشود فتاوی واحکام چقدر میشود رسائل
از حد میگذرد بالاخره اختلاف و فساد بکجا میرساند امر دین را البته همین
طورها میشود که ملاحظه میکنی که هر سری صدائی دارد وهر یکی برخودش
صاحب اجتهاد وفتوی و مستقل در عمل میشود و بفتوای آن یکی عمل نمیکند
حتی پشت سر مجتهد دیگر نماز نمیکنند با اینکه هر دو دعوی مسلمانی بلکه
دعوی عدالت دارند وهر یکی جماعتی برای خود دارد که مرجع تقلید شان فلان
است واز دیگری تقلید نمیکنند در صورتیکه اگر همه فتوای آل محمد علیهم-

السلام را روایت میکردند این اختلافات پیدا نمیشد وسلب عدالت از یکدیگر نمیکردند مردم بیچاره راهم بضلالت نمیانداختند وهمهٔ اینها ثمرهٔ اجتهاد است که جمعیت مسلمین را پراکنده میکند و اسلام را ضعیف میکند وحدت کلمه وکلمهٔ توحید را از میان میبرد در صورتیکه خدایمان یکی است پیغمبرمان یکی است ضروریات دینمان یکی است پس آنچیزی که همه چیزمان را بر باد داد چه بود قسم بخدا که اجتهاد بود اجتهاد بلی وقتی که مجتهد عقل ناقص خود را حاکم میداند و گمان بیجای خود را حجت میشارد چهار نفر عوام احمق هم میپذیرند وسیاهی لشکر او میشوند آن بیچاره هم حد خود را گم میکند و میخواهد ادعای همسری با امام و پیغمبر داشته باشد بلکه بالاتر از این میل دارد که مردم بیچاره عبادت و بندگی او را بکنند هر روزی حلالی را حرام کند حرامی را حلال نماید کسی هم حق پرسش و سؤال نداشته باشد زیرا که مقلد نباید از دلیل مسأله سؤال کند با اینکه با این تفصیل بیچاره دعوی علم هم ندارد و فریاد میکند که باب علم مسدود است من هم بمظنه و گمان عمل میکنم حال عامی بیچاره که نمیفهمد و خیال میکند که آقا یك چیزی میداند خودش باچه جرأت با اقرار و اعتراف بعدم علم و یقین پا در این کار میگذارد واجتهاد میکند ومیگوید اگر گمان مجتهد هم برخطا رفت معذور است ومعلوم نیست کی او را معذور کرده اما خداوند که اجازه نفرموده وفرموده **ولا تقف ما ليس لك به علم** ومیفرماید **قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون** ومیفرماید **ان الظن لايغنى من الحق شيئا** ومیفرماید **ولا تتبعوا خطوات الشيطان انه لكم عدو مبين انما يأمركم بالسوء والفحشاء وان تقولوا على الله ما لا تعلمون** وحضرت ابوعبدالله (ع.م)

فرمود قضات چهار نفرند سه نفر در آتشند ویك نفر در بهشت مردیکه حکم کرده است بجور وحال آنکه میدانسته پس او در آتش است ومردیکه حکم کرده بجور و نمیدانسته پس او در آتش است ومردی که حکم کرده بحق ونمیدانسته پس او در آتش است ومردی است که حکم کرده بحق ومیدانسته پس او در بهشت است ملاحظه کن که میفرماید باعدم علم حکم بحق هم اگر بکند باز در آتش است واخبار باین معنی آنقدر روارد شده که از احصاء خارج است پس برای مجتهد چه عذری است اگر خطا بکند وحکم دیگری غیر از حکم خدایان کند ولی معتقدند که مجتهد اگر خطا بکند معذور است برای اینکه زحمت خود را کشیده در صورتیکه حضرت ابوعبدالله (ع.م) میفرماید حکم دو حکم است حکم خدای عز وجل وحکم اهل جاهلیت پس هر کس خطا بکند حکم خدا را حکم کرده است بحکم جاهلیت جمعی هم آسانترش کرده اند ومیگویند حکم خداوند در چیزها تابع گمان مجتهد است وحکم خاصی نیست در هر موقع ظن مجتهد بهر طرف که رفت حکم خدا همان است **سبحان الله لاحكم الالله** ملاحظه کن شیطان تا کجا ایستادگی دارد با انسان و وادار میکند انسان را که بکلی منکر حکم خداوند بشود خلاصه سخن بطول انجامید واز عنوان فصل هم قصد دیگر داشتیم ولی خداوند نخواست ناچاریم فصل دیگر عنوان کنیم

فصل دلیل بزرگ اصولیین برلزوم اجتهاد وعمل بمظنه در احکام شرعیه واستعمال عقول ناقصهٔ خودشان همان است که اول عامهٔ عمیاء اختراع و ابداع کردند وشیعه هم از آنها گرفتند نهایت در اول بعنوان مماشات و تقیه یاسر همسر کشی باآنها واظهار قدرت در استنباط وتفریع یابرای جلوگیری از استهزای آنها یاملاحظات دیگر که خود شان داناترند این طریقه را اختیار کردند

وخورده خورده بکلی باشتباه افتادند و در همان ورطهٔ هولناك افتادند وجمیع
مزخرفات آنها را باور کردند وهر قدمی که آنها برداشته بودند بجای آنها
گذاردند و تفاوتی در میانه جز اسم نماند ودر عمل یك عمل را نمودند ولو
اینکه فرضاً عامه قیاس را حلال میدانند وشیعه هنوز حرام میدانند ولی در عمل
وفتوی مبتلا بقیاس هستند یا اجتهاد در مقابل نص را شیعه جایز نمیدانند اما از
راه دیگر نص را تضعیف میکنند تامسأله را خالی النص نمایند واگر حفظ خداوند
شامل نشده بود و کوشش علما ومحدثین که از صدر اسلام تا کنون همیشه بوده‌اند
ودر هر دوره البته عاملین بحقی بوده‌اند وزحمات وجان فشانی های مشایخ ما
اعلی‌الله مقامهم دراین اواخر نبود هر آئینه میدیدی که اسمی هم از تشیع نبود
وقوانین اصولیه وقواعد منطقیه بیخ وبن آنرا ازجا کنده بود وتمام اطمینان ماهم
بهمین یك کلمه‌است که الحمد لله حفظ خداوند در هر حال شامل بوده وبعد از
این هم خواهد بود وخداوند خواسته است که احقاق حق وابطال باطل را
بفرماید وهیچکس غالب بر پروردگار نخواهد شد وفعلاً در این فصل در
صدد اثبات این مطلب نیستیم وشاید بعد از این در این باب فی‌الجمله تفصیلی
بدهیم خلاصه دلیل بزرگشان این‌است که چون باب علم مسدود است وتکلیف
عمل باحکام دین هم برای ما ثابت است پس اجتهاد یعنی تحصیل گمان بحکم
شرعی لازم است عرض میکنم در کرمان ماعبارت مخصوصی شایع است که در
مقابل استدلال بهمین نوع دلایل وبیان بی معنی بودن آن استعمال میکنند میگویند
حسن وحسین هرسه دختران مغاویه بروجه حقیقت عرض میکنم که این‌استدلال
هم من جمیع الجهات شبیه بهمین عبارت است که نه صغرای آن صحیح و بدیهی
است نه کبرای آن ونه برفرض صحت هر دو نتیجه این طور میشود وما بحول الله

وقوته بیان فساد آنرا بطور اختصار در اینجا خواهیم کرد و اولاً میگوئیم
آیا مراد قوم از علمی که میگویند باب آن مسدود است کدام علم است آیا
علم بحقایق واحکام حقیقیهٔ واقعیهٔ اولیه است یااحکام ثانویه که باصطلاح نفس-
الامریه میگویند اگر مراد احکام اولیهٔ ذاتیه است که از اول برای امثال ما
مکلفین باب آن مسدود بوده ومحل تکلیف هم نبوده زیرا که خداوند میفرماید
لا یکلف الله نفسا الا وسعها وتکلیف بقدر وسعت واستطاعت است وعلم
باحکام ذاتیهٔ اولیه در وسع امثال ما نیست بلی مگر آحادی از امت که از حدود
این اعراض بالا رفته باشند وآن احکام را بفهمند ومعذلك مکلف بعمل کردن
بآنها هم نیستند وهنوز وقت عمل بآن احکام باید برسد وآن زمان ظهور امام
(ع.م) ورجعت است که عالم صفا پیدا کند وعقول قوت بگیرد ومؤمن وکافر
از یك دیگر جدا شوند وتقیه‌ها تمام شود وحکم هر موضوعی علی حده ظاهر
شود ولی الآن که عالم عالم اعراض‌است ومؤمن وکافر وحق وباطل ومرض و
صحت وخوب وبد داخل یکدیگر است وهمه هم باید زندگی کنند احکام
اولیه ظاهر نمیشود زیرا هیچ چیز برصرافت اولیهٔ ذاتیه نیست واز بدو ظهور
آدم الی الآن این طور بوده وخواهد بود تا ظهور امام علیه السلام واز این
باب است که از همان روز قابیل هابیل را میکشد وآدم (ع.م) میفرماید **تغیرت
البلاد ومن علیها** وتقیه از همان وقت عالمگیر میشود وانبیا واوصیا پنهان
میشوند وجرأت اظهار امر وحکم خدا را نمیکنند وپیوسته حق مقهور میشود
وگاهی که ظهوری دارد بانهایت ضعف ومغلوبیت ومقهوریت است پس احکام
اولیه با این صورت عمل بآنها نمیشود ومکلف به برای احدی حتی خود پیغمبران
نیست وایشان هم دائماً دچار تقیه هستند وباحکام نفس الامریه عمل میکنند و

اینکه میگویند پیغمبر (ص) تقیه نکرد یا از آن وقتی که آیهٔ عصمت نازل شد
تقیه نفرمود کلامی است خالی از تحقیق و قول سنی‌ها است و تا وقتی که از
دنیا رفت دچار تقیه بود وائمهٔ اطهار دچار تقیه شدیده بودند والآن دوستان
وشیعیان ایشان مبتلا بتقیه هستند و بهر حال که احکام اولیه از اول دنیا تا الآن
ظاهر نبوده ونیست زیرا که عالم هنوز صحیح وسالم نشده واحکام امروز احکام
مرض است و با احکام صحت تفاوت کلی دارد و اینکه اصولیین خیال کرده‌اند
واصطلاحی درست کرده‌اند که احکام اولیه همان است که شارع فرموده وما
باید از پی آنها بگردیم وچون دسترسی بآن نداریم باید اجتهاد کنیم و گمان
خود را بکار بریم وعمل بمظنه از باب اکل میته وضرورت میکنیم وحکم ثانوی
و نفس الامری همان است که گمان مجتهد بآن میرسد و باید عمل بآن بشود
این اشتباه است و گمانی است که کرده‌اند وحق مطلب این نیست **وان الظن
لایغنی من الحق شیئا** و باین گمان مجتهدین انسان بحق نمیرسد وما بآنها
میگوئیم **هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن** وحق همان
است که اشاره کردیم وآنچه هم که خود شارع فرموده وعمل کرده ویا هم
تکلیف فرموده وقرآن بآن نازل شده جمیعاً احکام ثانویه است وخود پیغمبر (ص)
عمل بظاهر میفرمود واگرنه عایشه وحفصه را که اعدی عدوّ او بودند تزویج
نمیفرمود و دختر بعثمان نمیداد و بامنافقین و کفار نشست وبرخواست نمیفرمود
کما اینکه فرموده‌اند که در وقت ظهور حق همهٔ این امور تغییر میکند وخدا
میفرماید **لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا** یعنی اگر مؤمن وکافر از یك دیگر
جدا شدند آنوقت کفار را عذاب میکنیم ودر حدیث است که بعد از ظهور
امام (ع) عایشه را میاورند وحد قذف براو جاری میکنند و هکذا جمیع

احکامی که ائمهٔ اطهار فرموده‌اند حکم ثانوی بود وحکم اولی بکلی برما
محجوب است ولو اینکه بعضی از آن احکام را در مطاوی قرآن یا اخبار
ببینیم اما معمولٌ بها نیست و براین مطالب که عرض میشود دلایل زیاد از آیات
واخبار داریم الا اینکه کتاب فارسی و عامیانه است وایرادآن ادله موجب اشکال
است بهر حال که محل تکلیف احکام ثانوی است که باب آن مسدود نیست و
چگونه میشود که خداوند باب علمی را مسدود فرماید آن وقت امر بآن بفرماید
وحال آنکه خداوند بندگان خود را منع از ظلم فرموده وآیا از این بالاتر
ظلمی تصور میشود که از طرف خدا ورسول امر بتحصیل علمی بشود که
برای ما مقدور ومیسر نیست وبقول اصولیین امر بچنین چیزی از طرف خداوند
آیا قبیح نیست واینهمه آیات واخبار امر بتحصیل علم موردش کجا است وطلب
علمی که برهر مرد وزن مسلمان فریضه است موردش کجا است و پیغمبر (ص)
فرمود در حدیثی که علم سه چیز است آیهٔ محکمه است یافریضهٔ عادله یاسنت
قائمه واخبارزیاد در این زمینه هست که مراداز علمی که برهر مسلم فریضه
است علم دین‌است والبته برای دین اصولی است وفروعی وهردو را باید دانست
وتنها باصول اکتفا نمیشود واختصاص این اخبار باصول وعقاید بی دلیل است
بلکه دلایل قطعیه برخلاف این قائم است وعلم اصول و فروع هر دو واجب
است پس باید از آقایان اهل اجتهاد سؤال شود که آن علمی که تحصیلش را
خدا فریضه قرار داده کدام است وآیا تحصیل آن محال است وخداوند امر
بمحال و تکلیف مالایطاق فرموده یا ممکن است واگر ممکن است کدام علم
است واگر اختصاص باصول مذهب داده‌اید با کدام دلیل قاطع است که خدا
در قرآن فرموده باشد یا پیغمبر ( ) درسنتش قرار داده باشد وآیا ممکن

است که انسان علم بتوحید و نبوت پیغمبر (ص) پیدا کند اما علم باحکام آن دو نداشته باشد و پیغمبری که احکام او معلوم نیست در خود او هم حرف است واطاعت ومخالفتی هم نسبت باو فرض نمیشود زیرا حکم پیغمبر که معلوم وقطعی نشد اطاعتش هم واجب نمیشود مخالفتش هم حرام و کفر نمیشود و اگر میگویند علم بضروریات مذهب و اجماعیات ممکن است عرض میکنم ضروریات واجماعیات مسائل معدوده ایست باقی احکام کجا میرود یك نماز تنها شاید چهار هزار مسأله دارد گو اینکه اصل فرض نماز یا اوقات آن یا امر قبله و بعض مسائل دیگر ضروری مسلمین است برای سایر مسائلش کجا ضرورتی قائم شده پس در آنها وامثال آنها چه باید کرد اگر علم لازم نیست پس عمل بچیزی که دانسته نشده چطور بکنند اگر لازم است پس راهش چیست میگویند در این قبیل فروع عمل بمظنهٔ مجتهد باید کرد باید مسلمین سؤال کنند چه دلیلی بر این مطلب هست که مظنهٔ مجتهد مطاع است و آیا مجتهد پیغمبر است یا امام در حالی که آنها هم عمل بمظنه نمیکنند و پیغمبر (ص) فرمود خداوند آنقدر سفارش همسایه را فرمود که گمان میکردم وارث شخص همسایهٔ او است وحال اینکه حکم خداوند برخلاف گمان پیغمبر شده است و فرمود آنقدر خداوند در بارهٔ مسواك تأکید فرمود که گمان کردم واجب است وحال اینکه میبینیم حکم خدا برخلاف حکم پیغمبر شده پس وقتیکه مظنه از پیغمبر معصوم پذیرفته نیست چطور از مجتهد پذیرفته است در حالی که علم ندارد وخودش فریاد میکند که علم ندارم عرض میکنم علم ندارد چرا با این بی علمی ادعای همسری باخدا و رسول و امام بکند ومظنهٔ بیجا وجاهلانهٔ خود را حکم خدا بداند و بگوید حکم خداوند امر مسلمی نیست وتابع ظن مجتهد است در حالی که

نه علم دارد نه جبرئیل براو نازل میشود نه علم غیب و صلاح وفساد خلق را میداند نه شاهد برخلق آسمان وزمین است باری چه عرض بکنم که قلم از نوشتن این مطالب شرم میکند وآیا چه وقت امری برانسان واجب میشود اگر خدا ورسول باید امری را واجب یاحرام فرمایند آنها که عمل بمظنه را حرام دانسته اند در هفتاد آیه قرآن وهزار و دویست حدیث اجماع علما هم دانستی که برحرمت آن است پس چطور شد این اصل بزرگ بیخود و بی جهت منقلب شد وعمل بمظنهٔ مجتهد حلال شد بلکه واجب شد و بگو ببینم اگر خداوند بخواهد چیزی را حرام قرار بدهد چطور باید بفرماید که دیگر مجتهد نتواند تغییرش بدهد وآیا دلایل حرمت خمر ومیسر وزنا بچه کیفیت بیان شده که حالا هم حرام است و باز بنحو دیگر سؤال میکنم آیا مرادشان از این علم که باب آنرا مسدود میدانند کدام علم است آیا علم عقلی است یاعلم عادی اگرتصور میکنند علم بجزئیات احکام شرعیه علم عقلی است یعنی عقل کلی باید تصدیق هر جزئی جزئی احکام شرعیه را بنماید مثل اینکه عقل تصدیق میکند که کل اعظم از جزء است یا آنکه تصدیق میکند که خدا یکی است یا آنکه تصدیق میکند که در ملك سائس وحاکم لازم است وازاین قبیل امور کلیه اگراینطور میگویند این برخلاف بداهت است و هیچیك از احکام شرعیه امر کلی نیست بلکه تمامش جزئیات است مثل اینکه نماز واجب است قمار حرام است زکوة درنه چیز است وهکذا همهٔ اینها جزئیاتی است که ادراك آنها شأن عقل کلی نیست وباید از شارع شنید و قبول کرد بهمین جهت هم مشعر عقل در اینها بکار نمیرود اگر هم بخواهند بکار ببرند نمیتوانند وهیچکس از مجتهدین نمیتواند دلیل عقلی اقامه کند که چرا نماز ظهر چهار رکعت است پنج رکعت نیست چرا

نکاح شاهد نمیخواهد در طلاق شهادت عدلین لازم است چرا وضو اینطور میگیرند هیچیك این جزئیات دلیل عقلی ندارد واگرهم دارد عقل ماها نمیرسد البته عقل پیغمبر وامام بآن میرسد ولی تکلیف ما نیست بلی توحید خداوند را باید بعقل بفهمیم چون امر کلی است و مشعرش عقل است اما نماز ظهر چهار رکعت است امر کلی نیست باید پیغمبر بفرماید وما بشنویم واعتقاد کنیم پس علم بامثال این جزئیات شرعیهٔ فرعیه عقلی نیست و بهمین اندازه عقل که انسان داشته باشد که از دیوانگان محسوب نشود کفایت است و مخاطب بخطابات شرعیه میشود خلاصه که این قبیل علوم را علم عادی میگوئیم وعلم عادی در جمیع امور جزئیهٔ عالم جاری است وجمیع معاملات وزندگانی ما برهمین علم عادی است تمام داد وستادهای ما باعلم عادی است تمام اخبار وحکایات و اطلاعات عادی است و درتمام این مراحل علم حاصل میکنیم ویقین میکنیم وکار میکنیم وسواس ومناقشه هم درکار نیست مامردم در معاملات مالی که داریم دقتمان هزار درجه از احکام شرعیه مان بیشتر است چه شده است که برات تاجر میرسد ده هزار تومان پرداز فوراً میپردازیم وحال اینکه مال را ازجانمان دوست تر میداریم وهیچ نمیگوئیم از این برات علم حاصل نمیشود مثلاً فراش عدلیه میاید کسی را احضارمیکند نمیگوئیم این خبرواحد است علم بآن حاصل نمیشود از بازار خبر میاورند ماست یکمن یك تومان است قبول میکنیم وپول میدهیم وحال اینکه در همهٔ این مراحل علم هست مظنه هم هست ولی در جائی که اسباب علم جمع است علم حاصل میکنیم و مناقشه هم نداریم یقین قطعی هم میکنیم واگر بخواهیم در این امور دلیل عقلی بکار ببریم مردم مارا دیوانه میخوانند زیرا که احتمالات عقلیه محدود نیست و در همهٔ این امور که یقین

عادی میکنیم احتمال عقلی داده میشود که دروغ باشد در برات تاجر هزار احتمال از طرف خود او و واسطهٔ که در میان بوده میرود ممکن است وقت نوشتن تاجر سهو کرده باشد ممکن است واسطه قلم در برات برده باشد یاشبیه نویسی کرده باشد یاممکن است فراش محکمه دروغ گفته باشد و هکذا ولی عادت براین است جائیکه عادتاً علم حاصل شد عمل بآن علم میشود و اگراحتمالات عقلیه را جاری کرد جزو دیوانگان ووسواسی ها محسوب میشود و همه مردم او رااستهزا میکنند وانسان عاقل هم این احتمالات را هیچوقت نمیدهد مگر اینکه واقعاً مشاعرش عیب کرده باشد وسودا ووسواسش زیاد شده باشد مثل آنها که دیده اید توی حمام صد بار زیر آب میرود که غسل کرده باشد آخرهم باور نمیکند یاصد باربرای نمازتکبیر میگوید که میخواهد نیت مقارن عمل شود یا دروقت قرائت انقدر باحلق صدا میدهد که اداء عین یاحاء از مخرج نماید که گمان میکنی استفراغ میکند همهٔ اینها جنون است ومرض است و عباداتشان بفرمایش امام (ع) عبادت شیطان است اما انسان عاقل وقتی که اسباب یقین عادی جمع است یقین میکند بلی اگر در جائی دو دلیل متناقض برمطلبی اقامه شود علم حاصل نمیشود وآنجا جای مظنه است وانسان هم طبعاً درآنجا عمل بآن مظنه نمیکند وتحقیق و تفحص میکند تا علم حاصل بکند اگر حاصل شد فبهاالمراد واگرنشد درهمان مورد بخصوص توقف میکند وعملی نمیکند که احتمال ضرر داشته باشد واین حکم فطرت وطبیعت است که دراحکام شرعیه هم پیغمبر (ص) همین راحکم قرارداده وفرموده است حلال بینی است که اتباع آن لازم است وحرام بینی است که اجتناب از آن حتم است و شبهاتی است بین این دو که درآنجاتوقف میکنی واین مضمون اخبارزیادی است که دراین باب رسیده

عیناً همین طور که در معاملات عرفیهٔ خودت جاری میشوی معمولاً در جمیع
امور همینکه شخص ثقهٔ امینی خبر آورد همه باور میکنند یا آن که اگر شخصی
هم اگر خبر آورد که دروغ از او نشنیدهٔ باور میکنی و عمل میکنی بلکه
باخبار بچها یقین میکنی و ترتیب اثر میدهی بلی اگر شخص دروغگوئی که
او را بصفت دروغگوئی میشناسی خبری آورد تحقیق میکنی اگر حق مطلب
را فهمیدی آسوده میشوی اگرهم احیاناً نفهمیدی در این مورد که او خبر آورده
احتیاطاً توقف میکنی دستور شرع هم همین است حال چه شده بفرمایش امام
که میرسد شخص ثقهٔ امین هم روایت میکند میگوئی علم حاصل نمیکنم وآیا
این چه دردی است وچه جنون و وسواسی است که فقط در فرمایش امام
داری چرا در سایر اخبار که همهٔ این احتمالات هم میرود که خبر آورنده دروغ
گفته باشد یاسهو کرده باشد یافراموش کرده باشد این احتمالات را نمیدهی
وچرا آنجا مظنه نداری اگرمیگوئی آنها را باعقل نباید بفهمم عرض میکنم
اینها را هم باعقل نباید بفهمی و احکام شرعیه هم مثل احکام عرفیه است بدون
فرق وخطابات شارع همه خطاب بامثال ماها است که اهل عادتیم و بعادت ما
جاری شده و بزبان ماهم حرف زده وهمهٔ امت که در زمان پیغمبر بودند فرمایش
او را میشنیدند و عمل میکردند و صحبت مظنه در میانه نبود هر کدام حاضر
نبودند آنها که حاضر بودند برآنها خبر میبردند میگرفتند و عمل میکردند مظنه
هم درکار نبود وهمین طریقه را هم پیغمبر تقریر وتأیید فرمود حتی حکم فرمود
از هر قومی وطایفهٔ چند نفر بیایند واحکام دین بیاموزند و فقیه شوند برگردند
بقوم خودشان بگویند آنها هم بشنوند و عمل کنند خود پیغمبر (ص) بنایش
برهمین بود خبری که مؤمنین میآوردند میشنید و باور میکرد وعمل میکرد بلی

دستور این بود که اگر فاسقی خبری میاورد تحقیق کنند وبقول شخص فاسق
دروغگو عمل نکنند تا ازاشخاص ثقه تحقیق شود ائمهٔ اطهارهم که همین طوردستور
فرمودند و صد حدیث بیشتر در این باب داریم که احکام دین خود را از آنها
که از ما شنیده اند و روایت میکنند بگیرید بلکه فرمودند هیچکس حق ندارد
در آنچه از شخص ثقه امین میشنود که از ما روایت میکند شك نماید ورد
کردن برروات اخباررا کفر شمرده اند وحقیقتاً رد برآنها رد برخداست حکم فطرت
هم که دانستی همین است حالا این چه مرضی است که باز یقین نمیکنند واگر
حکماً یقین نمیکنند چرا توقف نمیکنند چرا از دخل و تصرف در دین خدا
خود داری نمیکنند وچرا سایر امت را که اسم آنها را مقلد گذارده اند بحال
خود وا نمیگذارند شاید خودشان علم حاصل کنند و بفطرت الهیه راه روند و
رجوع بروات اخبار نمایند واز اهل ذکر سؤال کنند وآیا این چه مظنه ایست
که فقط در کتاب خداست و در اخبار اهل بیت صلوات الله علیهم است چرا
در سایرعلوم عالم که از مصنفین واساتید قدیم و کتب آنها میگیرند اینطور نیست
چرا الآن در اخبار سایر مردم عمل براین جاری نیست چرا وقتی که مجتهد
حکمی میکند و بر مقلد خبر میبرند باید فوراً یقین بکند واگر تردیدی بکند
کافر وملعون میشود الآن هم که بنا نیست همهٔ مقلدین در هرشهری که هستند
خدمت آقاو مرجع تقلید برسند البته فتواهای آقا رابر مقلدین خبرمیبرند آنها هم
باور میکنند ویقین میکنند وعمل میکنند چه شده است مقلدین بفرمایش مجتهد
یقین میکنند خود مجتهد بفرمایش امام و پیغمبر یقین نمیکند و مظنه حاصل
میکند خلاصه حرف زیاد است اگر همه را بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود
ولی چاره نیست حرف حق را باید گفت و نوشت شاید مردم خورده خورده

تعقل کنند و برای اهل بصیرت عرض میکنم مطلبی که از آن عبرت بگیرند
وآن این است که یقین ومظنه هر دو امر قهری است واختیاری نیست که قاعده
بگذارند که اینجا علم حاصل میشود آنجا مظنه ولی انسان در هر مرحله که
یقین حاصل کرد از یقین خودش بر نمیگردد ودر هر جا که مظنه حاصل
میکند بزور ممکن نیست یقین بکند و دلیل اقناعی واسکاتی کفایت کارش
را نمیکند برفرض اینکه از جواب عاجز بماند اما قلبش مطمئن وساکن نمیشود
و یقین حاصل نمیکند چه در امور عقلیه باشد چه در امور عادیه هر کدام در
مرحلهٔ خودشان یقینی دارند و ظنی و شکی مثلاً وقتی که در عقل خودت یقین
داری که کل از جزء بزرگتر است یا خوبی از بدی بهتر است یا راستی و
صداقت از دروغ وخیانت بهتر است دیگر برخلاف این یقین هرچه دلیل بیاورند
متزلزل نمیشوی اما اگر یقین بامری نکردهٔ و بعقل خود تعقل نکردهٔ آخر
یقین بآن حاصل نمیکنی و بزور نمیشود انسان یقین بامری بکند مگر اینکه
واقعاً باچشم عقل معاینه بکند همچنین در امور عادی اگر یقین بامری کردی
متزلزل نمیشوی و یقین تو مظنه نمیشود ولو هزار دلیل بیاورند مثلاً یقین
داری الآن روز است و روشن است اگر یکنفر اصولی هزار دلیل بیاورد
که احتمال دارد حالا شب باشد احتمال میرود توالآن خواب باشی وخواب میبینی
یااحتمال میرود چشم توعیبی کرده وروشنی میبینی وازاین قبیل هرچه بگوید تو
باور نمیکنی و یقین خود را ازدست نمیدهی بااینکه همهٔ این احتمالات درعقل
صحیح است وجاری است ودلیل عقلی هم اقامه نشده که الآن روز است معذلك
یقین داری مثل اینکه دلیل عقلی نیست بر این که هندوستان موجود است
و توهم بچشم خود هندوستان را ندیدهٔ معذلك یقین داری که هندوستان

هست همچنین است اگر در امری عادتاً شك داری و یقین نکردهٔ بزور
نمیشود شك تو را زایل کرد و مبدل باطمینان نمود مثلاً اگر شخص
دروغگوئی که او را میشناسی خبری برتو آورد یقین حاصل نمیکنی بحرف
او هرقدر هم که دلیل برصدق او بیاورند باز شك داری یامظنه داری و آخر
یقین بحرف او نمیکنی و این امر طبیعی است و این دو حالت در جمیع امور
عادیه برای جمیع مردم هست ورسم براین است که بهر چه یقین کردند عمل
میکنند ودر هر مورد که شك یاظن دارند توقف وخودداری میکنند مثلاً
ممکن نیست هیچ عاقلی نسبت بشخصی که در بارهٔ او شك دارد و فرضاً احتمال
کلاه برداری در بارهٔ او میدهد پول خود را باو بدهد واحتیاط را از دست
نمیدهد وبا دلیل و برهان وزبان بازی هم متقاعد نمیشود و هیچ ممکن نیست
در امر دنیا هیچ عاقلی بدون یقین قدمی بردارد حال چه شده است که در
امر دین باین آسانی بمظنه عمل میکند و این مطلب بی علاقگی شخص را
بامر دین میرساند والا در امر دنیا میبینیم جمیع احتیاطها را میکنند تا یقین کنند
و مطمئن شوند وعلاوه براین ما میگوئیم که این مظنه نیست اگر اینها حالشان
این است که علم حاصل نمیکنند چرا وقتیکه قول ابوحنیفه را در کتاب روایت
میکنند یاعقیدهٔ شافعی را میگویند یا اعتقاد فلان مؤلف کتاب رجال را مینویسند
مظنه در کار نیست و بطور یقین مینویسند فقط مظنه ها در بارهٔ اخبار است
وحال اینکه این مطالب هم اخباری است که باوسائط رسیده چرا احتمالات
عقلیه را اینجا جاری نمیکنند وحال اینکه احتمال سهو ونسیان وجعل در اینها
هم میرود این نیست مگر اینکه باینها میخواهند عمل کنند و امارات یقین را پیدا
میکنند و باخبار آل محمد نمیخواهند عمل کنند چطور میشود که امروز بعد از

هزار ودویست سال عقیدهٔ شافعی و ابو حنیفه را میتوانیم بفهمیم و یقین کنیم یا عقیدهٔ فلان عالم وحکیم را ممکن است فهمید و یقین کرد و بفرمایش امام نمیشود یقین کرد که باید با مظنه کار کرد **ان هذا الا شیء عجاب** بلی در بعض از کتب اصول دیده ام که میگویند مراد ما از مظنه که میگوئیم همان علم است که قائلین بامکان حصول علم میگویند وظن بمعنی علم هم استعمال میشود وتفاوت در اصطلاح است عرض میکنم اولاً اگر درلغت ظن بمعنی علم استعمال شده باشد مانعی نیست اما در عرف شارع در این موردی که بحث ما است علم وظن دو چیز است وخداوند در قرآن میفرماید **هل عندکم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن** ملاحظه بکن که علم و ظن را مقابل یکدیگر انداخته وعلامت راستی را علم قرار داده واتباع مظنه را بد شمرده است و علم وظن را دو چیز گرفته است و ثانیاً میگوئیم اگر مطلب همین است که میگویید پس آن علمی که باب آن مسدود است کدام است اگر مظنه همان علم است پس بقول خودتان مسدود هم نیست وقواعد عقلیه را دیگر چه لازم است استعمال کنید و باخدا ورسول شرکت نمائید خلاصه که میخواهیم باختصار بگوئیم و بهمین اندازه که معلوم شود دلایل آنها پایه واساس ندارد واز خدا ورسول گرفته نشده در اینجا اکتفا میکنیم

فصل واما مقدمهٔ دیگرشان که میگویند ثابت شده است که تکلیف بر ما هم ثابت است یعنی ماهام مکلفیم بدین پیغمبر باید عمل کنیم عمل باصل هم ممکن نیست یعنی بی تکلیف و بریٔ الذمه نمیتوانیم باشیم واحتیاط هم سبب عسر و حرج است پس باید اجتهاد کنیم و عمل بمظنه نمائیم عرض میکنم حق و باطلی را ممزوج نموده‌اند و کج و معوج کرده اند و بی مورد هم استدلال کرده اند

و اینجاهم باز در مقدمه وهم در نتیجه حرف است بلکه حرفها است که اگر بخواهیم بنویسیم یك کتاب مفصل میشود ولکن لا یسقط المیسور بالمعسور والی الله ترجع الامور ومیگوئیم اولاً اینکه میگویند ثابت شده است که تکلیف برماهم ثابت است با این عبارت غرض مخصوصی دارند والا میبایست دو کلمه بگویند ماهم مکلفیم واین طور خیال کرده اند و باعقل ناقص فهمیده اند که امت پیغمبر (ص) ومخاطب بخطابها واحکام پیغمبر (ص) همانها بوده اند که در زمان او بودند وبآنها فرمایش شده وماها مخاطب نیستیم نهایت این است که علما اجماع کرده اند و گفته اند ماهم امروز مکلف بهمان تکلیفات که آن روز پیغمبر فرموده هستیم ومدرکشان اجماع علما است وحال آنکه مطلب این نیست و بنا بر این تحقیق ماها را خارج از امت پیغمبر میدانند وما امت اجماع باید باشیم ولی حق این است که ما امت اجماع علما نباشیم بلکه ان شاءالله امت پیغمبریم صلی الله علیه وآله وامام (ع) میفرماید هر کس دین خودرا از دهن مردم بگیرد همان مردم هم دین او را از او میگیرند وما امت دیگران نیستیم خواه اجماع بکنند خواه نکنند وبنا بر این اگر علما اجماعی نکردند ما نباید امت پیغمبر باشیم و همین حرفها نتایج استبداد بعقول ناقصه واعراض از فرمایشات پیغمبر وائمهٔ اطهار است (ص) وتمام غرض شیطان همین ها است که اینطور عقاید را فاسد نماید ولی ما موظفیم که در عقاید واعمال وکلیات وجزئیات تابع فرمایش پیغمبر وامام باشیم ودر این موضوع هم معتقدیم که عموم حاضرین ومشافهین در عهد پیغمبر (ص) وبعد ازآن تا امروز وبعد از این تا قیامت همه مخاطب بخطاب پیغمبر وائمهٔ اطهار هستند صلوات الله علیهم نه اینکه مخاطب را همان حاضرین ومشافهین بدانیم وبرای دیگران باجماع ثابت کنیم که شریك در تکلیفات آنها

هستند مگر اینکه در مقامی قرینه برخصوصیت خطاب وامر بحاضرین موجود باشد و اگر چنین قرینه نیست خطاب شامل حاضرین و غائبین و معدومین همه میشود چنانچه در کتاب المبین از کنزالدقایق وبحار روایت میفرمایند از ابن بکیر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام خبر بده بمن آیا پیغمبر (ص) بشیر عامهٔ ناس بود آیا خداوند نفرمود **وما ارسلناك الا كافة للناس** برای اهل شرق وغرب وآسمان وزمین از جن وانس آیا تبلیغ رسالت خود را بسوی همهٔ آنها فرمود یانه عرض کردم نمیدانم فرمود یابن بکیر پیغمبر (ص) از مدینه بیرون نرفت پس چگونه باهل مشرق ومغرب ابلاغ فرمود عرض کردم نمیدانم فرمود خداوند امر فرمود بجبرئیل پس زمین را باپری از بال خودش برداشت و در جلو رسول خدا (ص) نصب نمود مثل کف دست خودش بهمه اهل شرق وغرب نظر میفرمود وهر قومی را بزبان خودشان مخاطبه میفرمود وآنها را بسوی خدا دعوت میکرد و به نبوت خودش میخواند پس باقی نماند قریه و شهری مگر اینکه پیغمبر (ص) بنفس خود دعوت فرمود و فرمود حضرت ابو عبدالله علیه السلام درحدیث طویلی که حکم خداوند در اولین وآخرین وفرایض او بر ایشان علی السوی است تااینکه فرمود که اواخر سؤال میشوند از آنچه اوایل سؤال میشوند و فرمود در حدیثی که خداوند قرآن را برای زمانی دون زمانی ومردمی دون مردمی قرار نداده وفرمود در حدیثی که همین که میخوانید **قل یا ایها الکافرون** بگوئید **یا ایها الکافرون** وحضرت رضا علیه السلام همینکه خوانده میشد **قل هوالله احد** میفرمود **هوالله احد** وهمینکه خوانده میشد **قل یا ایها الکافرون** میخواند **یا ایها الکافرون** و همینکه خوانده میشد **یا ایها الذین امنوا** میفرمود**لبیك اللهم لبیك** وهمه را

سرّاً میفرمود عرض میکنم که اگر او امر قرآن خطاب بهمهٔ افراد نبود این طور سنت قرار نمیدادندوخطاب بمعدومین وغیر مشافهین جایز است وحلال پیغمبر حلال است تاقیامت وحرام اوحرام است تاقیامت پس خطابات پیغمبر وهمچنین ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بهمهٔ امت است که تاقیامت هنوزباید بیایندوایشان حجت برهمهٔ مردم هستندوشاهد برآنها هستند وبر هر امتی وقومی خداوند حجتی وشاهدی قرار میدهدو پیغمبر (ص) شاهدبرهمهٔ آنها است وخود اومبلغ بجمیع اولین وآخرین است چنانچه درآیات متعدده بیان شده و در اخبار اخذ میثاق و غیرها فرموده‌اند و ذکر همهٔ آنها مفصل است و در حدیث ابن بکیر است که عرض میکند خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) جعلت فداك آیا امام میبیند مابین مشرق و مغرب را میفرماید یا بن بکیر پس چگونه حجت برما بین دو قطر آن هست وحال آنکه نمیبیند آنها را وحکم نمیکند در آنها وچگونه حجت است برقومی که از او غایب باشند وقدرت برآنها نداشته باشد وآنها قدرت بر او نداشته باشند و چگونه مؤدی از جانب خداوند و شاهد برحق میشود وحال آنکه نمیبیند آنها را وچگونه حجت برآنها میشود وحال آنکه محجوب از آنها باشد ونتواند قائم بامر پروردگار بشود در میانهٔ آنها و خداوند میفرماید **وما ارسلناك الا كافة للناس** یعنی **من على الارض** وحجت بعدازنبی (ص) قائم مقام نبی است (ص) و او است دلیل برآنها در مشاجرات آنها و او است گیرندهٔ حقوق مردم عرض میکنم حجت برما وتو امروز امام دوازدهم عجل‌الله فرجه است که قائم مقام پیغمبر است (ص) و نفس نفیس او است وخود پیغمبر است (ص) که از زبان او تبلیغ و ادا میفرماید و او شاهد ومطلع است وهمهٔ امت امروز مخاطب بخطاب او هستند و بهمه امر و نهی میفرماید و تبشیر و انذار میفرماید و بغیر این نحو

حجت برخلق تمام نمیشود و بهمین جهت است که احتمالات اصولیین در مذهب ماجاری نمیشود زیرا که ما خود را همیشه درمرأی و منظر وحضور امام (ع.) میدانیم واحتمالاتی را که میدهند از وقوع تحریف وتغییر ونسیان وغیر اینها ازآنچه موجب سلب اطمینان خودشان باین اخباری که در دست هست میدانند نفی میکنیم زیرا همهٔ این احتمالات وقتی صحیح است که ماها غایب از امام وحجت خود باشیم والعیاذ بالله گمان بکنیم که سرپرست نداریم ومطلق العنان هستیم یا اینکه خداوند کاری بدست بندگان ندارد و از ماها بندگی وعبادت نخواسته وازکار ما و کیفیت وصول احکام دینیه خودش هم بما ها خبر ندارد اگر اینطور هم فرض میکنند پس احتیاجی باجتهاد نیست دیگر چه کار بکلمهای مجتهدین و تضییقات آنها داریم واگر مردم این روزها از بندگی وعبودیت خداوند فراغت دارند چرا دیگر بندهٔ مجتهدین بشوند که اینهمه مشکلات بر آنها فراهم کنند واگر معتقدیم که ذمهٔ ما مشغول بعبودیت است وخدا شاهد بر احوال ما است و پیغمبر و امام میدانند واحکام راهم بما میرسانند پس بهمین کیفیت که رسانده اند صحیح است بر فرض اگر عیب وعلتی هم در طریق اخبار بهم رسیده با اطلاع خود شان است واز آنها پوشیده نیست دیگر چه احتیاج باجتهاد ماها است اگر میگویند علاج کار را همین اجتهاد مجتهدین قرار داده اند جواب میگوئیم دلیلشان کجا است یك آیهٔ کتاب خدا یا یك حدیث بیاورند وحال آنکه ما هفتاد آیهٔ کتاب وهزار و دویست حدیث بررد آنها داریم باری فعلاً منظورم بیان این مطالب نبود و الکلام یجرالکلام سخن اینجا بود که جمیع امت فرد فرد مخاطب بخطابات پیغمبر و امام هستند وخود پیغمبر است (۳) که امروز و بعداز این امت خود را مخاطب قرار

میدهد وخطاب و عتاب میفرماید و تکلیف میفرماید واگر ماها امروز مکلف هستیم باین کیفیت است نه بدلیل اجماع حال این مطلب را که دانستی عرض میکنم بهر کیفیت که فرض میکنند این مطلب مقدمهٔ دلیل آنها بآن ترتیب که مرتب کرده اند نمیشود زیرا گفته اند باب علم مسدود است و تکلیف هم برما ثابت است وما جواب گفتیم که باب علم مسدود نیست واگر برآنها سد شده است دلیل این نیست که بر دیگران هم سد شده باشد وحال اینکه میبینیم جمعی علما وحکما واتقیا ومحدثین اصحاب ائمه (ع.) از صدر اسلام تاکنون ادعای علم میکنند و آن کسی که باب علم بر او مسدود است حجتی ندارد بر آن کسیکه باب علم بر او مفتوح است وهیچوقت در عالم از جاهل بعلمی شنیده نمیشود که انکار عالم را نماید منتهی این است که اقرار خود آنها را میپذیریم بر نفس خودشان که میگویند علم حاصل نمیکنیم واین محمول بر این است که عیبی در مشعر بهم رسیده والا چطور میشود علمی را که خداوند فرض فرموده وانبیاء ومعلمین هم فرستاده وابلاغ هم فرموده وجمعی هم علم حاصل کرده اند و میکنند انسان علم حاصل نکند واین را تکلیف مالا یطاق بدانند باری وشاید بعداز این باز در این باب بیاناتی بشود فعلاً میگوئیم بنا بر قول شما که باب علم مسدود است پس چطور میشود که تکلیف باقی باشد واین دو مقدمه باهم ایجاب نمیشود و مانعة الجمع است یا باید باب علم مسدود نباشد یا اگر مسدود است پس دیگر تکلیف باقی نیست و امام (ع.) میفرماید **ماحجب الله علمه عن العباد فهوموضوع عنهم** یعنی آنچه علم آن محجوب از بندگان است وخداوند محجوب فرموده آنرا پس آن موضوع است و در حدیث مرفوعات است که از آنجمله چیزهائی است که نمیدانند **ولا یکلف الله نفسا الا ما اتیها** پس

خداوند علم چیزی را که نداده چطور تکلیف میفرماید واگر عسر وحرج وتکلیف مالا یطاق را در دین جایز نمیدانند همین جا باید جایز ندانند و چطور ممکن است خداوند به بندگان جاهل حکم بفرماید در حالی که علم ندارند وتحصیل آن هم مقدورشان نیست و بابش مسدود است واگر میگویند مظنه حاصل میکنیم عرض میکنم حجت پروردگار بامظنه قائم نمیشود زیرا که مظنه آن است که احتمال خلاف آن هم داده بشود و امری که انسان احتمال خلاف آنرا هم بدهد یقین جازم بآن پیدا نمیکند پس ممکن است انکار هم بکند وحق هم باا و است و انکار باعدم یقین عیبی ندارد وامر فطری است و انکار وقتی عیب است که بعداز یقین باشد چنانکه خداوند میفرماید **وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم** یعنی بعداز آنی که یقین کردند انکار نمودند ولی اگر انسان یقین ندارد ومظنه دارد یقیناً اتمام حجت براو نشده چنانچه منکرین قیامت همین طور دلیل آوردند که خداوند حکایت از آنها میفرماید **واذا قیل ان وعدالله حق والساعة لاریب فیها قلتم ماندری ما الساعة ان نظن الا ظنا وما نحن بمستیقنین** یعنی وقتی که گفته شود ساعت حق است وشکی درآن نیست میگوئید نمیدانیم ساعت چیست فقط گمانی میکنیم وما یقین نداریم واین جواب هرجا که واقعیت داشته باشد البته پذیرفته است حالا آنها دروغ گفته اند آن مطلب دیگر است ولی بدیهی است که حجت پروردگار باعلم ویقین تمام میشود نه با ظن وتخمین پس هیچوقت مظنه بجای علم کافی نیست واگر علم ویقین نیست پس جهالت است وباجهالت تکلیف باقی نمیماند پس این مقدمه شان هم بکلی باطل است واگر بر بقاء تکلیف واشتغال ذمهٔ مادلایل مثبته هست همچنانکه دلائلش پیش ماست نه پیش آنها پس باقرار خود آنها این دلیل ثابتی

است که باب علم الحمدلله مسدود نیست زیرا که تکلیف باقی است وماهم مکلف به بندگی وعبادتیم وراه علم بتکلیف راهم خداوند درهر زمان میسرفرموده واگرمیسرنبود خداوند مطالبهٔ بندگی ازماها نمیفرمود زیرا که این تکلیف باعدالت وحکمت پروردگار نمیسازد وخداوند تکلف هیچوقت به بندگان خود نمیفرماید حالا اگر برای جمعی علم حاصل نشده یابرای بعضی علم هم حاصل شده وبواسطهٔ مداومت شبهات و وسواس خورده باب آن مسدود شده است این نقصی در حکمت پروردگار نخواهد شد مثل اینکه پروردگار انسان را طوری خلقت فرموده که محتاج بنفس کشیدن است هوای آزاد راهم در همه جا قرار داده حال اگر انسانی بوسواس وشبهه نفس نکشید تامرد نقصی در حکمت نخواهد بود همچنین همه را گرسنه خلقت فرموده وطعام هم قرار داده وتشنگی داده وآب قرار داده حالا اگر کسی آب وطعام را ترك کرد ضرری بر کسی جز نفس خودش وارد نیاورده وبحثی بر حکیم نیست تورا بخدا تصور کن آیا میشود خداوند بشری را خلقت فرماید از خاك که معدن جهالتها است ومحتاج بمعلم وعلم باشند در جمیع امورشان ومعلمین هم خلقت بفرماید و بسوی مردم هم بفرستد وامر ونهی هم بفرمایند ومعذلك راه تحصیل علم را بر آنها ببندد واگر ممکن است وفردای قیامت هم همین حرف را ازما میشنوند وازما میگذرند که مادیگر حرفی دراین باب نداریم ولی اگر بدانند که خداوند سؤال خواهد کرد که **آلله اذن لکم ام علی الله تفترون** بایستی فکری برای جواب آن روز بردارند خلاصه که سخن بطول انجامید وغرض ما بطور اختصار اشاره بنقض بعضی ازدلایل آنها بود وهمین قدرها کافی است باقی ماند سخن دراینکه شاید بعض از اخوان ومطالعه کنندگان بعداز اطلاع

بر این عرایض مختصره و گنگانه از ما مطالبه کنند که طریقهٔ خود شما در اخذ احکام دینیه وخاصةً مسائل فرعیه چیست و بنای مشایخ عظام اعلی الله مقامهم برچه بوده است وآیا علم حاصل میکنید یاظن وتخمین میگوئید عرض میکنم مقصود اصلی ما بیان بدء حدوث اجتهاد وعلت آن وچگونگی سرایت آن در میانهٔ شیعه بودوخورده خورده سخن باین جا کشید ولابدیم اشاره باین مطلب هم بطور اختصار بنمائیم زیرا که تفصیلش از حدود این رسالهٔ عوامانه خارج است وبنا براین فصولی چندهم در بیان کیفیت حصول علم مینگاریم **ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم سبحانك لاعلم لنا الا ماعلمتنا انك انت العلیم الحکیم**

فصل بدانکه ریشهٔ فساد وعلة العلل این اشکال بزرگ که براصحاب ما اصولیین رضوان‌الله علیهم روی داده وباین شبهات افتاده اند همانامسامحه در معرفت اصول مذهب وسهل انگاری در استحکام مبانی اولیهٔ اسلام است واگر اساس کار را از اول محکم میکردند باین مشکلات بر نمیخوردند وتمام عیب در انجا است که آب از سرچشمه گل آلود است واگر اساس واصل را اصلاح ننمایند بالاخره حل مشکلات نخواهد شد وعلت همان است که از اول بواسطهٔ حشر باعامهٔ عمیاء وانس بکلمات آنهاو مأنوس‌شدن بشبهات آنها از تعمق در مبانی واصول اولیهٔ مذهب که اهم آنها امر توحید است باز ماندند وتمامش بفروع چسبیدند واصل را از دست دادند واین است که در این ورطه ها افتادند وحرفهاشان مانند گلی شد که برروی مهتاب بمالند که در حقیقت لایمن ولا یغنی من‌جوع است **وان هی الا کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءا حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجدالله عنده فوفیه حسابه و**

بدانکه اصل واساس جمیع امور وعلوم عالم معرفت توحید است وجمیع امور فرع این اصل اصیل است واگر این اصل درست نشده ومحکم نیست جمیع تشخیصات انسان غلط است وقابل اصلاح هم نیست مگر اینکه از اول درست ومحکم شود وهرکس توحیدش صحیح نیست ومعرفت پروردگار را باندازهٔ وسع حاصل نکرده رستگار نیست ودر حقیقت کور وکر است وگمراه است زیرا که چیزی درعالم ظاهرتر از نور یگانگی پروردگار نیست واگر کسی این را ندیده ونفهمیده سایر امور را بطریق اولی نفهمیده واگر چیزی هم میگوید لاعن شعور است مانند کسی که مبتلا بسرسام است وسید شهدا علیه السلام در مناجات خودش عرض میکند **عمیت‌عین‌لا تراك ولاتزال علیها رقیبا** یعنی کور باد چشمی که تورا نمیبیند وحال اینکه توهمیشه مراقب او هستی ای پروردگار پس آنها که میخواهند بدلیل عقل حرف بزنند واستدلال بعقل نمایند باید اول باعقل خود نور توحیدرابببینند واقرار بیگانگی‌او نمایند ودر نزد سطوع نور او خاضع وخاشع شوند زیرا عقل یگانه مشعری است که نور پروردگار را باید ادراك نماید وبندگی او را نماید که فرمودند عقل‌آن است که عبادت پروردگار واکتساب بهشت بااومیشود پس این قاعدهٔ‌کلیه را داشته باش ودر کلمات اشخاصی که ملاحظه میکنی که بعقل خود مینازند وهمه اش از عقل خود صحبت میکنند ومعذلك کلماتشان خالی از ذکر خدا ورسول است وهمه‌اش از خودشان میگویند واز خدا ورسول روایتی نمیکنند بدانکه جمیعش خرافات است واینکه دارند جهل است نه عقل وابداً قابل ملاحظه وتعمق نیست مگر اینکه گاهی ضرورتی دست دهد وحضرت صادق (ع) بدو نفر از اصحاب کلام سلمة بن کهیل وحکم بن عیینه فرمود بمشرق بروند یا

بمغرب که علم صحیح نمیابند مگر آنچه از اینجا خارج شده واشاره بسینه مقدس یادر خانهٔ خودش فرمود عرض میکنم چون فرمایش آن بزرگواران از پیغمبر وخدا ست ومطابق واقع وصحیح است وحرف دیگران از خودشان واز شیطان است . خلاصه که اولین دعوت پیغمبر صلی الله علیه وآله بامت این بود که فرمود **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** پیش از همه چیز فرمود بگوئید **لا اله الا الله** رستگار شوید ماهم امتثالاً لامره وبواسطهٔ هدایت وارشاد او اول عرض میکنیم **لا اله الا الله** خدائی نیست بجز ذات یگانهٔ بیهمتا وبی مثال پروردگار واو احدی است که غیر برای او نیست وباحدیت اوجمیع ماسوای اودر نزد او ممتنع است وپروردگاراست که باحدیت خود پرکرده ماسوارا **و لا یری فیها نور الا نوره ولا یسمع منها صوت الا صوته** پس بنا باحدیت کاملهٔ ذاتیه بینیاز از جمیع خلق است ومحتاج باحدی نیست زیرا که احتیاج از نقص است وبرای ذات احد نقص فرض نمیشود وغیری برای او نیست که آن غیرصاحب کمالی باشد که ذات احد فاقد آن کمال باشد وباین واسطه ناقص بشود پس ذات احد کامل من کل حیث است ونقص وفقدان در او نیست پس محتاج باحدی نیست پس وقتیکه محتاج نشد ظلم نخواهد کرد زیرا که ظلم ناشی از احتیاج وفقر است و پروردگار عادل است زیرا که نسبت او بجمیع چیزها علی السوی است وبچیزی نزدیکتر از چیزی نیست وپروردگارحکیم است وخلاف حکمت ولغو درکار او نیست زیرا خلاف حکمت منافی با احدیت است ولازمهٔ احدیت احاطه و علم بجمیع ماسوی است وخداوند باحدیت خود هرچیزی را علی ماهو علیه در جای خود میداند وبرحسب اقتضای هرچیز او را خلق میفرماید وظلم باو نمیفرماید چون بینیاز از همه چیز است پس هیچ چیزرا در غیر محل خود نمیگذارد ووقتی که

هرچیزی رابجای خود گذارد بروجه حکمت میشود ولغووعبث نمیشود وپروردگار ما جل جلاله قادر است وعجز در او نیست زیرا عجز از نقصان و فقدان است واینها در ذات احد راه ندارد پس بقدرت کاملهٔ خودخلقی رااز کتم عدم بوجودآورد در نهایت حکمت وبندگانی را خلقت فرمود که علت غائی وجود آنها را معرفت وبندگی خود قرار داد ووصول باین غایت عظمی را با اسبابی قرار داد که اعظم آنها وجود انبیا ورسل بود و پیغمبرانی فرستاد که طرق معرفت را باین خلق تعلیم وهدایت فرمایند وبرای آنها اوصیائی قرار داد که حفظ علوم وتعلیمات آنها را بعد از خودشان بفرمایند ونگذارند که زحمات آنها ضایع بشود واز میان برود وبرسایر خلق هم پیروی واطاعت آنها را فرض فرمود که بتوانند درسایهٔ تعلیمات انبیاء بعلت غائی ایجاد برسند ووجودشان لغووعبث نشود وبانبیا وحجج خودهم قدرت داد که از عهدهٔ انجام وظیفهٔ خودوحفظ دین پروردگار وتعلیم وتربیت وابلاغ اوامر ونواهی او برآیند وحجت خداوند را بربندگان از هر حیث تمام فرمایند وراه عذری باقی نگذارند وآنها را معصوم ومطهر قرار داد که در ابلاغ و اداء اوامر کوتاهی نکنند وسهو و نسیان وخطا نداشته باشند واین مراتب که بطور خلاصه عرض میشود همه اینها از امور بدیهیه وضروریات اسلام است که هیچ مسلمی منکر این مطالب نیست ومیدانی که در هریك از اسباب معروضه اگر نقصی باشد این نقص راجع به پروردگار میشود واثبات نقص درهریك از این مراحل منافی باعلم وقدرت پروردگار میشود پس در حکمت پروردگار وقدرت او نقصی نیست و تو اگر در جائی آثار عجز ونقص بینی بدانکه از نقص وقصور خود تو است واین را نسبت به پروردگار مده واو را از جمیع نقایص منزه ومبرا بدان

وخدای‌خودرا تشبیه بخلق مکن که مشرك‌نشوی وپیغمبران‌او را که برای ابلاغ
اوامر خود فرستاده نسبت قصور در اداء وظیفه وخلاف امر پروردگار مده
وآنها را معصوم بدان که از ضرورت دین خارج نشوی واوصیاء پیغمبر وائمهٔ
اطهار را نسبت به‌بی اطلاعی وعدم احاطه بموضوع مأموریت خودشان در
ابلاغ وهدایت خلق مده وآنها را موافق ضرورت اسلام معصوم ومطهر و
شاهد برجمیع امور بدان وآنها را از جنس خودت فرض مکن وآنها را در
جمیع مراتب قائم مقام وخلیفهٔ پیغمبر بدان زیرا که بضرورت دین ثابت شده
است که ایشان نفس پیغمبرند و اول ماخلق الله اند واشرف ماخلق الله و برای
ایشان است هرفضلی سوای ربوبیت وعالم بما کان ومایکون ومحیط بر هر چیزی
هستند ونیز متوجه باش که آنچه از ضروریات دین ومذهب برتو ثابت شده
است معنی‌آنها منظوراست نه الفاظ‌آنها ومتعمق درمعنی ونتیجهٔ‌آنها باش نه‌آنکه
قانع باشی که اقرار بلفظ‌آنها کردهٔ زیرا که باانکار نتایج آنها کانه‌هیچ اقراری
نکردهٔ ومنکرضروریات اسلام شدهٔ خلاصه که تفصیل این‌مجملات در جای‌خود
مذکور ومبرهن است و در این کتاب جای ذکرآنها نیست ولی بهمین مجملات
اگراقرار داری امیداست که اگرتعمق کردی نتیجه از آنها دست بیاید و خیال
مکن که درمیانهٔ مسلمین‌خاصه اهل‌علم کسی‌منکراین‌مطالب‌نیست زیراعرض میکنم
مطلب اقرار باین‌الفاظ نیست بلکه‌باید بمعنی آنها اقراروبقین‌نمایندونتایج این‌مطالب‌را
تصدیق‌نمایندحال آیامیگوئی خداوند احد یکتاباقدرت کامله‌توانسته است‌منظورخودرا
ازخلقت‌خلق انجام دهد یانتوانسته وآیا امر خودرا ابلاغ فرموده‌ودین‌خودراکامل
کرده یانکرده‌وآیاپیغمبرانی که‌فرستاده‌ونبوت خودراباآیات بینات وخوارق عادات
اثبات کردندمناسب این‌کار بوده اندیانبوده اندوآیا او امرونواهی پروردگاررا



ابلاغ کرده اند یانکرده اند وقصور ومسامحه کرده اند وخداوند العیاذ بالله
نتوانسته پیغمبر خوبی بفرستد که مأموریت خود را بروجه اکمل انجام
بدهد و در صورتیکه ابلاغ فرموده آیا بزبان ما ابلاغ فرموده اند وطوری
فرموده اند که ما بتوانیم بفهمیم یا نتوانیم وحال اینکه اگر اینطور باشد کانه
ابلاغی نکرده اند وزحماتشان بهدر رفته وباز این نقص هم بخداوند راجع
میشود واگر ابلاغ بطور کامل نموده اند اوصیاء توانسته اند آنها را حفظ
نمایند ونگاهداری نمایند طوری که تاقیامت هرکس‌بوجود میآید بتواند بفهمدو
عمل‌بکندوعلم‌حاصل‌بکندیانتوانسته اندواگرنتوانسته‌اند که‌بازنقص‌این‌برخداست
وبعلاوه تکلیف منقطع میشود وباخاتمیت پیغمبر (ص) منافات دارد ولازمه‌اش
این است که دیگر خداوند بندگی از بندگان نخواسته ووجود آنها را لغو
قرار داده باشد**وتعالی الله‌عن ذلك علواً** کبیراً پس آیا بعداز اقرار و
تصدیق همه این مراتب میگوئی از فرمایشات پیغمبر (ص) وائمهٔ اطهار (ص) و
کتاب خدا امروز علم حاصل میشود یا نمیشود اگر حاصل میشود که ثبت
المطلوب واگر حاصل نمیشود این اشکال از کجا است‌آیا خداوند نتوانسته
امرونهی خود را برساند یا او به پیغمبر فرموده واو نتوانسته برساند یارسانیده
وبزبان ما نبوده پس گویا نرسانیده یا میگوئی رسانیده وکوتاهی نکرده
بعداً دست حوادث آنها را محو ونابود کرده واز میان برده وائمهٔ اطهار
نتوانسته اند حفظ کنند کدام یك از اینها درست میآید یاآنکه میگوئی
خداوند مجتهدین را برای کمك خودش وکمك پیغمبر وامام وجبران مسامحهٔ
آنها العیاذ بالله قرار داده واحکام واو امرونواهی خود را تابع اجتهاد آنها
قرار داده است عرض میکنم برفرض همهٔ این محالات چرا اسباب باین ناقصی

وکمکهائی باین بی اطلاعی قرار داده است که خودشان هم اقرار دارند که ماعلم از کتاب خدا وسنت رسول حاصل نمیکنیم آیا اگر اینها را خداوند طوری قرار داده بود که علم پیدا میکردند وحکمی که میکردند ما باور میکردیم و با یقین واطمینان عمل میکردیم بهتر وکاملتر نبود وبندگی خداوند بهتر انجام نمیشد واگر بر خلاف همهٔ موازین میگوئی علم لازم نیست و مظنهٔ مجتهد کافی است عرض میکنم اگر علم و یقین درکار نیست مظنهٔ خود شخص هم کافی است و انسان بمظنهٔ خودش باز بهتر اطمینان میکند و برای مظنهٔ مجتهد چه رجحانی است خلاصه که نزدیك است از مطلب خارج شویم مقصود این بود که متذکر این مقدمات و این مبانی و اصول ضروریه بش تا ان شاءالله نلغزی واگر در آنچه عرض شد تعمق نمائی تصدیق میکنی که باب علم باین قاعده مفتوح است وباب آن اوسع از ما بین آسمان وزمین است ولازمهٔ قول بانسداد باب علم انکار علم و قدرت وحکمت و جمیع صفات کمالیهٔ پروردگار است و این قول مطلقاً مناسب شیعه و شخص موحد نیست ومناسب همان سنیان است که منتهی معرفتشان به پیغمبر (ص) با اینکه معتقدند که اشرف و اول ماخلق الله است این اندازه است که گفتند پیغمبر از دنیا رفت وما باید خودمان بعد از این کسی را معین کنیم وخلیفه وپیغمبر و قائم مقام خداوند قرار بدهیم خلاصه بعد از آنی که دانستی که ممکن نیست باب علم مسدود باشد برما است طریقهٔ تحصیل آنرا هم بطور اختصار در اینجا بگوئیم وتفصیل حواله بکتب مفصلهٔ مشایخ است اعلی الله مقامهم

فصل از جملهٔ ضروریات اسلام که شیعه وسنی و جمیع طبقات مسلمین اقرار بآن دارند این است که پیغمبر (ص) اول ماخلق الله است و اشرف آنها

وضرورت شیعه است که آل محمد صلوات الله علیهم ملحق بمقام پیغمبرند ونفس او هستند وایشان هم اول ماخلق الله اند و برای ایشان است هر فضلی سوای ربوبیت پس هیچ کمالی در هیچ مرتبهٔ از مراتب خلق نیست مگر اینکه ایشان ابتداءاً صاحب آن فضل و کمال هستند واگر در سایر خلق کمالی دیده بشود از فضل ایشان وعطای ایشان است وایشانند اصل آن وفرع آن ومأوای آن ومنتهای آن پس هر فضلی و کمالی وخیری باید بوسیلهٔ ایشان وسببیت ایشان بسایرین برسد واگر ایشان ندهند از جای دیگر خلق دسترسی بآن ندارند چنانکه خداوند میفرماید **مااتیکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا** پس در جمیع مراتب شرعیه و کونیه ووجودیه عطای او شرط است واگر عطای او نبود حتی کسوت وجود بر هیچ موجودی پوشیده نمیشد چه جای کمالات وصفات وجود ولی این مطلب هم از مسائلی است که مسلمین بصرف لفظ آن قناعت کرده اند و نفهمیده اند که اول ماخلق الله یعنی چه و تعمقی وخیالی در آن نکرده اند واگر هم کردند خیالشان بجائی نرسیده زیرا ادراك این معنی از حیز خیال و وهم وقیاسات خلقیه وعقول ایشان خارج است وادراك آن باچشم ومشعر خدائی است که اگر بکسی داده ادراك میکند واگر نداده باید تسلیم کنند برای آنها که صاحب این مشعرند و روایت از خدا ورسول میکنند واین مسائل از قبیل مسائل اصولیه نیست که از ابوحنیفه و شافعی بگیرند علم کلام وسفطه های یونانیان کشف از این حقیقت نمیکند باری این مطلب یکی از امهات مسائل است که اگرمیفهمیدند غالب مشکلاتشان حل میشد دیگر از عقب یونانیان وسنیان نمیرفتند ومسائل دین را از مأخذ خودش میگرفتند خلاصه که بظاهر این لفظ عموماً اقرار کرده اند ولی از حقیقت

آن غفلت دارند و نتایج ولوازم این اعتقاد را منکرند و منشاء غفلت از اینجا است که کلمات خدا و رسول را بمعانی حقیقیهٔ آنها که ظاهر از آنها است معنی نمیکنند و معانی مجازیه وعرضیه را حقیقت پنداشته‌اند که در عالم اعراض گاهی عرفشان بآن طور جاری است مثلاً شاید معنی اول ماخلق الله را بمعنی اولیت زمانی خیال کنند در حالی که خلق خدا منحصر بزمان نیست وعوالم بلا نهایه فوق این عالم زمان است و بعلاوه همین عالم زمان هم محدود بحدود خیالیهٔ ما نیست که اول آنرا ببینیم و آخر آنرا بفهمیم که فرض کنیم مثلاً روز اولش روز جمعه است و روز آخرش روز فلان است و روز بعد از آخر هم روز قیامت است مثل اینکه روز شنبه بعد از روز جمعه است ومحدود بیکدیگرند این طورها نیست بلکه مراد از اولیت پیغمبر (ص) وآل محمد صلوات الله علیهم یادر زبان طبیعی که فرموده‌اند اول ما خلق الله عقل است این نوع اولیت عددی یازمانی که در بادی نظر اشخاص خیال میکنند نیست ومراد اولیت رتبی است یعنی نزدیکی بخداوند آن هم نه قرب زمانی ومکانی زیرا که زمان ومکان برای خداوند نیست بلکه مراد قرب بخداوند است از حیث حکایت صفات و کمالات پروردگار مثل اینکه فرضاً میگوئیم فلان شخص اول است یافلان شاگرد اول مدرسه است مراد این نیست که اول بمدرسه آمده و دیگران بعد از او آمده‌اند این اولیت های عرضی مقصود نیست واین نوع اولیت هم برای شاگرد مدرسه جز و فضیلت نیست و ممکن است پست ترین شاگردان و نفهم ترین آنها اول بمدرسه آمده باشد ولی منظور از شاگرد اول این است که فضل و کمال ومعلوماتش بیش از سایرین است واز عهدهٔ امتحان بهتر برآمده ولو بیش از او هم جماعتی آمده باشند حال

که این مثل ساده را دانستی عرض میکنم این هم باز مثل تقریبی است و تا اندازهٔ ذهن را نزدیك میکند و اولیت پیغمبر و آل محمد علیهم السلام از این حدود بالا تر است وعرض کردم که ادراك آن بامشاعر خلقیه مطلقاً ممکن نیست زیرا مشاعر ماهر چه باشد محدود است و منتهی درجه میتواند محدودی رامثل خودش درك کند زیرا بفرمایش امام (ع) ادوات تحدید نفس خود را میکنند وآلات اشاره بنظیر خود میکنند وآلات و ادوات ومشاعر ما جمیعاً خلقی است و منتهی درجه که ادراك صحیحی هم بنماید ادراك خلق محدودی را میتواند بنماید نه نامحدود وکلیهٔ خلق خداوند نامحدود است برای اینکه خلق خدا روی هم رفته کمال خدا است و برای کمال خدا و صفت او حدی نیست چنانکه حضرت امیر (ع) در خطبهٔ خود فرمود **لیس لصفته حد محدود** پس خلق محدود بامشعر ومدرك محدود ادراك خلق بلا نهایه ونامحدود پروردگار را نمیکند وبنا بر این ادراك مقام اول ماخلق اللهی آنقدری هم که در مقام خلق ممکن باشد با این مشاعر معمولی اشخاص ممکن نیست و برای آن مشعر خاصی است که آن منحهٔ خداوند است و بعضی از خلق را قابل آن دانسته وعطا فرموده است که باز هم هرچه باشد باندازه وحد خود او است نه آن طوری که حقیقت امر است واگر مثل نزدیکتری برای ادراك اولیت ایشان خواسته باشی برای اهل علم و بصیرت عرض میکنم اولیت مطلق عالی را در افراد اگر میتوانی ملاحظه بکن که اول مایری از هر فردی او است و او است که باحدیت و اولیت و اولویت خود وجودی برای افراد باقی نگداردہ است و تفصیل این مطلب در این رساله بیموقع است خلاصه که مراد ما در این مقام نفی بعض اوهام است نه بیان کیفیت مطلب ولی بهمین اندازه که از

ترجمهٔ ظاهر لغت ظاهر میشود میگوئیم که اولیت در این مقام اولیت حقیقی است که نزدیکی به برورد گار وحکایت صفات کمالیهٔ او است وتومیدنی که آنچه از صفات کمالیهٔ ذاتیه پرورد گار بیان شده ومعتقد بآن هستیم همانا کمالاتی است که در خلق خود اظهار فرموده واگر در خلق خود اظهار آنها را نفرموده بود هیچکس بذات برورد گار احاطه نمیکرد واز کمالات وصفات او اطلاعی پیدا نمیکرد زیرا که ذات او مُدرك خلق نیست ودر کتاب مجید میفرماید **لاتدرکه الابصار وهو یدرك الابصار وهواللطیف الخبیر** پس آنچه از صفات برورد گار دانسته شده همان است که در خلق خود بروز داده وخودرا بآن صفات برای خلق خود ستوده که حق معرفت آنها هم مخصوص بخداوند است وهیچ خلقی در مقام خلقیت احصای آنرا نمیکند چنانکه خود پیغمبر (ص) که اشرف واول ماخلق الله است عرض میکند **انت کما اثنیت علی نفسك لااحصی ثناءً علیك** حال عرضم در این مقام این است که تا اندازهٔ بفضلیت ومرتبت ائمهٔ خودت علیهم السلام آشنا باشی وبعد از آنی که دانستی که تمام کمالات برورد گار وصفات او که ممکن است خلقی از خلایق اطلاع بر آن حاصل کند وعارف بآن بشود همان است که در خلق خود بروز داده پس لامحاله مقام اول واشرف خلق حکایت آن صفات وکمالات را نموده ودر حکایت صفات پرورد گار چیزی را کسر نگذارده که حکایت نکرده باشد زیرا که نزدیکتر از خلق اول که خلقی نیست وهرچه از پرورد گار بنا باشد ظاهر بشود همان است که از او وبسبب او ظاهر میشود وبرای سایر خلق راهی بسوی پرورد گار جز از راه خلق اول نیست پس تمام صفاتی که خداوند خودرا بآن صفات برای خلق خود

ستوده است اعلی درجه آن همان است که در مقام خلق اول بروز دارد پس خلق اول من کل حیث باید نمایندهٔ صفات برورد گار باشد پس صفت علم برورد گار همان است که در آن مقام بروز کرده وقدرت برورد گار همان است که از آن مقام ظاهر است وهمچنین احاطهٔ برورد گار حیوة او حکمت او وتمام صفات او همان است که در مقام خلق اول است پس ایشان آئینهٔ نمایندهٔ پرورد گارند پس علم او ایشانند قدرت او ایشانند مشیت او ایشانند چشم خدا ایشانند ودست خدا ایشانند وزبان خدا ایشانند نور خدا ایشانند حجت خدا ومبلغ ومؤدی از خداوند ایشانند وامر دین مفوض بایشان است نگاهداری وحفظ دین بایشان است ایصال وهدایت برعهدهٔ ایشان است حفظ علامات وامارات بایشان است قلوب اشخاص در دست ایشان است حالا آیا میگوئی باینکه قدرت ایشان قدرت خدا است وعلم واحاطهٔ ایشان علم واحاطهٔ خدا ست آیا توانسته اند حفظ دین را بنمایند یا آنکه دین بکلی از میان رفته واخبار ایشان در دست دروغگویان ومحرفین افتاده واز حیز اعتبار افتاده وایشان از نگاهداری آنها عاجز مانده اند همچنانکه یهود گفتند **قالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء** جای عجب است که برای شیطان قبول میکنیم که میتواند اشخاص را گمراه نماید والقاء شبهات نماید واز زبان اشخاص حرف بزند اما برای پرورد گار قبول نمیکنیم که بتواند دین خودرا بواسطهٔ حجج خودش حفظ نماید ودین خدا را به بندگان برساند طوری که بتوانند علم بآن حاصل کنند ومحتاج بمظنهٔ اشخاص نشوند وجمیع احتمالات را میدهند جز احتمال اینکه خدا هم صاحب قدرت است

ومیتواند دین خود را حفظ کند وراه علم را بر روی بندگان خودش ببندد و آنها را مهمل نگذارد وحجت خود را بآنها برساند آه آه که چقدر از مطلب دور افتاده اند وچقدر در معرفت خدای خود کوتاه آمدند وچقدر مردم را ازکار باز داشتند و در مدت هزار سال سد راه ترقی شدند شوخی نیست هزار سال متجاوز بمردم جاهل بیچارهٔ عامی بگویند راه علم بسته است و کار منحصر است بمظنهٔ مجتهد. ببین دیگر برای مردم چه میاند و چطور از رحمت پروردگار مأیوس میشوند وامیدشان از خداوند و اولیاء او قطع میشود و در جمیع احتیاجات خود رو بدشمنان خدا ورسول میکنند حتی در علوم وآداب ومعارف ومکاسب رجوع بآنها میکنند وهمه چیز را از آنها میگیرند و در جمیع امور تابع آنها میشوند وحتی قوانین زندگانی و معاش ومعاد را از روم و فرنگ میآورند وبکلی عرقی از اسلام واطمینان بخدا ورسول در دلشان نمیماند رُعب از مخالفین چطور در دلهای همه مسلمین میفتد وچگونه تسلیم بآنها میشوند واستقلال خود را در جمیع مراتب از دست میدهند وبچه اندازه مرعوب بلکه مجذوب آنها میشوند وخلاصه اینکه همه چیز خود را از دست میدهند آیا گمان میکنی اینها تقصیر کی است وعلت اینهمه برودت وکسالت وبی تعصبی مسلمین چیست همه برای این است که امید آنها را از خداوند و سادات و موالی خودشان قطع کرده اند وگمان کرده اند آقا ندارند پشتیبان ندارند امام ندارند حجت ندارند حافظ و نگاهدار ندارند یا اگر دارند و بازبان اظهار عقیده بامام منتظر میکنند قدرتی برای او فرض نمیکنند واو را دست بسته میدانند ومظلومش میخوانند و گاهی مقدسین دعا براو میکنند که خدایا هر جا هست از شر اشرار و

مخالفین حفظش کن وبیچارها نمیدانند که مخالفین امام کیانند آیا گمان میکنی مخالفین امام ودشمنان او جمعیت روم وفرنگ هستند نه والله آنها هنوز باین درجه معرفت در بارهٔ امام پیدا نکرده اند وکسی را که انسان نمیشناسد محبت وعداوتی نسبت باو ندارد اما تمام درد امام از وجود همین ما مسلمانان وبی معرفتی ما است که جمیع فضایل او را خودمان از پیغمبر روایت کرده ایم ومعذلك خود را شریك باامام قرار داده ایم بلکه او را نعوذبالله از کار معزول میدانیم وگمان میکنیم امر دین و دنیا مفوض بخودمان است که هرچه گمان کردیم عمل بکنیم وگویا اصلاً دینی در میانهٔ ما مشید نکرده اند وگویا خدا راهم به بندگی قبول نداریم و از این عرایض تعجب مکن ومگو که ما منکر خدائی خدا نشده ایم ودیگری را بندگی نمیکنیم زیرا لازم نیست انسان اسم خدا را برسر دیگری بگذارد بلکه بندگی واطاعت هرکس را که انسان نمود وحرف او را شنید وقبول کرد او را خدای خود گرفته آنهاهم که خدا راخدا میدانند کار دیگر نمیکنند جز اینکه حرف انبیاء ورسل او را میشنوند وبندگی میکنند گفته میشود که بندگی خدا را کرده اند حالا حرف دیگری راهم که انسان شنید وقبول کرد گفته میشود او را خدا گرفته است ندیدهٔ آیهٔ قرآن را که خداوند در صفت یهود میفرماید **اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله** یعنی یهود علما وزهاد خود را خدایان گرفتند از دون خداوند عالم حضرت صادق (ع) در تفسیر همین آیه میفرماید والله که نماز نکردند بر آنها و روزه نگرفتند برآنها ولکن حلالی را حرام کردند برآنها و حرامی‌را حلال کردند یهودهم متابعت کردند و در حدیث مفصلی است از حضرت عسکری

علیه السلام که چند کلمه از آن نقل میکنم میفرماید حضرت عسکری علیه السلام که سؤال کرد مردی از حضرت صادق (ع) که این جماعت یهود چیزی از کتاب خودشان نمیدانند جز آنچه از علما شان میشنوند و راه دیگر ندارند پس چطور خداوند آنها را مذمت فرموده بتقلید علما شان وقبول از آنها وآیا عوام یهود مثل عوام ما نیستند که تقلید علمای خود را میکنند پس اگر بر آنها جایز نیست از علمای خودشان بگیرند برعوام مسلمین هم نباید جایز باشد فرمودین عوام ما وعلماء ما وعوام یهود و علمای آنها فرق است از جهتی وتسویه است از جهتی اما از حیث تسویه خداوند عوام مارا هم مذمت فرموده است برای تقلید علما شان همچنانکه عوام آنها را مذمت فرموده واما از جهتی که فرق دارند اینطور نیست عرض میکند بیان بفرما برای من یابن رسول الله میفرماید عوام یهود علمای خود را بدروغ گوئی وخوردن حرام و گرفتن رشوه وتغییر احکام بواسطهٔ شفاعت اشخاص وعنایات ومصانعات شناخته بودند وتعصب شدید آنها را میدانستند که در موقع تعصب برای کسی دین خود را هم از دست میدهند وچه میکنند وچه میکنند که برای اختصار میاندازیم تا اینکه میفرماید عوام یهود بمعارف قلوب خود دانسته بودند که هر کس این کارها را که اینها میکنند بجا میآورد فاسق است وجایز نیست که تصدیق بشود درآنچه برخدا میگوید یا بر وسائط بین خدا و خلق پس باین جهت خداوند آنها را مذمت فرمود که تقلید اشخاصی را کردند که شناخته بودند که قبول از آنها وتصدیق آنها جایز نیست و نباید بآنچه او میگوید عمل کرد وواجب بود بر یهود که خودشان در امر رسول خدا نظر کنند زیرا که دلایل او واضحتر از آن بود که پنهان بماند همچنین است حال عوام امت ما هر گاه از فقهای خود فسق

ظاهر دیدند و عصبیت سخت مشاهده کردند و دیدند چطور در حطام دنیا وحرام آن فرو رفته اند وچطور کسی را که برعلیه او تعصب میکشند از میان میبرند وحال اینکه مستحق است که امر او را اصلاح نمایند و برای کسیکه تعصب میکنند برله او احسان ومحبت میکنند وحال اینکه مستحق اهانت است پس هر کس از عوام ما تقلید این نوع فقها را نمود مثل یهود است که تقلید فقهاء فسقهٔ خود را کردند واما هر کس از فقهاء نگاه دارد نفس خود را وحفظ کند دین خود را ومخالف باشد باهوای خود ومطیع باشد امر مولای خود را پس برای عوام است که تقلید او را بنمایند واین نیست مگر بعض فقهای شیعه نه همه آنها واما کسانی که مرتکب قبایح وفواحش عامه هستند پس قبول نکنید از آنها از ما چیزی را . عرض میکنم قسمت زیادی از حدیث شریف را نقل کردیم زیرا که فواید بسیار داشت ومطلب از آنجا باینجا کشید که گفتیم بندگی هر کس را که انسان نماید او را خدا گرفته است و کار این امت در اثر اعراض از خدا و رسول وائمهٔ اطهار وترك اخبار وآثار آنها واعتقاد باینکه علم از آنها حاصل نمیشود و استبداد بعقول ناقصه باینجا رسیده است که ملاحظه میکنی ومصداق آیهٔ شریفه شده اند **خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران المبین** ومنشاء تمام این بدبختیها اعراض از خداست که فرمود **ومن اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا** پس امیداست ان شاءالله بعد از این قدری بیدار وهوشیار بشویم و برما عوام است همچنانکه امام (ع) در حدیث سابق دستور فرمود که در امر خدا ورسول وائمهٔ اطهار (ع) وخاصتاً امام زمان عجل الله فرجه قدری خودمان نظر بکنیم زیرا که آثار وعلائم آنها واضحتر از آن

است که پوشیده باند و ناچار باشیم رجوع بمجتهدین نمائیم و اگر آن طور است که آنها میگویند که امروز عقل ما و مظنهٔ ما حجت است ما هم قدری عقل خود را بکار بریم و چشم خودمان را باز کنیم آنها هم که میبینی در کتب خود چندان ذکری از پیغمبر و امام نمیکنند و جمیعش صحبت از عقل و مظنه خودشان است و اگر صحبتی هم از امام (ع) بکنند نه بنحوی است که من تو معتقد هستیم چنانچه مرحوم قزوینی در نتایج در جائی که جواب بعضی از اخباریین را میدهد که استدلال بر صحت عمل بروایات صحابه مینمایند که تقریر امام (ع) بر آنها واقع شده در علم امام هم تردید میکنند و میگویند از کجا که امام (ع) علم باینها داشته باشد پس ای برادر اگر طالب مطالب خدا و رسول هستی از آنها بگیر که آنچه میگویند از خدا و رسول است

فدع عنك قول الشافعی و مالك ☼ واحمد والمروی عن کعب الاحبار
وخذ عن اناس قولهم وحدیثهم ☼ روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

باری کلام بطول مبانجامد و اختیار قلم را از دست ما میبرد و اصل عنوان این فصل این بود که پیغمبر و ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم بضرورت اسلام و مذهب اول ماخلق الله اند پس بنابراین مظهر و مبدء جمیع کمالات پروردگارند زیرا کسی از ایشان نزدیکتر بخدا نیست پس مظهر علم پروردگار ایشانند قدرت پروردگار در کف ایشان است محل ارادهٔ پروردگار ایشانند وفاعل و محرك در ملك بامر پروردگار ایشانند و امر و نهی خداوند بوسیلهٔ ایشان شده وعلت غائی وجود این خلق که بندگی خداست بوسیلهٔ ایشان باید بروز بکند حالا آیا میگوئی خود ایشان راه علم و معرفت را سد کرده اند وبسته اند یا آنکه ما از جهالت بروی خود بسته ایم وآنها هم قدرت ندارند که راه علم را برای طالبین باز کنند یا آنکه میگوئی باب علم مفتوح است و آنچه

برخلاف این گفته اند ونوشته اند برخلاف کتاب و سنت و ضرورت است هر کدام را که بر خود و بر دین خود میپسندی اختیار کن

فصل بیان دیگری برای لزوم تحصیل علم و یقین در این فصل بطور اختصار مینمائیم بعد ازآن ان شاء الله شروع به بیان طریقهٔ خودمان میکنیم و این جمله ترجمه ایست که بطور خلاصه از بعض فرمایشات مرحوم مولای بزرگوار اعلی الله مقامه که در کتاب علم الیقین فرموده اند ایراد میشود فرموده اند شکی نیست که یقین وظن وشك ووهم حالات قهریهٔ نفسانیه است که همین که حاصل شد دفع نمیشود واگر حاصل نشد نمیتوان تحصیل کرد و در حال یقین قلب ساکن و مطمئن است و در سایر حالات قهراً متزلزل است ولو اینکه در حال ظن میل بجانب یقین دارد ولی معذلك یقیناً متزلزل ومضطرب است وبهمین جهت خداوند آن را باسم شك خوانده و فرموده است **وان الذین اختلفوا فیه لفی شك منه مالهم به من علم الا اتباع الظن** پس انسان در حال اضطراب وعدم یقین برمطلب نمیداند که آیا حق است و من عندالله یا باطل است واز غیر خداست وآیا خداوند همین طور خواسته یا نخواسته وآیا محبوب خداست یامبغوض او وآیا اگر متمسك باین مظنه بشود پسندیدهٔ خداست یاسخط خدا درآن است وآیا با این مظنه مقرب خداوند میشود یا دور از درگاه او میشود واطمینان برانسان حاصل نمیشود الا اینکه دلیل قطعی بتی اقامه شود که از جانب پروردگار امر باین مظنه شده است و دلیل قطعی بتی یا کتاب خداست که مستجمع علی تأویله باشد یاسنت پیغمبر است که اختلافی در آن نباشد یادلیل عقلی است که جمیع عقول حقیت آن را بفهمند وصحت نتیجهٔ آنرا تصدیق نمایند ولابد درمیانهٔ همه عقول عقول معصومین (ع) هم هست

زیرا که بدون عقل ایشان حجیتی درعقول نیست پس هرگاه این سه دلیل برامری قائم گردید البته قلب ساکن میشود واین سه دلیل هم تخلف ازیك دیگر نخواهند کرد همچنانکه درحدیث ثقلین که مجمع علیه شیعه وسنی است بیان شده وبرچنین مظنه قلب ساکن میشود و چنین مظنه در این موقع موضوع حکم میشود عرض میکنم شرح این جملهٔ اخیراین است که موضوع حکم وخود حکم دوچیزاست واغلب این مطلب را نفهمیده‌اند وتفکیك نکرده اند فرضاًملاحظه میکنی در عدد رکعات نماز فرموده اند بهرطرف ظن تو برود بنارابرآن بگذار واین مسأله منصوص است که موضوع آنرامظنه قرار داده اند نه اینکه حکم بمظنه باشد بلکه مراد این است که مظنه دررکعات حکمش این است وحکم قطعی است وحکم غیر از موضوع حکم است یا آنکه فرضاً در موقع اشتباه قبله اذن داده باشند که بهرطرف ظن انسان برود نماز بکند اینجا باز این مظنهٔ بخصوص را موضوع حکم قرار داده اند نه اینکه حکم بمظنه جایز است وحکم باید قطعی باشد بر گردیم بفرمایش ایشان فرموده اند چنین مظنه که باین ادله معلوم شد موضوع حکم میشود وحکم در آن قطعی است وقلب در این مقام ساکن است ومیتواند این را عبادت خداوند قرار بدهد واجماع جمیع فرق ملیین قائم است که خداوند عبادت نمیشود مگر بیقین وتقرب بسوی او جسته نمیشود مگر بیقین حتی آنها که قائل بجواز عمل بظن مطلق هستند بگمان خود دلیل قطعی اقامه میکنند که استناد باین مظنه جایز است آن وقت آنرا موضوع حکم قطعی عقلی خود قرار میدهند واز اینجا دانسته میشود که خداوند عبادت نمیشود مگر بیقین وقطع باجماع همه ملیین ومظنهٔ محض مانند شك است وهیچ عاقلی متمسك بآن نمیشود وهیچ نفسی ساکن بآن

نمیشود واگر نفس انسان بیدار وطالب نجات باشد باوجود کمی ایام زندگانی قرار نمیگیرد مگر اینکه علم بنجات قطعی خود پیدا کند مسلماً هم چنانکه حضرت ابی عبدالله (ع) میفرماید که قلب در جوف انسان مضطرب است وطالب حق است تاوقتی که برسد بآن و همینکه رسید مطمئن میشود و قرار میگیرد و در این امر هیچ عاقلی شك نمیکند بلکه این امر طبیعی است که اگر انسان غیر این را بخواهد طبیعت مطاوعه نخواهد کرد وهمیشه درطلب نجات قطعی است بادلیل قطعی پس مظنه بی نیاز ازحق نمیکند مگر اینکه دلیل قطعی بر او قائم شود و دلیل قطعی کتاب خداست که خبر از رضا و غضب او میدهد زیرا که خدا داناتر است برضا وسخط خود وحکم بر او نمیکند احدی و خدا اطاعت کسی را نمیکند **لیس باما نیکم ولا امانی اهل الکتاب من یعمل سوءً یجز به الا له الحکم والیه ترجعون** پس کسی علم رضا و غضب او را ندارد مگر خود او پس اگر در کتاب خود از رضای خود خبر داد علم قطعی برضای او پیدا میکنیم واگر بسخط خود خبر داد قطع حاصل میکنیم وهمچنین هرگاه نبی امین او خبر داد بچیزی از رضا یاغضب پروردگار قطع بآن حاصل میکنیم و دیگر مخبری از رضا و سخط پروردگار غیر پیغمبر نیست واما ائمه علیهم السلام روایت از پیغمبر میفرمایند و وحی که تأسیس امر جدیدی بنماید بر ایشان نازل نمیشود و ایشان اقتدای برسول خدا میکنند وتابع او هستند وعصیان او را نمیکنند در آنچه امر فرموده **لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون** وایشان هرگاه فتوی بدهند فتوی میدهند بآنچه از علم کتاب وسنت نبی خداوند در سینه های آنها ودیعه گذارده پس اخبار ایشان هم از اسباب حدوث یقین است

وحضرت صادق (ع) فرمود که ابن شبرمه از من سؤال کرد که چه میگوئی
در قسامهٔ دم پس جواب دادم او را بآنچه پیغمبر (ص) کرده بود گفت
اگر پیغمبر (ص) این طور نکرده بود قول در آن چه میشد گفتم اما
آنچه پیغمبر (ص) کرده بود بتو خبر دادم وآنچه پیغمبر نکرده است علم بآن
ندارم و باز از مسألهٔ دیگر سؤال شد وجواب فرمود سائل عرض کرد اگر
این طور و این طور باشد قول در آن چیست فرمود ساکت باش آنچه
جواب دادم از رسول خدا بود صلی الله علیه و آله وما دیگر ارأیت نمیدانیم
و در حدیث دیگر فرمود که خداوند فرض فرمود ولایت ما را و واجب
فرمود مودت ما را قسم بخدا نمیگوئیم باهواء خودمان و عمل نمیکنیم بآراء
خودمان و نمیگوئیم جز آنچه پرودگار ما عز وجل فرموده است و از حضرت
ابی جعفر (ع) است که فرمود ای جابر اگر مابشما خبر میدادیم برأی خودمان
و هوای خودمان هر آئینه از هالکین بودیم ولکن ما حدیث میکنیم شما را
باحادیثی که جمع کرده ایم از رسول خدا همچنانکه این جماعت طلا و
نقره خود را کنز میکنند و باز از آنحضرت است که اگر ما برأی خودمان
حدیث میکردیم گمراه میشدیم همچنانکه پیشینیان گمراه شدند ولکن
حدیث میکنیم باینه از پرورندهٔ خودمان که برای نبی خودش بیان فرموده و
او برای مابیان فرموده پس دلیل قطعی کتاب است وسنت واخبار عترت طاهره
سلام الله علیهم وآنچه که عقول اجماع برآن نماید و این قسمت نیست جز در
بدیهیات که عقل حجت معصوم قطعاً در آنها است پس هر گاه یکی از این
ادله قائم شود برچیزی قلب ساکن میشود والا ساکن نمیشود و بغیر این
عبادت پروردگار نمیشود واکتساب بهشت نمیشود پس آنچه را که یکی

استدلال میکند و دیگری نقض میکند وجمیعش رأی واستحسان ونسلم ولا نسلم
است بر این امت حرام است مثل حرمت میته و دم ولحم خنزیر عرض میکنم
فوق فرمایشات آن بزرگوار بیانی نیست ووقتی که عبادت پروردگار راه
آن منحصر است بعلم و یقینی که از کتاب وسنت واخبار اهل بیت علیهم السلام
حاصل میشود باب علم بسوی آنها هم مفتوح خواهد بود نهایت این است که قوم
باب را گم کرده اند و بحجاب برخورده اند و گمان کردند باب علم
مسدود است

فصل مراد ما از علمی که در این مقام منظور است و در کتاب وسنت هم
تحصیل آن فریضه است وراه وصول بآن باز است و باب آن مسدود نیست
علوم عادیه است بنحوی که شرعاً مکلفیم وبیان آن خواهد آمد و جمیع امور جزئیهٔ
عالم را باهمین علم میدانیم واگر جاهل باشیم تعلیم میگیریم نه علم عقلی کلی و
سابقاً هم اشاره باین مطلب شد که عقل مدرك امور کلی است وکلیات عالم
باعقل ادراك میشود ومثل زدیم باثبات صانع یا احدیت پروردگار یالزوم
وجود انبیا ورسل واز این قبیل اینها اموری است که بامشاهدهٔ آثار آنها عقل
ادراك آنها را میکند واستدلال برآنها میکند وبامشاهدهٔ آثار مختلفه ممکن است
شکی یا ظنی در عقل او حاصل شود و اما امور جزئیه را عقل مستقیماً وبلا
واسطه ادراك نمیکند ومشعر آنها نفس انسان است و بامور جزئیه هم گاه
انسان علم ویقین حاصل میکند گاه مظنه وشك واین علم وظن دخلی بعلم وظن
عقلی ندارد وموضوع بحث ما احکام شرعیهٔ فرعیهٔ پیغمبر است (ص) که در کتاب
خدا وسنت پیغمبر واخبار ائمه اطهار (ع) بیان شده و بما رسیده و هیچیك از
این احکام ازامور کلیه نیست بلکه جمیعش از امور جزئیه است که محتاج باستعمال

دلیل عقلی کلی نیست واگر هم خواسته باشیم دلیل عقل را درآنها جاری نمائیم
نمیتوانیم وراه علم باین قبیل جزئیات گفتن وشنیدن است وسایر مشاعر ظاهره
مثلاً در احکام جزئیهٔ شرعیه علم وقتی حاصل میشود که پیغمبر (ص) امری
بفرماید وتو هم حاضر باشی و بشنوی یا دیگری بشنود وبتو خبر بدهد و دلیل
عقلی دیگر لازم ندارد فرضاً باید بفرماید نماز ظهر چهار رکعت است وتو
بشنوی یاخبرش بتو برسد اما بعد ازشنیدن اگر بخواهی بعقل بفهمی چرا نماز
ظهر چهار رکعت است نمیتوانی مکلف هم نیستی همچنین اگر بخواهی دلیل
عقل اقامه کنی که پیغمبر این طور فرموده نمیتوانی زیرا که دلیل عقل بر
کلیات اقامه میشود نه برجزئیات ودر امور جزئی عادی دلایل عادی کفایت
است ولو اینکه در عقل احتمال خلاف آن را بدهی واگر بخواهی بر خلاف
عادت احتمالات عقلیه ممکنه را جاری کنی جمیع مردم تورا دیوانه میخوانند
مثلاً باچشم میبینی که آفتاب طالع شده باید بگوئی روز است بااینکه در
عقل احتمال میرود که تو دیوانه هستی واین طور خیال میکنی والآن شب
است ولی عرف وعادت این احتمال را نمیدهد واگر بخواهی در وجود روز
تردید بکنی عقلاً تورا دیوانه میشمارند بااینکه خودشان هم دلیل عقلی بر
وجود روز ندارند مثلاً میگویند هندوستان موجود است برای اینکه جماعتی
دیده اند وخبر آورده اند دلیل عقلی هم بروجود هندوستان قائم نشده معذلك
عموماً یقین عادی بآن داریم یاشنیده ایم که عقیدهٔ فلاماریون این است که
زمین بر گرد آفتاب حرکت میکند ودر کتاب او هم خوانده ایم پس میگوئیم
عقیدهٔ او این است با اینکه عقل احتمال میدهد که جمعی که این روایت را
میکنند تواطؤ بردروغ کرده اند کتابی هم باسم او ساخته باشند ومنتشر کرده اند

واین احتمالات در عقل محال نیست اما عرف وعادت این احتمال را نمیدهد و
عموماً یقین دارند که عقیدهٔ او همین بوده وبحثها در آن میکنند خلاصه
مقصود این است که فرق علم عادی وعقلی را عرض کنم وامور شرعیه و
احکام فرعیه راه علم ما بسوی آنها همان دلایل عادی است منتهی این است
که قراین یقین بآن رابابد دست آورد نه اینکه از دلیل پی عقلی کلی بگردیم
زیرا دلیل عقلی برامور جزئی عادی نیست ومدار عالم هم برآن نیست حال
اگرخواستی عقیدهٔ فلاماریون یاحکیم دیگررابفهمی وعلم پیدا کنی چه میکنی
هرچه آنجا میکنی در علم باحکام پیغمبر (ص) هم همان راه را پیش میگیری
بدون فرق مثلاً اگر اهل حکمت باشی وبخواهی عقیدهٔ ابوعلی را دست
یاوری رجوع بتألیفات او میکنی ونسخ صحیحه را دست میآوری واغلب
معتقدات او را میفهمی وعمل میکنی در بعض ازمسائل هم اگر یقین بعقیدهٔ
او نکردی یاکلمات متشابهه دیدی درآنجا توقف میکنی وحکم نمیکنی ونفس
محترمی را بگمان اینکه شاید ابوعلی در این مرض اینطور معتقد بوده پس
فلان دوا را میداده تلف نمیکنی وتایقین عادی حاصل نکنی مبادرت بعلاجی
که گمان کردهٔ نمیکنی وعیناً درعلم باحکام شرعیه همین رویه را باید معمول
داشت همان طور که تا یقین نکنی کتاب ابوعلی کدام است حکم بآن نمیکنی
وهر کتاب مجهولی را نسبت باو نمیدهی یاهر مخبری ولو فاسق ودروغگو باشد
اگر روایتی از او کرد قبول نمیکنی تا قراین صحت را دست نیاوری نسبت
باحکام پیغمبر هم همان کار میکنی همانطور که در آنجا بظن وشك عمل
نمیکنی در احکام اسلام هم بظن وشك نباید عمل بکنی حال اگر میگوئی علم
عادی باحکام پیغمبر (ص) حاصل نمیشود منکر بداهت شدهٔ وچه شده است

که بسایر علوم حاصل میشود و در اینجا نمیشود چه شده است علم بقانون مزدك حاصل میشود و بقانون اسلام نمیشود و اگر میگوئی از بی علم عقلی میگردم درهیچیك حاصل نمیشود زیرا که درجزئیات عالم دلیل عقلی اقامه نمیشود واگرمیگوئی امردین است واحتیاط میکنم عرض میکنم اولاً احتیاط در این است که ترك مظنهٔ خودت رابنمائی واگرنمیتوانی علم حاصل کنی رجوع باهل علم کنی که نجات قطعی درآن است وهمه مقلدین رجوع باهل علم میکنند وثانیاً میگوئیم احتیاط مرغوب است درجائی که امکان دارد واجرای دلایل عقلیه در امور عادیه ازامکان ماخارج است چرابرای کلیین وانبیاء ممکن است ونتیجهٔ دلایل عقلی آنهاهم قطع ویقین است نه مظنه ولی تکلیف مانیست که پیغمبر بشویم بلکه وظیفه داریم که مطیع فرمان پیغمبر باشیم که با چشم ببینیم چنین کرد وعمل کنیم یا بگوش بشنویم چنین فرمود واطاعت کنیم یامخبرصادقی خبرآورد یادر کتابش نوشت که چنین فرمودو بپذیریم ودرهیچیك اینهاهم دلیل عقلی کلی لازم نیست بلی درکلیه اینکه فرضاً آیادین پیغمبر(ص)حق است یانیست دلیل عقل لازم است و بصرف گفتن جماعتی وشنیدن ازآنهانمیتوان قبول کرد وتقلید کرد ولی بعدازآنی که این کلیه را باعقل فهمیدی ویقین کردی در جزئیات احکام و فرمایشات پیغمبر (ص) بعادت معمول جاری میشوی باین جهت که شارع مقدس بهمین طور امر فرموده است وحکم شرعی است و مأخذ علم وعمل ما حکم شارع است نه عادت جاریه وعلوم عادیه موضوع حکم شارع است وطریقهٔ علم بآنهاهم معروف است بلکه طبیعی جمیع بشر است مگر اینکه کسی طبیعت را بوساوس شیطانی عادت بدهد واز اعتدال فطری منحرف نماید چنانکه از علماء اصول جمعی میگویند که مخاطبین خود پیغمبر و امام هم علم قطعی حاصل

نمیکنند و این مطالب علمی نیست و قابل نقل هم نیست وما گاهی ناگزیر میشویم و نقل میکنیم بلکه بعضشان از وسواس بجائی میرسند که مینویسند کتاب خدا وسنت رسول ابتداءاً ومستقلاً حجت نیستند وحجیت در ظن مجتهد است ومن اسم نمیبرم اگرخواسته باشی خودت بکلماتشان رجوع کن

فصل بنای شیعه بطورکلی در تصحیح اخبار یعنی در فهمیدن اینکه این اخبار واحادیثی که دردست داریم ومأخذ احکام شرعیهٔ ما است صحیح است یانیست بردو طریقه است یکی طریقهٔ قدمای اصحاب ومعاصرین ائمهٔ اطهارعلیهم السلام ومحدثین ازمتقدمین است که اصحاب مااخباریین هم تاالآن همان طریقه رااختیار کرده اند ومیگویند ومینویسند واستدلال میکنند ومعتقدند که ازاین راه علم ویقین حاصل میکنند ودیگری طریقه ایست که اصحاب ما اصولیین دارند که از آن راه ظن بصحت این اخبار پیدا میکنند وحق وانصاف این است که از هردو طریقه بیش از وهمی حاصل نمیشود وعلم ویقین در هیچکدام نیست وراه آن منحصر است بآنچه مشایخ ما اعلی الله مقامهم بیان فرموده اند و بغیرآن طریقه سکون قلب واطمینان حاصل نخواهد شد وجمیع آنچه نوشته اند اصولیین یا اخباریین با کمال دقتی که کرده اند جز اوهام وظنونی نیست وپایهٔ دین را بر روی چنین اساسی نمیتوان گذارد اما قدما بنای عملشان بر قراین خارجیه است که از مجموع قراین وامارات قطع حاصل میکردند مثل اینکه اصحاب اصول وروات را میشناختند وعصرشان نزدیك بآنها بود واز کتب واصولی که نسبتشان بصاحبان آنها قطعی بود زیاد در دست داشتند وخانوادهای آنها وشاگردان آنها هنوز در میانه بودند وکسب اطلاع بر احوال واخلاق آنها وصحت وسقم روایاتشان آسان بود ومحدثین ومشایخ

متقدمین ما بواسطهٔ قرب عهد ائمهٔ اطهار (ع) وروات از ایشان ووجود نواب امام در ایام غیبت صغری وامکان رجوع بایشان وقلت وسائط وامکان معرفت آنها وتحقیق وتفحص از حال هر یك عموماً بهمین تحقیقات قراین صحت خبر وصدور آنرا از امام (ع) دست میآوردند وعلم عادی حاصل میکردند چنانچه در شرح تنایج میفرماید که سید مرتضی میفرموده است که همه احادیث ما جز نادری از آنها متواتر است اما امروزه جمیع آن قراین از میان رفته وبرما پوشیده است ودر دست ما جز کتبی باقی نیست که بعضی از مصنفین آنها هم ضمانت صحت آنهارا کرده اند ولی تمام آن امارات وقراین که برآنها معلوم بوده برما پوشیده است وعلم قطعی که بتوان بنای دین را برآن گذارد از نفس این کتب حاصل نمیشود واحتمالات اصولیین جمیعاً بلکه اضعاف آنچه آنها میگویند در اینها جاری است وانصاف این است که حسن ظن اخباریین باین کتب وتحقیقاتی که در باب صحت اینها میکنند ولو اینکه مظنهٔ ناقصی ممکن است از آنها حاصل شود اما موجب علم نیست وتقریباً یك نوع سادگی است وانسان عاقل ومطلع بر اوضاع روزگار باین حرفها مطمئن نخواهد شد ومتواتراتی هم که سید مرتضی فرموده است امروزه ما نمیشناسیم مگر نادری از اخبار که در جمیع مسائل بکار نمیرود وبهرحال که از این راهها امروزه علمی حاصل نمیشود واحتمالات باقی است واما اصولیین طریقه دیگر پیدا کرده اند که باعلم رجال تصحیح اخبار میکنند وشهد الله این طریقهٔ هزار درجه از طریقهٔ قدما واخباریین سست تر وبی پاتر است وعجب است که تمام اطمینان اصولیین باین علم واین طریقه است وحال اینکه مطلقاً از این راه علمی

حاصل نمیشود بلی بعضی از مشاهیر رواة اخبار که در خود اخبار ذکر شده اند واسم آنها برده شده است معرفت اجمالی بحال آنها حاصل میشود واین دخلی بعلم رجال ندارد ومولای بزرگوارا علی الله مقامه در کتب اصول خود دلائل بسیار برسستی علم رجال وعدم اعتماد باین علم اقامه فرموده که ماهم دراینجا بعض از آنها را نقل میکنیم واشخاصی که غرض را کنار بگذارند وانصاف را پیشه خود نمایند تصدیق خواهند کرد ومقدمتاً عرض میکنم که اگر غرض ازاین همه زحمت در تحقیق حال رجال تحصیل مظنه است که از اول حاصل بود واگر مراد علم قطعی است که از این علم جز شکوك وشبهات چیزی حاصل نمیشود واز دلایلی که فرموده اند یکی اینکه علمای رجال ومصنفین این کتب خودشان که روات را ملاقات نکرده اند که بگوئیم شهادتشان مسموع است وتمام توثیقات وجرح وتعدیلشان اجتهادی است وفقط تتبع در حکایات وتواریخ کرده اند واظهار رأی وعقیده نموده اند واطمینانی برأی اشخاص نیست خاصتاً که عددشان بحد اجماع هم نمیرسد پس از اطلاع برآراء چند نفر مصنف کتب رجال علمی حاصل نمیشود سهل است مظنه طبیعی هم حاصل نمیشود دیگر آنکه اگر مرادشان از تعدیل فلان راوی حسن ظاهر او است از اطلاع بریك ساعت یا دو ساعت از حالات او علم بحسن ظاهر او پیدا نمیشود وحالات تمام عمر او هم که ثبت وضبط نشده ودر معرفت اشخاص انسان محتاج بمعاشرت است آن هم در مدت مدیدی وعلماء رجال ملاقات سابقین را هم نکرده اند چه جای معاشرت طولانی واز ثبت تاریخ تولد یا وفات یا تلمذ در نزد فلان هم علمی حاصل نمیشود ودیگر آنکه مینویسند اول کسیکه علم رجال را مدون کرد ابن

عقده زیدی بتری بوده وعلی بن فضال فطحی از او گرفت وهر دو ناصب
بوده اند پس چه اعتمادی بجرح وتعدیل آنها است ودیگر آنکه چنانچه میدانی
علماء ما عقاید شان مختلف بوده وهر یك مرافقین خود را تعدیل نموده اند
ومخالفین خود را تفسیق کرده اند کما اینکه آلان هم مدار علما برهمین است
وچه بسیار که عادلی را تفسیق وجرح نموده اند وفاسقی را تعدیل کرده اند
وهمه هم مرده اند ورفته اند رضوان الله علیهم وامروز از این حرفها چطور علم
قطعی حاصل میشود ودیگر آنکه علماء سابقین در معنی عدالت مختلفند وهر یك
بسلیقه وعقیدهٔ خود جرح وتعدیل کرده اند وامروز برما معلوم نیست که هر
کدامی چه نظری داشته اند ورأی آنها چه بوده وآیا موافق رأی ماهست
یانیست ودیگر آنکه اغلب رجال مذکور در کتب رجال نیستند مثلا تنها رجال
حضرت صادق (ص) را مینویسند که چهار هزار بوده اند وسایر ائمهٔ علیهم السلام
هر یك رجالی داشته اند روات از اینها ببین چقدر میشود ونمیداند عدد آنرا جز
خداوند شاید صد هزار هم بیشتر باشند در حالی که معدودی از آنها در کتب
رجال اسم برده شده اند وباقی مذکور نیستند وچه بسیار از آنها که در اسم
واسم پدر وشغل ومحل مشترك هستند البته بعضشان عادل وبعضشان فاسقند از
کجا که فاسق را بجای عادل تعدیل نکرده اند یا بالعکس وادعای حصول علم
یا ظن باین مطالب حقیقتاً ادعای علم غیب است وچه بسیار از اشخاص مذکور
در کتب رجال که مجهول ومهمل است ودیگر آنکه اختلاف خود علماء رجال
را ملاحظه کن که باخیالات واهیه درجرح وتعدیل اشخاص اجتهاد میکنند
وبایکدیگر بحث دارند وجمیعش خیالات وظنون واهیه است که بنای علم را
نمیتوان بر اینها گذارد ودیگر آنکه مراد از تعدیل وتوثیق رجال علم

بصحت وکذب خبر است آیا ممکن نیست آن کسیکه متن خبر را جعل
میکند ودروغ میبندد برامام رجال سند را هم جعل نماید واشخاص موثق
وعادل قرار بدهد البته ممکن است وبنای دروغگو برهمین است پس اگر
حدیث فی علم الله صحیح است حاجتی بعلم رجال نیست واگر دروغ است
از تحقیق رجال حرف دروغ راست نمیشود واز این راه علم بصحت حدیث
حاصل نمیشود ودیگر آنکه همانطور که تحریف وتصحیف در متن خبر
ممکن است در اسناد هم ممکن است وتحریفات متن اخبار باقراین تاحدی
ممکن است تصحیح شود ولی تحریف سند قرینه هم کمتر دارد وبعلاوه
کثرت سهو شیخ را در تهذیب که در غالب اخبار واسناد آنها سهو کرده
همه دانسته اند واکثر نوشته اند ودیگر آنکه اعتقادات اغلب اشخاص و
رجال معلوم نیست وپوشیده است ودر کتب رجال هم توضیح زیاد در
اعتقاد اشخاص نداده اند ومعرفت عدالت مربوط بدانستن اعتقاد او است و
وقتی که معلوم نیست حصول علم یا ظن بوثاقت او ممکن نیست واینکه
میگویند هر کس را کشی توثیق نموده ومتعرض ذکر اعتقاد او نیست شیعه
است قولی است ظنی وبرفرض که اینطور باشد کشی از کجا دانسته درحالی که شیعه
هم فرق مختلفه هستند ودیگر آنکه اگر علم رجال مناط در تصحیح اخبار
بود ولازم بود از طرف آل محمد علیهم السلام امر میشد باصحاب که احوال
رجال عصر خود را بنویسند زیرا که در ازمنه آتیه اطلاع بر احوال آنها
ممکن نبود وهمیشه طرف احتیاج بود واز باب اکمال دین اهتمام باین امر
لازم بود وائمه علیهم السلام این امر مهم را ترك نمیکردند که ابن عقده
زیدی وابن فضال فطحی امر دین را کامل نمایند ومی بینیم حتی یك حدیث هم

در این باب نرسیده و اینکه در بعض اخبار است که بروایت اعدل یا اوثق بگیر یا از گرفتن خبر فاسق نهی شده همه اینها در معاصرین است که اطلاع برحال آنها ممکن است و هیچ مفهوم نمیشود از آن اخبار که رجوع بعلم رجال نمائید و دیگر آنکه این علم تاریخ است و علم انساب که در عرب شایع بود و پیغمبر (ص) فرمود که این علم نفع نمیدهد بکسیکه بداند آنرا وضرر نمیرساند بکسیکه جاهل بآن باشد دیگر آنکه آنچه علمای رجال نوشته اند نه شهادت است نه روایت بجهت اینکه خود شان که شاهد نبوده اند روایت از سمع و نطق هم نیست بلکه اجتهادات و ظنونی است که نوشته اند بلکه از دیدن این عبارت که مینویسد کش ثقة جش ثقة حتی ظنی هم حاصل نمیشود زیرا که ظن هم امر طبیعی است که اگر اسباب آن جمع شد حاصل میشود و باقواعد مجعوله حاصل نمیشود و دیگر آنکه چطور بصرف مظنه کسی را تفسیق و تکفیر میکنند و در کتب مینویسند و بیچاره را مشهور آفاق میکنند بگمان اینکه فاسق است یا مجروح است و آیا در شخص مسلم حی جایز است باظنون اجتهادیه کسی را تفسیق یا تکفیر نمود در حالی که احترام میت بیشتر است یا مساوی حی است وآیا معمول است در احیاء بصرف اینکه در کاغذی نوشته باشند که فلان گفت که فلان گفته است که فلان شخص ثقه است فوراً پشت سر او نماز میکنی و او را امین مال خود قرار میدهی یاآنکه فلانکسی گفت که فلان کس خیال کرده که فلان فاسق یا کافر است فوراً معاملهٔ کفر با او میکنی البته نخواهی کرد پس بچه دلیل کتاب وسنت در بارهٔ اموات جایز میشماری آیا این کار هم از باب اکل میته است وچه خاصیت در میته ایست که سیر هم نمیکند وجز ضرر چیزی در آن نیست پس

مطلقاً در این علم فایده نیست وجمیعش ظنونی است که هر یکی از دیگری میگیرند فلان را توثیق میکنند که گمان فلان بروایت از گمان فلان بروایت از گمان فلان این بوده و نمیدانم آیا بامثال این مظنه ها پول خودت را بچنین ثقه میسپاری و اورا امین مال خود میکنی یانه خلاصه که وجوه عدیدهٔ دیگر بیان فرموده اند که اختصاراً ترك کردیم و ظاهر شد که ان کان ولا بد اگر بخواهند بنا را برمظنه بگذارند مظنهٔ اخباریین که از قراین خارجیه دست میآورند محکم تر است ولکن برای تصحیح اخبار وجوه علمیهٔ قطعیهٔ دیگر مشایخ ما اعلی‌الله مقامهم بیان فرموده اند که بطور اختصار اشاره ببعض آنها میکنیم ان شاءالله

فصل در شرح نتایج فرموده اند که برای صحت خبر معانی متعدده است که باید بدانی یك مرتبه میگویند صحیح یعنی همین حدیث بعینه لفظاً یامعنی صادر از حجت معصوم شده است و خبر صحیح معروف بین اصحاب همین است و یك مرتبه میگویند صحیح یعنی این حدیث موافق حدیث صحیح دیگری است واگرچه همین لفظ خاص یامعنی خاص صادر از حجت نشده است و این صحیح معنوی ونوعی است همچنانکه پیغمبر (ص) فرمود هرحدیثی از من بشما رسید که موافق حق است من گفته ام و هرچه از من بشما رسید که موافق حق نیست من نگفته ام و هرگز نمیگویم جز حق و فرمود زود باشد بر من دروغ ببندند همچنانکه بر سابقین بستند پس هر حدیثی از من بشما رسید که موافق کتاب خداست آن حدیث من است و آنچه مخالف کتاب خداست حدیث من نیست وحضرت ابی عبدالله (ع) فرمود هر روایتی بتو رسید از برّ یا فاجر که موافق قرآن است بگیر بآن و هر روایتی که

بتو رسید از برّ یا فاجر که مخالف قرآن است بآن مگیر وامثال این روایات بسیار است و باین کیفیت نوع صحت خبر را میتوان فهمید نه صحت صدور آنرا و از این نوع اخبار بعضشان صحیح العمل است وحال اینکه شاید صحیح الصدور هم نیست همین طور که ممکن است حدیث صحیح الصدور صحیح العمل نباشد برای اینکه معارض اقوی داشته باشد و از اقسام صحیح یکی همان است که صحت صدور آنرا از زبان امام یا دست امام بدانی که آنرا صحیح عرفی میگوئیم و صحیح دیگر داریم که صحیح شرعی است مثلاً درآنجا که مأمور هستی ازجانب شارع بطور یقین که اقرار فلا نرا قبول کنی خواه راست میگوید یا دروغ یا شهادت عدلین را بپذیری خواه راست بگویند یا دروغ یاسهو کرده باشند یاخطا یابرآنها مشتبه شده یا اینکه مأمور هستی از جانب شارع که ذبیحهٔ مسلم را حلال بدانی اعم از اینکه علم داری که تذکیه شده است یا گمان بکنی یا شك بکنی و این صحیح شرعی است خواه در متن واقع راست است یادروغ معلوم است یامشکوك یامظنون یا موهوم و تو کار باین مطالب نداری مثلا وقتی که باقرار کسی عمل میکنی در حالی که بسا باور نکردهٔ ووهم بآن داری معذلك تو عمل بوهم نمیکنی بلکه عمل تو بحکم شرعی است و این وهمی که از اقرار حاصل کردهٔ موضوع حکم است نه خود حکم وحکم یقینی آن است که بهمین وهم یاظن یا شك بگیری نه این است که عمل بوهم میکنی یا عمل بمظنه میکنی فرضاً گوشت را از بازار مسلمین گرفته و میخوری و شاید مظنون هستی که آیا تذکیه شده است یانشده معذلك عمل بمظنه نمیکنی ولی عمل بحکم شارع میکنی باید این ذبیحه را حلال بدانی مثل اینکه اگر امام (ع) فرمود هرچه

زراره گفت بگیر وعمل کن در این موقع زراره مفترض الطاعه و معصوم نشده است و از این جهت عمل بقول او نمیکنی بلکه از جهت حکم امام میکنی ولو اینکه زراره سهو بکند یا خطا بکند تو بحکم امام عمل میکنی و شرط نیست که علم بقول زراره داشته باشی که مطابق واقع است یا شك داشته باشی یا مظنه داشته باشی ولی تو بفرمایش و حکم حجت عمل میکنی و قول زراره اعم از اینکه معلوم باشد یا مظنون یا مشکوك موضوع حکم است نه خود حکم و این نکته را کاملاً محفوظ داشته باش که اغلب از این نکته غفلت دارند و میفرمایند بنای عمل جمیع مکلفین از عهد آدم تا خاتم (ص) بر این علم شرعی است لا غیر وآنچه را که دانسته شد شرعاً که حکم حجت است باید عمل کرد و تسلیم نمود اعم از اینکه موضوع آن معلوم باشد یامظنون یا موهوم هرچه باشد مربوط بما نیست ما باید بامر حجت عمل کنیم و از برای خداوند در هر چیزی حکمی است که حجتهای او میرسانند و ابلاغ برعهدهٔ آنها است بهر کیفیت که رساندند ما میگیریم و عمل ما بقول او است نه بمظنهٔ که از خبر فلان حاصل کرده ایم یا علمی که حاصل کرده ایم یا وهمی که حاصل کرده ایم مثل اینکه اگر حجت حکمی برای خربوزه بیان فرمود ماعمل بخربوزه نمیکنیم ولی عمل بحکم حجت میکنیم یا اگر فرمود آنچه فلان مجوسی گفت قبول کن ما عمل بقول مجوسی نمیکنیم ولی بفرمایش حجت گرفته ایم و نباید در این باب بحث واختلاف کنیم که آیا قول مجوسی حجت است یا نیست عرض میکنم اگر دقت نمائی در امثالی که عرض شد حقیقت مطلب را دست میآوری ومیفهمی که تمام مباحثات اصحاب در واقع زیادی است و مدار عمل دراطاعت حجت

است و آنچه او رسانیده بهر کیفیت که هست خوب است و نباید عمری صرف کرد که این اخبار آیا مظنون است یا معلوم هرچه هست حکم حجت است و خلیفه و قائم مقام او است و موضوع حکم ما است والا شبهه در این باب نیست که احتمالاتی که اصولیین میدهند از امکان خطا وسهو و فراموشی و تصحیف و تحریف و وجود اخبار مجعوله و اضعاف آنچه گفته اند وارد است و با این معالجاتی هم که میکنند اصلاح نمیشود و شرعاً هم ممنوع هستند و تحصیل مظنه هم حرام است و بعلاوه بنا بر آنچه گفتیم این مظنه ها وعلم ها که از پی آن میروند موضوع حکم است و ما عمل بموضوع نباید بکنیم بلکه عمل بحکم موضوع باید بکنیم وحکم قطعی بقی حجت علیه السلام همین است که بهمین اخبار موجوده باید گرفت و عمل کرد مثل اینکه شهادت عدلین را باید پذیرفت وهیچ شرط نیست که علم بقول عدلین پیدا کنی یاظن و ای بسا بشهادت عدلین حکم میکنیم در حالی که قطع داشته باشیم که دروغ میگویند ولی حکم شارع همین است و غیر این نیست

فصل بنای کتاب ما برتحقیق مباحث اصول و تفصیل آنها نبود ولی توضیحاتی برای بعض برادران خواستیم بدهیم از تفصیل اجتهاد و اینکه اصلاً مردم بر دو قسم نیستند بعضی مجتهد وبعضی مقلد وعوام مقلدین هم همه مخاطب باحکام پیغمبر ند و باید علم بفرمایش او پیدا کنند نهایت بعضی با سواد ند خودشان مراجعه میکنند بقیه بی سوادند مراجعه بعالم موثقی وبا تقوائی میکنند که فرمایش شارع را برآنها ترجمه نماید و مطلقاً احتیاج بمجتهد و اجتهاد وعمل بمظنهٔ مجتهد و اینکه جمعی شرکت با خدا و پیغمبر و ائمهٔ اطهار در بیان احکام نمایند نیست واین تحمیلات را خدا ورسول بر امت قرار نداده اند

خلاصه ناچار شدیم باین مناسبات بیانات مختصره هم بکنیم که برای غیر مجتهدین هم اگر سواد عربیت داشته باشند ممکن است احکام پیغمبر را بفهمند و عمل کنند و زیر بار های گران اجتهاد هم نروند وعلم هم میتوانند حاصل کنند و مظنه هم مطلقاً درکار نیست و اساساً مطلب چیز دیگر است و مربوط بمرحله علم یاظنی که میگویند نیست ومطلب این است که علم شرعی حاصل بشود و ما هم تسلیم و اطاعت نمائیم پس هرچه را که شارع مقدس موضوع علم شرعی ما قرار داده میگیریم خواه خود موضوع علمی باشد یاظنی یاوهمی هرچه باشد کار بآن نداریم و بحث در آن هم محل تکلیف نیست و در فصول سابقه اشاراتی کرده ایم و باز میگوئیم اما در صحت کتاب خدا که شك و شبهه در میان فرق مسلمین بلکه غیر مسلمین نیست و شکی نیست که حجت است ولو اینکه همین مطلب را هم بنحو غیر صحیح اثبات میکنند و اثبات تواتر برای کتاب میکنند در حالی که اینطور نیست ولی بهر حال کتاب را حجت میدانند وما هم نمیخواهیم اینجا تفصیل بدهیم گو اینکه در بارهٔ مدلول قرآن تردیدها دارند و باز اثبات مظنه میخواهند بکنند وجواب این مطلب را هم در جای خود خواهیم نوشت ولی قصد این است که قرآن را همه کس حجت میدانند اما اخبار را هم آن قسمت که بحد تواتر رسیده یا اجماع وضرورت تأیید نموده است صحبتی در الفاظ آنها ندارند باقی میماند اخبار آحاد یعنی آنها که بنقل متواتر موافق اصطلاح وقاعدهٔ که گذارده اند که در اخبار هم ذکری از آنها نیست و گوشه گردن خود شان این قبیل اخبار که یك حدیث یا دو حدیث فرضاً در فلان حکم مخصوص رسیده باشد آیا تکلیف در اینها چیست شبهه نیست که همه اصحاب اعم از آنها

که اخبار آحاد را حجت میداتند یاآنها که حجت نمیداتند عمل باین اخبار کرده اند و فتوی هم داده اند نهایت این است که عقیده بعضی این است که عمل باین قبیل اخبار ضعیفه از حیث اینکه اجماع بر صحت آنها شده باشد مانعی نیست ولی ما کار باین حرفها و جواب آنها فعلاً در این مقام نداریم میگوئیم شکی نیست که باید باین اخبار عمل کرد وعیناً دین خدا ست و قطعی است بدون شبهه زیرا خداونددر چندین آیه از کتاب امر باین فرموده یکی آیه **فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون** مفاد آیه این است که خداوند امر فرمود از هر فرقه یك نفر یا دو نفر یا بیشتر بروند جائی که عالمی در آنجا است وتعلیم بگیرند وفقیه بشوند یعنی بافهم بشوند وهمینکه بر گردند بسوی قوم خودشان بآنهاهم خبر بدهند که آنهاهم عمل کنند اگر اخبار آحاد حجت نبود ترسانیدن اینها و تعلیم نمودن اینها بی فایده بود وحکم فطرت هم همیشه از اول آدم تا بحال برهمین بوده در آیه دیگر میفرماید ان جاءکم **فاسق بنباء فتبینوا** یعنی اگر فاسقی خبری آورد تحقیق کنید مفهوم آیه این است که اگر شخص عادلی خبر آورد تحقیق لازم نیست و باقطع نظر از شبهات اصولیین میبینی که بنای تمام مردم در جمیع امور ومعاملاتشان برهمین است و باز خدا وند میفرماید **یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین** یعنی ای مؤمنین تقوی داشته باشید و با راستگویان باشید پس هر کس را که راستگو شناختی باید با او باشی واورا تکذیب نکنی وبنای خود پیغمبر (ص) برهمین بود و خداوند میفرماید **یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین** یعنی پیغمبر ایمان بخدا داشت و ایمان بمؤمنین داشت و حرف آنها را

باور میکرد باندازهٔ که منافقین گفتند **هو اذن قل اذن خیر لکم** یعنی میگفتند پیغمبر گوشی است که خداوند جواب میفرماید که گوشی خوبی است ایمان بخدا میآورد و بمؤمنین پیغمبر هر مؤمنی را ولو یك نفر بود تصدیق میفرمود واما دلیل از اخبار بسیار است چند حدیث هم نقل میکنیم در شرح نتایج است که فرمود حضرت ابو جعفر (ع) یك حدیث که از شخص راستگو بگیری بهتر است برای تواز دنیا وآنچه در او است وفرمود ابان بن تغلب روایات زیادی از من دارد آنچه برتو روایت کرد از من توهم از من روایت کن وعرض شد بآن حضرت که در مسائل محتاج میشویم از که سؤال کنیم فرمود علیك بالاسدی یعنی از ابو بصیر بگیر وفرمود اما آنچه زراره از حضرت ابی جعفر برتو روایت کند جایز نیست برتو که رد کنی و خدمت حضرت ابی الحسن علیه السلام عرض شد با که معامله کنم واز که بگیرم وقول کرا قبول کنم فرمود عمری پیش من ثقه است آنچه از من بتو رساند از طرف من رسانیده وآنچه از طرف من میگوید از من است پس بشنو واطاعت کن او را زیرا که او ثقه وامین است و حضرت ابو محمد (ع) فرمود عمری وپسر او دو ثقه هستند آنچه برسانند بتو از من از من میرسانند وآنچه از من بگویند از من گفته اند زیرا که هر دو ثقه وامین هستند انتهی و از این قبیل اخبار که تعیین علت در آنها شده است در باره هر شخص ثقه وراستگوئی هست نه اینکه منحصر بآن باشد که اسمش در حدیث برده شده و پیغمبر (ص) فرمود **المؤمن وحده جماعة والمؤمن وحده حجة** و در توقیع رفیع است که عذری نیست برای احدی از موالیان ما در تشکیك درآنچه روایت میکنند از ما ثقات

ما و در توقیع دیگر است که در حوادث واقعه رجوع کنید بروات اخبار ما که آنها حجت منند بر شما ومن حجت خدایم و باین مضمون اخبار شاید متجاوز از صد حدیث است اگرچه که میگویند سخن ما در اخبار است و شما اثبات صحت آنها را باخود اخبار میکنید زیرا وقتی که اخبار بحدی رسید که شبهه در آن نمیشود و باآیات کتاب و دلایل محکمه عقلیه موافق است قطع بآن حاصل میشود و منظور از علم شرعی که میگوئیم همین است و این تشکیکات در مقام علم شرعی که قهراً بر انسان حاصل میشود فایده ندارد پس شبهه ان شاءالله باقی نیست که عمل کردن باخبار آحاد دین خداست و تکلیف ماهم جز این نیست

فصل در تصحیح اخبار دلائل عقلیه زیاد داریم که عموماً مأخوذ از کتاب و سنت است وموجب قطع ویقین میشود برخلاف ادله قوم که جمیعش لفاظی است وقابل نقض واطمینان وسکون از آنها حاصل نمیشود منتهی درجه گاهی اسباب اسکات جاهل میشود در صورتیکه قلباً متزلزل است ودلایل ما بحمدالله چون از ماخذ گرفته شده مورث یقین است واشاره ببعض آنها بطور اجمال خواهیم کرد واز آنجمله است که بدیهی است که خداوند انسانرا مدنی الطبع خلق فرموده که تنها زندگی نمیکنند ومقدر فرموده است که اجتماع داشته باشند وهر یك قیام برفع حاجتی نمایند ومدینهٔ ایشان دایر شود وهر یك متکفل شغلی و مشغول بصنعتی باشند وهر یك را در کار خود امین قرار داده است که دیگران مطمئن باو باشند وحاجت خود را از او بگیرند و در شرع مقدس هم همین دستور است که باید هر صاحب شغل و صنعتی را امین بشمارند ومتهم ننمایند مگر اینکه خیانتی از او

صادر شود که در این وقت بدیگری رجوع میکنند وحکم فطرت هم برهمین جاری است زیرا برای دیگران ممکن نیست که بجمیع امور رسیدگی نمایند و در وسعشان نیست و از اعظم احتیاجات بشر جمع وضبط اخبار واحکام دین آنها است که جماعتی هم عمری را در این کار صرف میکنند زیرا همه مکلفین شخصاً نمیتوانند باین عمل برسند زیرا این خود شغل مستقلی است که از اشتغال بسایر حوائج انسانرا باز میدارد و تمام اوقات را باید مصروف این کار بدارد واگر همه مردم باین عمل مشغول شوند سایر امور اجتماعی معطل میماند این است که جمعی هم باین کار مشغولند وسایرین در این حاجت بخصوص رجوع بآنها میکنند مثل اینکه آنها هم برای گرفتن نان رجوع بخباز میکنند و برای گوشت بقصاب و برای امور نجاری بنجار وهکذا واگر این جماعت را امین ندانند آن وقت هر کسی شخصاً باید ازعقب این کار برود وامکان پذیر نیست این است که شرع مقدس آنها را امین شمرده و خداوند در باره این جماعت آیه نازل فرموده و آنها را قرای ظاهره خوانده است وامر باطاعت وپیروی آنها فرموده و در اخبار زیاد آنها را حجت خدا وامین خداخوانده اند وفرمود پیغمبر (ص) خدا یا خلفای مرا رحمت کن عرض کردند یارسول الله خلفاء شما کیستند فرمود آنها که حدیث مرا میرسانند و بامت من تعلیم میکنندوحضرت ابی-عبدالله (ع) فرمود **العلماء امناء** الی آخر واخبار در این معنی از احصاء خارج است واختصاراً ترك کردیم پس علماء در هر عصری امناء خداوند هستند برحلال وحرام وفرمایش پیغمبر را میرسانند پس باید وجود ایشانرا مغتنم ومحترم شمرد وآنها را امین دانست وتجسس وتفحص درکارآنها مثل سایرین نباید کرد مگراینکه از یکی ازآنها خیانتی ظاهرشود مثل اینکه

از بازار مسلمین متاع را باید بخری وحق تجسس نداری که آیا این
پارچه را از مال حلال خریده یاحرام یا این گوشت تذکیه شده یا نشده
یا این پوست تذکیه شده است یا نشده وهکذا و مأمور هستی شرعاً که
مسلمین را در عمل خودشان امین بدانی حال در این مورد هم مأمور
هستی شرعاً که فرمایش امام را از ثقهٔ امین بگیری وحق نداری در کار او
تفحص و تجسس کنی که حدیث را از کجا آوردی واز که گرفتی و
اگر بخواهی تجسس کنی نمیتوانی و کیست که بتواند در مدت هزارو دویست
سال معین کند این حدیث هر روزی در دست کی بوده وچه معامله با او
شده آیا تصحیف وتحریف شده آیا سهوی واشتباهی در آن شده است یا
نشده وتو هر وقت توانستی گوشتی را که امروز از بازار میگیری تحقیق
کنی که این گوسفند از روز تولد مال کی بوده و از کجا آورده
دزدی کرده یاخریده ودرهر دستی که گشته است چه معامله شده و بالاخره
آیا بروجه شرعی ذبح شده یانشده اگر از عهدهٔ این امور برآمدی در حالی
که هزار درجه سهل تراست از عهدهٔ آن کار هم بر میآئی واین تحقیقات
برای ما ممتنع است وعلم رجال یا مظنه های دیگر کشف حقیقت نمیکند
وعلم غیب از این ظنون پیدا نمیشود وبعلاوه نهی از ظن شده ایم وبعلاوه
این مظنه ها در موضوع است وتحقیق کردیم که موضوع هرچه باشد نقلی
نیست ما وتو از پی حکم قطعی باید بگردیم حکم قطعی این است که از
شخص ثقه امین که او را راستگو شناختیم خدا و رسول هم او را امین
شمرده اند وامر فرموده اند از او بگیرید که او حجت شما است وامین ما
است ورد براو رد برخدا است تو از او بگیروآسوده باش دیگر تو را چه

باین که این راوی از که گرفته اینها وظیفهٔ او است نه وظیفهٔ تو بر هر عالمی
است که حدیث صحیح روایت کند ومن وتو بعد از آنی که از عالم عادل
و ثقه گرفتیم تکلیف خود را ادا کرده ایم وبر هر مکلفی واجب است که از
شخص ثقه که او را بوثاقت شناخت بگیرد و این تقلید نیست بلکه در واقع
اجتهاد است که تکلیف شرعی خود را دانسته وعمل کرده گوشت را هم از
قصاب نان را هم از نانوا میگیری ومقلد آنها نیستی الا اینکه هر متاعی را از
استادش میگیری واین است تکلیف شرعی عمومی اعم از اینکه عالم باشیم یا
جاهل محدث باشیم یاغیر محدث فقیه باشیم یا غیر فقیه واین راه وسیعی است که
برما باز کرده اند حدیث امام را اگر خواستی از شخص ثقه میگیری وآسوده
میشوی وعمل میکنی ودانستی که تحقیق از حال رجال سابقین بر ما ممتنع
است بر فرض محال عدالت فلان بن فلان را که هزار سال قبل زندگی
میکرده دانستی از کجا میفهمی که در روایتش سهو نکرده و فراموش
نکرده یاخطا نکرده است بجهت اینکه او هم آدمی است مثل من وتو وقطعاً معصوم
نبوده فرضاً دانستی زراره عادل است این عدالت او را بحد عصمت نمیرساند
وجایز السهو است معذلك اگر معاصر زراره بودی واجب بود بفرمایش امام
که روایت او را بگیری واگر رد میکردی کافر میشدی الآن هم همین حکم
جاری است ومنسوخ نشده ونخواهد شد روایت را از ثقه باید بگیری ودیگر
چیزی بر عهدهٔ تو نیست و دستور همین است که خدا قرار داده وهیچ ضمن
این دستور شرط نشده که علم پیدا کنی بحرف ثقهٔ امین یا ظن پیدا کنی
علم عادی داشته باشی یا علم عقلی یا علم عادی اینها مطالبی است که دیگران
ساخته اند واین است علم شرعی قطعی وچاره هم جز این برای احدی نیست

وهیچ احتیاج برای مجتهد نیست

فصل بازمیگوئیم که عموماً اقرارداریم که پیغمبر (ص) وائمهٔ اطهار حجت من عندالله هستند ومعصوم ومطهر وعالم پاکان ومایکون سایر ملل هم درحکمت وسیاست ایشان شکی ندارند بلکه تحقیقات در حکمت و فضیلت ایشان دارند که اغلب مجتهدین ما متحمل نیستند وآثار حکمت وسیاست ایشان مشهود است آیا فرض میشود که پیغمبر (ص) مدعی باشد که خاتم انبیاء است وشرع او خاتم شرایع است وتا قیامت باید بماند تجربه حال امم سابقه را هم دارد وبر احوال واخلاق آنها مطلع است ومفاسد ادیان آنها را دانسته وعلم بآیندهٔ امت دارد واز وجود دروغگویان وعاملین باهواء وآراء واجتهادات خبر میدهد وکثرت شبهات وشکوك که از مخالطهٔ سایر ادیان بهم میرساند میداند واز معاملهٔ دشمنان بااوصیاء خودش مطلع است وخبرمیدهد وغیبت وصیّ دوازدهم وابتلای امت رابعد ازآن بزرگوار میداند حال آیا با این تفصیل ممکن است که درکتاب وسنت خودش بااین تأکید عمل بمظنه را حرام فرموده باشد وآن را از هر دروغی دروغتر خوانده باشد ومعذلك اخبار وآثار قطعیه در میانه باقی نگذارد وحجت بالغه نداشته باشد با وجود امکان وقدرتی که دارد آیا در بارهٔ حکیمی این گمان میرود چه جای اینکه پیغمبری باشد وخاتم انبیاء هم باشد اگر این طور است پس این چه حکمتی است واگرمیگوئی که این فساد از طرف امت شده است واو دین خود را ظاهر فرموده عرض میکنم این حرف در همه جا جاری نیست زیرا آن بزرگوار خاتم انبیاء است وجمیع آیندگان از عصر خودش تا قیامت امت اویند آیا باید

حجتی برای آنها باقی بگذارد وخلیفه وقائم مقامی داشته باشد که حجت بر آنها هم تمام شود یا آنکه باید دین آنها هم بدون تقصیرضایع وفاسد شود وفردای قیامت بر او حجت داشته باشند وبگویند بطور قطع از دین تو چیزی بما نرسید ونداستیم وجاهل ماندیم نهی ازعمل بمظنه هم که مخصوص بزمانی دون زمانی نیست واینکه بعض اصولیها میگویند که این نهی مخصوص بهمان زمان پیغمبر وائمه است قولی است بی دلیل که خودشان ساخته اند پس محقق است که اخبار قطعیهٔ برای اینکه حجت آیندگان باشد میبایست باشد وکسیکه خاتم انبیاء است دینی نمیگذارد که ملعبه اشخاص باشد وقطعیت صدور احکام آن معلوم نباشد واخباری باقی نمیگذارد که انواع احتمالات وشبهات بطوریکه اصولیین خیال میکنند در آنها برود وعلم بمدلول آنها حاصل نشود واحتمال سهو وخطا واشتباه درآنها برود پس بنا براین چه حجتی خداوند باقی گذارده وچطور میگویند تکلیف باقی است حقیقت این است انسان مبهوت میشود که چطور همه این محالات وجهالات را به پیغمبر خود میبندند وچطور جمعی قبول میکنند وآیا بی پاتر وبی اساس تر از این دینی ممکن است وچه فرق دارد این عقیده باعقیدهٔ عامه که میگویند پیغمبر از دنیا رفت وخلیفه معین نفرمود واختیار خلافت را بدست امت داد کهآنها تعیین کنند لازمهٔ این حرف هم البته همین است که عمل بمظنه هم بکنند برای اینکه خلیفهٔ که مردم جاهل معین کنند اوهم جاهل است وعلم ندارد وناچار از عمل بمظنه است اما شیعه که با هزار دلیل عقل قاطع نصب خلیفه را واجب میداند چطور میتوانند معتقد شود که

بعد از غیبت امام دوازدهم دیگر حجتی وخلیفهٔ لازم نیست بلکه شیعه با همان دلایل که نصب خلیفه را واجب میشمارد نصب اخبار قطعیه که بعد از غیبت امام (ع) خلیفه و حجت او باشد واجب میداند و اگر در آن مقام دلیل عقلی قطعی قائم شده است در این مقام نیز قائم است زیرا که ادلهٔ عقلیه کلی است و اختصاص هیچوقت ندارد و ترا بحق خدا قسم است اگر امروز اخبار قطعیه و آثار یقینیه از آن بزرگوار نباشد حجت خدا بر مردم کیست وچیست اگر میگوئی اجماعیات ومتواترات را داریم میگویم در همه احکام که نیست و باز حجت پروردگار ناقص میماند واگر بگویند همین اخباری که در صدور آنها و هم دلالت آنها شك دارند کفایت است عرض میکنم کفایت نیست و حجت پروردگار شکی و ظنی نیست و باید بالغه باشد و اخبار ظنیه هم مانند پیغمبر ظنی وامام ظنی است و حجت نخواهد شد پس ثابت شد که همین اخبار وآثار موجوده که از طرف حجت علیه السلام هم امر برجوع بآنها شده است اجمالاً قطعی است و اگر قطعی نباشد نمیتواند خلیفهٔ حضرت حجت باشد و امر امت منجر بفساد میگردد

فصل شکی نیست که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله خاتم انبیاء بود وشرع او تا قیامت باقی است و ایامی چند باقتضای بشریت زندگی فرمود واز دنیا رفت وآل محمد صلوات الله علیهم که خلفاء او وحافظ دین او بودند رحلت فرمودند و امام دوازدهم غیبت فرموده وهیچکس او را نمیبیند واز او نمیشنود پس یا میگوئی رفع تکلیف شده است پس از اسلام خارج میشوی یا میگوئی ما هم مکلف بدین خدا هستیم و تا قیامت باید این دین

باقی باشد پس سؤال میکنیم آیا غیر از همین کتاب خدا و سنت پیغمبر که باقی مانده است حجتی در میانه هست که هادی ما باشد وما را دعوت نماید البته نیست پس همین کتاب و سنت خلیفهٔ پیغمبر و امام خواهند بود که هر کس متمسك باینها باشد متمسك بخدا شده و هر کس اعراض از اینها نماید اعراض از خدا و ند نموده پس همچنانکه رسول خدا در حیوة خود رسول یقینی بود کتاب و سنت او هم بعد از او رسول یقینی است و همچنانکه پیغمبر (ص) معصوم بود کتاب و سنت هم باید معصوم باشند یعنی باید بحفظ خداوند محفوظ باشند والبته در هر عصری از طرف خدا و رسول عدولی را برای حفظ دین قرار میدهند که باین مضمون اخبار بسیار داریم وهمانطور که بر پیغمبر (ص) افترا بستن روا نبود وهر کس افترا میبست خداوند او را مفتضح میکرد همچنین هر کس بر کتاب و سنت افترا بندد مفتضح میشود پس البته کتاب و سنت محفوظ خواهد ماند واگر نه امت پیغمبر ودین او فاسد میشد واز میان میرفت واین مطلب منافات ندارد با اینکه میبینیم جمعی از کتاب وسنت عدول میکنند زیرا خود پیغمبر وامام هم که در میانه بودند جمعی از آنها عدول واعراض میکردند با اینکه آیات بینات و دلائل واضحهٔ آنها برهمه مبرهن بود خلاصه که اگر تجویز میشود پیغمبر وامام ظنی باشند کتاب وسنت هم ظنی میشود واگر آنجا جایز نیست اینجا هم جایز نیست پس قطعاً حق در همین کتاب وسنت است و خارج از اینها نیست زیرا چیز دیگر در دست نیست وحضرت حجت عجل الله فرجه امر فرمود که در حوادث واقعه رجوع به رواة اخبار نمائید که آنها حجت منند برشما ومن حجت خدا هستم حال اگر میگوئی این اخبار قطعی

است که مطلوب ما ثابت است و اگر میگوئی مشکوک و مظنون هستند لازمهٔ این قول این است که دین از میان رفته باشد و تکلیف از ما ساقط باشد ولازمه اش این است که حرف از اول نعوذ بالله باطل و بی پا بوده و اگر بگوئی بعض این اخبار قطعی است اما معلوم نیست این هم مثل این است که پیغمبری در میانهٔ امتی باشد اما معلوم نباشد کیست و با پیغمبری که قطعاً شخص او معلوم نباشد حجت تمام نمیشود و اگر آن بعض که میگوئی معین و معلوم است پس همان حجت است و همان خلیفهٔ خدا و رسول است و مرجع ما است و اگر باز میگوئی صدور این اخبار مظنون است عرض میکنم معلوم است کلمات ما را فراموش کردهٔ زیرا مطلب ما فوق این مطالب است ما میگوئیم خلیفه پیغمبر و امام این اخبار است و حجتی غیر از اینها در میانه نیست و رجوع بهمین ها باید کرد میخواهی علم عادی بصدور اینها حاصل بکنی میخواهی ظن ما راچه باین مطلب بما امر شده است باین کتاب و این اخبار بگیریم و علم شرعی قطعی باین امر و این دستور پیدا کرده ایم اگر بگوئی بعد از اینهمه دلائل که علم شرعی هم پیدا نکرده ام و این قدر را هم نفهمیده ام که مرجعی غیر از کتاب وسنت نیست پس روی سخن ما هم با تو نیست و اگر اینقدر علم پیدا کردهٔ که بطور کلی مرجع همین ها است پس میگیری وعمل میکنی نه از این راه که اصولیین میگویند که مظنه را حجت میدانند زیرا عمل بمظنه حرام است و این علم شرعی قطعی است حالا اگر در مقامی موضوع حکم ظنی هم شد دخل باصل حکم ندارد حکم قطعی ما از نزد خدا و رسول رجوع باین اخبار است میخواهی علم حاصل کنی میخواهی نکنی و مطلقاً التفات و بحث در این

باب تکلیف ما نیست و اگر میگوئی بنا بر این پس هر عبارتی هم که فلان پیر زال یا بدوی روایت کرد یا پشت کتاب مجهولی دیدیم که نوشته است و نسبت بامام داده است بگوییم حدیث است و عمل بکنم عرض میکنم اینطور نیست آن که دستوررجوع بهمین اخبارداده است فرموده است از شخص راوی ثقه متقی بگیرید و از فاسق نگیرید و خبر شخص مجهول را تا موازنه با موازین قطعیه نکنید نگیرید نه اینکه هرچه نسبت بآل محمد (ع‌م) داده شد باید گرفت و عمل کرد بلکه دستور همان است که از ثقهٔ امین باید بگیریم بلی این دستور را هم داریم که نوعاً آنچه نسبت بایشان بدهد کسی ما رد نمیکنیم اما عمل هم نمیکنیم اما آنچه را که شخص عالم وثقه روایت میکند و صحت او را معتقد است عذری برای احدی در شك کردن در آن هم نیست چه جای رد کردن و تفحص از طریقهٔ او هم وظیفهٔ ما نیست زیرا که عالم ثقه امین خدا ست و از امین خدا بدون چون و چرا باید گرفت و با توجه و تذکر عرایض سابقه ان شاء الله تصدیق میکنی که راه غیر این نیست

فصل شبهه نداریم که پیغمبر (ص) بشری بود که طعام میخورد و راه میرفت و بعادات و اخلاق بشر زندگی میکرد دعوت کرد ما را بسوی خدا و از او پذیرفتیم احکامی هم قرار میداد هر کس حاضر بود میشنید هر کس حاضر نبود از راه اخبار اطلاع حاصل میکرد و احکام او هیچکدام متواتر نبود بلکه اخبار آحادی بود که در عصر خودش مردم میگرفتند و عمل میکردند وهمه مردم هم شخص پیغمبر را ملاقات نمیکردند در زمان ائمهٔ اطهار هم همین طور بود مردم باخبار عمل میکردند وهمان اخبار عیناً مدون

شد و در کتابها نوشته شد وائمه علیهم السلام میدیدند ومطلع بودند وهمین کار را تقریر کردند وتأیید کردند بعداز غیبت هم حضرت حجت دستورفرمود همین اخبار را از روات آنها بگیرید وعمل کنید تقسیم اخبار را هم اینطور که از قرون متوسطه باین طرف علما تقسیم کرده اند امام تقسیم نفرموده و در اخبار ذکری از صحیح و سقیم وضعیف وقوی ومتواتر ومتضا فرو این حرفها نیست فقط دستور این است که اخبار را از شخص ثقه امین بگیرید والسلام واگر از این دستور تجاوز کنی از دستور خدا ورسول وامام تجاوز کرده واین کفر است اگر عمد بر این مطلب بکنی پس این است تکلیف شرعی قطعی لاغیر

فصل بدانکه چون خداوند خلق را مدنی الطبع خلق فرمود وناچار از اجتماع هستند هر یك را صاحب طبع خاصی قرار داد که بطابیعت خود مشغول ومتکفل کاری شود که امور مدینه منظم شود وهر کسی قیام برفع حاجتی نماید واز این جهت که صاحب طبایع مختلفه هستند نزاع وجدال واختلاف در میانهٔ آنها حاصل شد ومحتاج بحاکم شدند که رفع اختلاف نماید وحاکم باید عادل باشد که حق هرذی حقی را برساند وحکمت پروردگار و سنت او باین نحو جاری شد و نیز در حکمت واجب است که حاکم یك نفر باید باشد زیرا که دو نفر متفق نخواهند شد و باید معروف باشد پیش همه که او را بشخصه بشناسند وحسب ونسب او را بدانند وعالم و عادل و حکیم و معصوم باید باشد که عموماً با اعتقاد کامل باو رجوع کنند و مطمئن باشند وآن حاکم پیغمبر بود (ص) و بعد از او ائمهٔ اطهار بودند سلام الله علیهم و در حکمت پروردگار جایز نبود که در میانهٔ خلق مختلفة الطبایع برای

همیشه حکمی قرار نداده باشد یا داده باشد ولکن مجهول باشد یاآنکه معروف باشد اما جاهل وظالم باشد وعادل نباشد و اسباب فساد عباد و بلاد بشود و جایز نبود که نصب این حاکم باختیار مردم جاهل باشد و بگمان آنها معلوم شود زیرا که خود این اسباب نزاع میشود و حکایت منا امیر ومنکم امیر پیش میآید وحاکم برای رفع نزاع است ومن عندالله باید باشد حال این حکمت وسیاست مخصوص بزمانی دون زمانی نیست وهمیشه در ملك حکمی از جانب پروردگار لازم است حال‌آیا بعد ازپیغمبر وحجج معصومین (ص) آن حکم کیست وآیا هست یا نیست و اما حضرت حجت منتظر صلوات الله علیهم که دست ماها باو نمیرسد اگر میگوئی علمای ظاهره هستند عرض میکنم تمام حرف واختلاف بر سر آنها است وکلام در همان وجودات مقدسه است وتا وقتی که علم وتقوی وصحت عمل کسی معلوم نشود او را هنوز عالم نمیشناسیم حال اگر میگوئی امروز وبعد از این تاظهور امام محتاج بحکم وحجتی نیستیم پس باین قاعده دلیلی بر وجود امام و انبیاء هم نیست و این که بدیهی البطلان است یا باید بگوئیم امروز هم وجود حکمی واجب است یا باید بگوئیم نعوذ بالله وجود انبیاء ورسل وحجج مطلقاً واجب نیست ولازمهٔ این قول بفساد خلق است واگر بوجوب وجود حکم اقرار میکنی عرض میکنم غیر از این اخبار که در دست است امروز حکمی ظاهر نیست وغیر از اینها چیزی نیست حال میگوئی اینها صحیحند و معروف و معلوم یامظنون و مجهولند وتشخیص صحت آنها داده نمیشود اگر شق دویم را اختیار کنی لازمهٔ آن قول باین است که انبیاء و حجج هم جایز است که مجهول و غیر معروف و غیر معصوم باشند وباچنین حججی وحکامی اتمام

حجت پروردگار نمیشود و اگر این اخبار صحیح باشند رجوع بآنها ممکن است و باهمینها حجت تمام میشود و هکذا جایز هم نیست که بعضی از اینها صحیح باشد اما غیر معلوم باشد که هر کسی بگمان خود بعضی را اختیار کند و بر یك دیگر حمله کنند و نزاع و اختلاف نمایند و یکدیگر را لعن و تکفیر نمایند هیچ یك اینها از حکمت نیست و واجب است در حکمت که امروز اخبار صحیحهٔ معلومة الصحة که عیناً معروف و مجمع علیها باشد در میانه باشد و در واقع حکم از جانب پروردگار باشد و اگر باز هم اختلافی میشود اسباب آن اختلاف را خداوند فراهم نکرده باشد و حجت از جانب او تمام باشد و اگر باز قانع نمیشوی و با همه این دلایل میگوئی که تمام اینها منقوض است و ما عیاناً میبینیم که این اخبار معلومة ـ الصحه نیست و هز از احتمال در آنها میرود و اگر باین طور بود که میگوئی اینهمه اختلاف بین علماء پیدا نمیشد عرض میکنم جواب این سؤال خالی از احتیاط نیست و اگر عربی مینوشتیم همانطور که مشایخ ما (ع.ا) نوشته‌اند و فارسی نمیکردیم آسانتر بود ولی چاره نیست حالا که متصدی این بیان شدیم باید بنویسیم و همین جا است که قلم وقتیکه رسید سر میشکند ولکن میگوئیم **لاحول ولا قوة الا بالله و سیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم** ما هم سؤال میکنیم آیا پیغمبر (ص) بعد از خود خلیفه نصب فرمود و حکمی معین نمود یا ننمود همانطور که آنها گفتند و آیا معرفی اورا بطوری که شبهه باقی نماند فرمود یا نفرمود و بهمانطور که معین فرمود آیا صحیح بود و معلوم یا مظنون هر کدام را میخواهی اختیار کن اگر میگوئی از طرف پیغمبر (ص) قصوری نشد و نصب حجت نمود و معرفی فرمود و با کمال وضوح

ابلاغ فرمود میگویم پس چرا اختلاف کردند چرا منکر شدند چرا شك کردند چرا اعراض کردند هر چه تو آنجا میگوئی من هم اینجا میگویم و سخن را کوتاه میکنم ولی همه کس بدانند که پیغمبر خدا (ص) و حجج معصومین (ع) کوتاهی در ابلاغ بیان و تو نفرموده اند و حضرت حجت عجل الله فرجه ما را مهمل نگذارده و رعایت ما را ترك نکرده و در زمان غیبت خود اخبار صحیحه قطعیه مجمع علیها که حجت قاطعهٔ پروردگارند و عذر هر صاحب عذری را قطع میکنند و علم بآنها حاصل میشود برای همه در میانهٔ ما باقی گذارده اند و این فسادها و اختلافات که میبینی شهدالله از جانب آنها نیست و لکن امر باینطورها جاری شده که مشاهده میکنی

فصل اگرچه کلام ما در این مراتب بطول انجامیده ولی چاره نداریم بیانی را که متصدی شدیم بنحو اجمال هم که باشد تمام نمائیم و تمامیت عرایض سابقه بذکر مجملی از دلیل تسدید است که از مختصات بیانات مشایخ ما است (اع.ا) و مخصوصاً بیانات مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه و در کتب سایر علماء سلف و خلف هرچه تفحص کنی این نوع بیان و استدلال را نمیبینی و ظاهر این است که نمیدانسته اند و حقیقت امر این است که بغیر این دلیل محکم هیچ امری در دنیا ثابت نمیشود و اطمینان و سکون قلب بغیر این دلیل حاصل نمیشود و اگر بخواهیم در این باب تفصیل بدهیم لازمه اش نوشتن یك کتاب مستقل است ولی اینجا هم برای تمامیت بیان باجمال و اشاره میگذرانیم و همان بیانی را که در شرح نتایج اختیار فرموده اند خلاصه خواهیم کرد و شاید در مقامی اقتضا نماید و فرمایش

ایشانرا بدون اینکه اخلال بمعنی بشود کم وزیاد نمائیم ٠ فرموده‌اند
چون خداوند عالم جل شانه این خلق را طوری خلق کرده
است که ممکن نیست بدون ناموسی زندگی کنند که ما مسلمین
آنرا شریعت میگوئیم دیگران قانون میگویند وهر کسی باسمی میخواند
بهر حال باید قاعده وحسابی و ترتیبی در کار باشد واین ناموس باید از
جانب پروردگار و وضع او باشد نه وضع مردم جاهل که احاطه باطراف
امور و صلاح وفساد خودشان ومقتضیات وقت وزمان ندارند وهمینطور
که میبینی عادتشان جاری شده بعد ازآنی که نوامیس الهیه را ازدست
داده اند و گم کرده‌اند جماعتی جمع میشوند وعقلهای خود را سرهم میکنند
وقوانینی میگذارند و باز هم مطمئن نمیشوند و نمیدانند بعد از تبادل افکار
که آیا این قانون خوب شد یانشد واسباب صلاح است یافساد قانونشان را
بزور در معرض آزمایش وتجربه میگذارند و اجباراً مردم را وادار میکنند
باین قانون عمل کنند آن وقت مینشینند وتماشا میکنند که این قانون چه
تاثیری در جامعه میکند آیا صلاحشان است یا نیست مدتی نمیگذرد که
بعضی ازعیوب آنرا میفهمند هزاران عیبهای دیگرش راهم نمیفهمند باز باخیال
خودشان وصلاح وفسادی که باعقل ناقص میفهمند این قانون راتغییر میدهند
در این میانه هزاران نفوس تلف میشود ملیونها مال مردم بباد میرود باک
ندارند قانونرا عوض میکنند باز مشغول آزمایش میشوند وهکذا ودایم باین
طور زندگی میکنند ومفاسد آن هم که مشهود استومحتاج بتوضیح ما نیست
وهمین است آن تمدنی که امروز دارند و همه دنیا را گلوگیر کرده و
باوجود این ما هم لاعن شعور قانون خدا داده خود را ترك کرده میخواهیم

از عقب آنها دواسبه بتازیم بهر حال فعلا در دنیای متمدن وملل راقیه عمل
براین است و نمیدانم در ممالك اسلامی هم همین رویه وطریقه را اختیار کرده‌اند
واینها هم باخداویغمبرشرکت کرده اند یانکرده اند فعلا کار باین مطالب
نداریم واینها خارج از فرمایش ایشان است مقصود ایشان این بود که این
ناموس باید از وضع خداوند باشد وچون همه مردم قابل تلقی وشنیدن آن
اوامر و نواهی و نوامیس نبودند خداوند نفوس زکیه را از میان خلق برای
این عمل اختیار فرموده که آنها انبیاء ورسل هستند که شأن ایشان است که
از خدا بگیرند وبخلق برسانند وچون خداوند کج طبعی واغراض مختلفه این
خلق را میدانست و دشمنی ونفاق اینها را میدانستولوازم دیگر بشریت را
که در آنها گذارده بود میدانست که همه آنها فراموش کار وخطا
کار وجاهل هستند وحفظ دین وناموس را بصرف اینکه بآنها یك مرتبه
ابلاغ بشود نمیتوانند بکنند و ناموس را از دست میدهند در حکمت خودش
واجب قرار داد که در هر عصری از آن نفوس زکیه اقلاً یك نفر در
میان خلق باشد که این ناموس را از تغییر وتبدیل حفظ نماید و نگذارد
مندرس شود و ازمیان برود واز تلبیس شیاطین ومنتحلین ودروغهای دروغ
گویان و شاخ و برگها وپیرایه‌ها که هر کسی بغرض خودش خاصی
براین ناموس میبندد حفظ نماید و لابد باید آن کسیکه موکل براین امر
عظیم واداره امر دین از جانب پروردگار میشود شاهد ومطلع باشد و
بجمیع اطراف وجوانب این ناموس وظاهرو باطن وجمیع اعماق آن احاطه وعلم
داشته باشد وجمیع تغییرات و تبدیلات و فسادهای ممکنه و محتمله را بداند
تا اینکه قادر بر اصلاح آن باشد نه اینکه مثل من وتو در گوشه خانه

خود نشسته باشد وسیگاری زیر لب داشته باشد اگر احیاناً امر منکری را شنید پیدا شده و کسی را دید که از او میشنود و جرأت حرف زدن باو داشته باشد کلمه را بگوید والا بکلی ساکت باشد اگر امر باین منوال بود ای برادر بکلی امر دین فاسد شده بود و اثری از دین و ناموس باقی نمانده بود چقدر جماعتی از مطلب دورند که گمان کنند حفظ دین و بقاء شرع مبین تا الآن بواسطه این علمای ظاهره بوده است با این معلومات ناقصه محدوده واغراض مختلفه و آراء متشتة ومشاغل متکثره و ابتلای با مورد نیویه که هر یك داشته اند ودارند و هر یکی مشغول بدنیا و درد بی درمان خود هستند منتهی اینکه گاهی هم مراجعه ببعض احکام دین میکنند وچقدر از آنرا میفهمند و از آن قدری که فهمیدند واظهار هم توانستند بکنند چقدرش را از آنها میشنوند و اطاعت میکنند گو اینکه منکر نیستیم که البته در میانهٔ اینها جماعتی از اسباب وایدی حضرت حجت عجل الله فرجه بوده اند وبعد ازاین هم باشند وباندازهٔ مأموریت خود گوشه از خدمتی را هم انجام بدهند ولی مطلب ما فوق این مطالب است وحفظ دین اساساً بوسیلهٔ این جماعت نیست بلکه حفظ دین بوسیلهٔ کسی است که شاهد و مطلع بر جمیع جهات و اطراف آن باشد و هیچ چیز از امر آسمان و زمین بر او پوشیده نباشد وقادر وقوی باشد وهیچ امری از ارادهٔ او خارج نباشد تا بتواند اگر چیزی بر دین زیاد شد کم کند آنرا واگر کم کردند کامل نماید وبتواند امر خود را بهر کیفیت که بخواهد اظهار نماید وبهمه خلق اعلام کند تا وقتیکه دین خدا کامل باشد و کفار عاجز از تخریب آن باشند پس باید امین پروردگار باشد بروحی او وامر و نهی او و در جمیع ذرات موجودات

حاکم ومطاع باشد واگر غیر این بود شرایع وسنن بکلی فاسد میشد و تمام خلق فاسد میشدند بلکه تمام خلقت لغو میشد و از میان میرفت پس باین جهت قیم وحافظ از برای دین در هر عصری واجب است وپیغمبر (ص) فرمود در هر خلفی از امت من عدلی از اهل بیت من هست که نفی میکند از دین تحریف غالین وانتحال مبطلین وتأویل جهال را حالا آیا گمان میکنی این عدلی را که پیغمبر (ص) میفرماید این ازامثال علمای ظاهره است است که علم بهمه چیز نداشته باشد واز این اخبار و آثاری که در میانهٔ ما گذارده اند وآنها را حجت برما قرار داده اند خبر ندارد واز این احتمالات که اصولیین میگویند بکلی بی اطلاع است و قدرت بر اصلاح آنها هم ندارد و خدا و رسول هم برای همین آن عدل را گذارده اند که در تمام مشرق و مغرب دین را از زیاده و نقصان حفظ نماید اگر امر دین باین سستی بود که اصولیین فکر کردند که باید با اجتهاد خودشان نواقص آنرا درست کنند پس وای براین دین و با اینهمه اختلافی که خودشان انداختند از کجا میدانستیم حرف کدام یك را بپذیریم و اطمینان بقول کدام یك بکنیم کتاب و سنت هم که بقول آنها ظنی است پس میزان یقینی هم که در دست نبود وحال اینکه ما میگوئیم آن حافظی که ازجانب خداست دین را از همین اختلافات باید حفظ نماید پس بدا بحال آن مسلمان که بر این اساس دین داری میکند باری حضرت امیر (ع) در خطبه خودش فرمود بار خدایا لابد است برای زمین تو از حجتی برای تو برخلقت که آنها را هدایت بکند بسوی دین تو وعلم تو را بآنها بیاموزد تا اینکه باطل نشود حجت تو و گمراه نشوند تابعین اولیاء تو بعد از آن که هدایت کردی آنها را

یا اینکه ظاهر است و مطاع نیست و یا آنکه پنهان است و انتظار امر را دارد و اگر در حال هدنه شخص او از مردم غایب است علم و آداب او در قلوب مؤمنین منتشر است و آنها عمل میکنند بآن علوم و آداب و حضرت علی بن الحسین علیهما السلام فرمود در حدیثی که خالی نمیماند زمین از وقتیکه خداوند آدم راخلق کرده است از حجتی برای خدا که یاظاهر است ومشهور یاغایب است ومستور وهیچوقت خالی نمیماند تاقیام ساعت از حجتی برای خدا و اگر غیر این بود خداوند عبادت کرده نمیشد وعرض شد بحضرت صادق (ع.ا) در حدیثی که چگونه منتفع میشوند مردم از حجت غایب مستور فرمود همانطور که منتفع میشوند از آفتاب وقتی که بپوشاند آنرا ابرو فرمود حضرت ابوجعفر (ع.ا) درقول خدای تعالی **انما انت منذر و لکل قوم هاد** منذر رسول خداست (ص) وعلی هادی است ودر هر زمانی از ما امامی است که هدایت میکند بسوی آنچه که پیغمبر (ص) آورده است وفرمود ابوعبدالله (ع.ا) خداوند وا نمیگذارد زمین را مگر اینکه در آن عالمی است که میداند زیاده و نقصان را پس همین که مؤمنین چیزی را زیاد کردند برمیگرداند وهر گاه کم کردند کامل میکند برای آنها آنگاه فرمود این را کاملاً بگیرید واگر غیر این بود امر برمؤمنین مشتبه میشد وبین حق و باطل فرق گذارده نمیشد و فرمود جبرئیل نازل شد بر پیغمبر ( ) واز خداوند خبر میداد که ای محمد ترك نمیکنم زمین را مگر اینکه در او عالمی است که میشناسد طاعت مرا وهدایت مرا وسبب نجات است در میانهٔ قبض نبی تا خروج نبی دیگر

و ترك نمیکنم شیطانرا که گمراه بکند مردم را و در زمین حجتی نباشد و داعی بخدا وند نباشد و هادی نداشته باشند که عارف بامر من باشد ومن حکم کردم برای هرقومی هادئی که هدایت میکنم بسبب او سعداء تمندانرا و حجت من است بر اشقیاء عرض میکنم از این قبیل اخبار از حد تواتر خارج است بلکه اخباریکه استدلال از آنها بر این امر بزرگ ممکن است از حد احصای ما خارج است واختصاراً باین چند حدیث اکتفا کردیم ومطلب این است که خداوند از برای دین و ناموس خود حافظ قرار داده و حافظ باید شاهد و مطلع و قادر باشد و ازمّه امور و قلوب را در دست داشته باشد و مثل کشتیبان که سکان کشتی را در دست دارد و اجرای سفینه مینماید کشتی این ملك را نگاه بدارد و سیر بدهد واگر با چشم انصاف نظر کنی میفهمی این مطلب را و عبرت بگیر که معنی این اخبار چه چیز است و اگر برای خداوند در هر زمان حجتی است که شاهد و مطلع برجمیع امور است و از جانب پروردگار قادر بزرگ مأمور بحفظ دین است وباید دین را از شرّ دروغگویان ومغیرین ومبدلین حفظ نماید پس چه مانع برای او است که دین را از همهٔ این حوادث که تو فرض میکنی حفظ فرماید وچه دلیل بالاتراز مشاهده وعیان که تاالآن حفظ فرموده است وچون حجج معصومین صلوات الله علیهم همین مطلب را میدانسته اند و تمام امر در دست خودشان بوده است بما وتو امرفرموده اند که بهمین اخباریکه در میانهٔ ما گذارده اند رجوع کنیم وحضرت حجت فرموده است در حوادث واقعه بروات اخبار ما رجوع کنید وامام (ع.م) بچیزی که احتمال صدق و کذب در او میرود احتجاج بر خلق نمیفرماید پس رجوع ما دراین جزء زمان به

روات اخبار رجوع بائمهٔ اطهار است وبا کمال اطمینان رجوع خواهیم کرد وخود را از همه چیز محفوظ وایمن میدانیم زیرا که در مرأی و مسمع خداوند وحجت او هستیم و او شاهد ومطلع است ونمیگذارد شیطان ما را گمراه نماید وقدرت شیطان بر گمراهی بیش از قدرت حجتهای خداوند بر هدایت این خلق نیست پس نباید از کسی ترسید وباید از خداوند ترسید واطمینان باو باید داشت پس اگر از این راه داخل شدی که ما داخل شدیم میبینی که این اخبار ما محفوظ است بعین الله و این احتمالات در آنها راهبر نیست وامام حافظ قادر است که از سهو وخطا و دروغ و تصحیف وتحریف وتغییر حفظ فرماید واین امر وظیفه وتکلیف امام و حجت است نه رعیت جاهل وضعیف ای بندهٔ خدا بما وتو امر فرموده اند رجوع به روات اخبار وامناء وثقات نمائیم واعتماد برآنها داشته باشیم تو با جهل وعجزی که داری بخواهی منصب امامت را جلو بگیری نمیتوانی وچون نتوانستند حرف درست کردند که این اخبار مظنون الصدور و مظنون الدلاله است چرا نگفتند که ما نتوانستیم بفهمیم وعلم حاصل نکردیم دلالت آنها را نفهمیدیم ومردم را آسوده نکردند که از پی کار خود بروند وراه چارهٔ خود را بجویند وچرا این تکلف بی جا را که تکلیفشان نبود نمودند چه اجباری دارد انسان باین تکلفات وچرا باید عمل برأی واجتهاد وعقل خود نماید مثل اینکه خداوند ما را برای مطلبی ایجاد نکرده پیغمبری هم نفرستاده حجتی هم قرار نداده اینکه منتهای بی انصافی است خلاصه اینکه برای هر کسی تکلیفی است وحفظ دین از هر تغییری و شر هر ذی شری وظیفهٔ امام وحجت است نه وظیفهٔ ما وتو که عاجز وجاهل

وبی اطلاعیم ومرحوم مولای بزرگوار اعلی الله مقامه مثل میزنند در این مقام ومیفرماید امر شما با امام خودتان شبیه باین است که جمعی در کشتی باشند وکشتیبان بآنها بگوید شما هر یك مشغول کار وعبادت خودتان باشید من تدبیر کشتی را میکنم وشما را میرسانم وجماعت باوجود جهل باین صنعت بگویند تدبیر کشتی را خودمان میکنیم وهر یك دست از شغل و عبادت خود بردارند وبامر کشتی بپردازند کشتیبان هم آنها را خذلان نماید ودست از کارخود بردارد این بدبختان هم که تدبیر کشتیبانی نمیدانند از کار خود مانده اند کشتی را هم نتوانستند ببرند امواج دریا وطوفان هم از هر طرف بآنها رو آورد وغرق شدند و در واقع وحقیقت این مثلی است که عین ممثل است پس از این بیان و این اخبار ظاهر شد که این اخبار ما روی هم رفته صحیح است ومحفوظ است ومعلوم الصحه است وامام (ع‍) بهمین طور پسندیده وتقریر فرموده وباعتماد بر امام باید بهمین ها عمل کرد و این است سرّ امر ائمهٔ (ع‍) بعمل کردن باین اخبار واگر این احتمالات را امام (ع‍) صحیح میدانست امر بعمل باین اخبار نمیفرمود پس باین جهت صحیح العمل است پس بنا بر این جای تردید و تزلزل نیست وبا کمال اطمینان باید بهمین اخبار گرفت و این خیالات را بخود راه نداد و اگر بگوئی که همهٔ این اخبار و آیات و دلایل که میگوئید برخلاف وجدان وعیان است وما میبینیم که در این اخبار موجوده غلطها و تصحیفها وتغییرها و مجعولات زیاد است و در اعصار خود ائمه علیهم السلام دروغها میبستند وبعد از ایشان هم کوتاهی نکرده اند واخباری هم باین مضمون از پیغمبر وآل محمد (ص) وارد شده است که دروغگویان زیاد شده اند پس چطور

این اخبار محفوظ است وچه معنی دارد این بیانات عرض میکنم در این مقام هم دو جواب فرموده اند یکی بر سبیل ظاهر ومدارا ودیگری بیان حق وواقع اول اینکه صحیح است همهٔ این مراتب بجا است و برای هر کدام هم حکمی معین کرده اند که بآن هم علم حاصل میکنیم ومعالجاتی در اخبار برای این قبیل چیزها قرار داده اند که در آن موارد عمل میکنیم فرضاً اگر امام (ع‌م) بتو دستور بدهد که فردا هزار نفر نزد تو میآیند وهر کدام خبری میآورند و برای خبر هر کدامی عیبی بشمارد ویك نفر یا چند نفر را استثنا فرماید و بفرماید بخبر او بگیر وعمل کن تو البته طبق دستور همان کار خواهی کرد و دیگر موقع بحثی هم نیست که بگوئی بخبر فلان که میگیرم ازاین جهت است که مظنه بحرف او حاصل کرده ام یا نکرده ام یاخبر او ارجح است یا خبر او اقوی است یا فلان کس اورا موثق دانسته هیچیك از این حرفها مورد ندارد بلکه حکم امام است که از فلان بگیر واز فلان مگیر مثل اینکه فرمود از ثقه بگیر واز فاسق مگیر تو هم عمل میکنی تورا چه باین کار که خودت هم اجتهاد بکنی که بخبر فلان از این بابت میگیرم که فرضاً رجحان دارد یا بواسطه بودن فلان در این سلسلهٔ سند قوت دارد همهٔ این حرفها زیادی است وقاعدهٔ نوکری وبندگی اینها نیست عیب کار این است که آقایان راه ورسم بندگی را اول نیاموخته اند ودر صدد آقائی برآمده اند خدا هم آنها را آقا قرار نداده این است که حرفها بی معنی وبی مورد میشود رسم نوکری این است که هرچه آقا فرمود اطاعت نماید واگر نکرد باز ممکن است که آقای بامرحمت وباگذشت وفتوت چندی عفو واغماض بفرماید وصرف

نظر نماید و ببخشد تابلکه این نوکر تنبهی حاصل کند ولی اگر برنافرمانی مستمر شد وخورده خورده بآنجا رسید که اسباب فساد در ادارهٔ امور آقا گردید بلکه بآنجا رسید که خودش ادعای آقائی وشرکت باآقا نمودو در صدد اذیت دوستان وبندگان واقعی آقا برآمد آنوقت است که دیگر مهلت برداشته میشود ونوکر خائن را بیرون میکنند حقوقش را قطع میکنند آبرو واعتبارانش را تمام میکنند مردم را از شر او راحت میکنند بلکه لباس رسمی اورا هم بیرون میآورند که دیگر در هیچ جا نتواند اشتباه کاری کند وخودرا در اول بنوکری آقا معرفی کند واعمال غرض خودرا بنماید وبکلی رسوای خاص وعام میشود وخیانتهای او روی دایره ریخته میشود باری سخن باینجا کشید وقلم طغیان کرد مطلب این بود که راه ورسم عبودیت این است که امر عالی را بدون چون وچرا وتعیین سبب وعلت باید پذیرفت ودخالت در امری که وظیفه ندارد نباید بکند عرض نمیکنم باید کور وکر بود وهیچ نفهمید وعقل را بکار نبرد بلکه عرض میکنم اگر عقل داری علت وسبب راهم بفهم اگر نداری چرا تکلف میکنی وچرا دخل وتصرف در معقولات میکنی حق وواقع همین است که خودت اقرار داری که من علم حاصل نمیکنم حالا که اینطور است دیگر چه مجوزی است که باید عمل بمظنه بکنی ودیگران هم باید اینقدر بدبخت باشند که بمظنهٔ تو عمل کنند وچه رجحان عقلی دارد که بمظنه کسی که علم ندارد مردم عمل کنند چرا وا نمیگذارند بامام خودشان که او عالم است ومحیط بآسمان وزمین است چرا تکذیب دیگری را میکنند که میگوید علم حاصل میکنم وهزار دلیل دارد و

برای کسی که نمیداند بر کسی که میداند چه حجتی است باری حق
این است که اگر میدانی و میفهمی چه بهتر و اگر نمیدانی تسلیم بکن
برای امام خودت امام و پیغمبر میفرمایند ما دین خودمان را حفظ میکنیم
مازیاده ونقصان را برمیگردانیم ما تحریف محرفین وتغییر مغیرین وانتحال مبطلین
را اصلاح میکنیم ما نمیگذاریم شیطان راه ورخنه در دین بکند تو چرا
باید کمك بشیطان بدهی وهی راه ورخنه واحتمال ووسواس زیاد بکنی اگر
غرض اصلاح است کار را بمصلح که شخص امام است واگذار که او بهتر
از تو میداند اگر غرض افساد و کمك شیطان است که خداوند میفرماید کید
شیطان ضعیف است و میفرماید خدا اصلاح نمیکند عمل مفسدین را و
میفرماید خداوند پیغمبر را غالب بر تمام دین میفرماید و میفرماید مردم
میخواهند نور خدا را خواموش کنند ولی خداوند ابا کرده است مگر اینکه
تمام کند نور خود را پس باید بدانیم که خدا ورسول وامام دین خودشان
را باهمهٔ این موانع حفظ میکنند وقدرت دارند حالا من وتو نفهمیم چطور
حفظ میکنند این خللی بکار انها وارد نمیآورد وچرا باید انکار کنیم وهی
احتمالات بدهیم مگر تو میخواستی پیغمبر وامام باشی که همه چیز را بفهمی
واگر هم نفهمیدی انکار میکنی توحفظ این اخبار را نمیفهمی بچه کیفیت
است چه مانع دارد اینهمه اخبار را ندیده که خداوند بآل محمد علیهم-
السلام آسمان را نگاه میدارد وزمین را نگاه میدارد ومسلمان معتقد
است باین مطلب آیا کیفیت این را دانسته وقبول کردهٔ تو قبول داری
که شیطان همه بنی آدم بجز مخلصین آنها را اغوا میکند حال فهمیده که
او چطور در مشرق و مغرب عالم تابعین خود را اغوا میکند هیچیك

اینها را من وتو نمیفهمیم ولی آن کسی که من جانب الله ماموراین اموراست
میداند که چه میکند همچنین آن کسیکه مأمور بحفظ اخبار است میداند
چطور حفظ میکند وباچه اسباب کار میکند وحتم نیست ظاهر امر را من
وتو بفهمیم ولی نتیجه را که میبینیم درست است یقین میکنیم رادیو را
فرنگیان ساخته اند هزاران فرسخ صدا را بدون اسبابی که من وتو به بینیم
میرسانند وما از این علم بی اطلاعیم معذلك جای انکار نیست که میبینی
صدای ناطق بلکه صدای نفس او هم میرسد وقبول میکنیم حال هم میبینیم
بحمدالله دین من جمیع الجهات محفوظ است علم هم حاصل میشود احتمالاتو
وساوس هم غالباً در علم اصول است در مورد عمل و فتوی هم رجوع
بکتب علما بکن ببین اغلبشان این احتمالات شیطانی را کنار میگذارند
وبحکم فطرت جاری میشوند وامام زمان هم تأیید میفرماید باری نباید
تا این درجه گول شیطان را خورد واز خدا ورسول اطمینان خود رابر
داشت آیامیخوانی درقران این همهایات را **وکان حقا علینا نصر المؤمنین**
یاان جندالله هم الغالبون یا لله العزة ولرسوله وللمؤمنین همه
اینها را میخوانی ومعتقدی معذلك کیفیت هیچ یك را نمیدانی وعلی الظاهر
بکلی امر بعکس این بنظرمیرسد ومی بینی مؤمنین ضعیف ترین مردم وذلیل ترین
مردمند وغلبه ظاهری با دشمنان آنهااست درحالی که مطلب این نیست ودر
حقیقة غلبه وعزت ودولت با خدا ورسول است آنها هم که عقل ومعرفت دارند
اینرامیفهمند وچشمشان بظاهرنیست خلاصه فرموده اند که مااین اخباررا حفظ
میکنیم ودین خدامحفوظ است وشما همین اخبار راازثقات وامناء ما بگیرید واینرا
وظیفه خود قرار دادهاند نه وظیفه ما وما دخل وتصرف در شغل آنها نباید

بکنیم اعم از اینکه بفهمیم چطور حفظ میکنند یا نفهمیم ما فرمایش ایشانرا از ثقات وامناء میگیریم وعمل میکنیم اجماع وضرورت همه مسلمین هم بر این است که باین اخبار روی هم رفته واجمالا باید گرفت پس جای عذر وشك وتردید ومظنه باقی نماند والحمد لله رب العالمین

فصل شبهه نیست که خلق جاهل بخودی خود معرفت صلاح وفساد خود را ندارند واسباب وآلتی خداوند برای اینکار در خودآنهاقرار نداده واینکه می بینی ببعض از خلق خداوند عقل داده است عقل تنها برای معرفت چیزها کافی نیست مثل اینکه خداوند چشم هم داده است اما بخودی خود نمی بیند و تا خداوند روشنی درخارج قرار نداده باشد چشم تنها چیزیرا نمی بیند حال هم چنین است عقل بخودی خود معرفت صلاح و فساد را ندارد و چون خلق ناچار ازاین معرفت بودند خداوند انبیاء ورسل را قرارداد که صلاح وفساد مردم رابانهاابلاغ نمایندوانهارامامورابلاغ قرارداد مثل اینکه روشنی را خداوند باید با اسبابی که قرار داده برساند تا ما وتو ببینیم و ایجاد روشنی شان ما و وظیفه ما نیست هم چنین ابلاغ مفاسد ومصالح نه وظیفه ماست و نه میدانیم ونه اسباب آنرا داریم ملتفت باش که چه عرض میکنم وبچشم حقارت نظر باین عرایض عامیانه مکن وبدان که بسیار زحمت دارد که مطالب عالیه را باین زبان بیرون آورد ولا قوة الا بالله بهر حال که ابلاغ بجمیع مکلفین در هر وقت وزمانی که باشند وظیفه انبیا وحجج است وما وتو در این زمان امت پیغمبر آخر الزمانیم صلی الله علیه وآله و نبوت آن بزرگوار تاقیام قیامت است و خدا میداند مدت آن چقدر است و در هزار و سیصد و شصت و دو سال قبل آن بزرگوار دعوت

میفرمود مدت بیست و سه سال دعوت فرمود وبتمام مردم خطاب فرمود که **یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا** و خداوند فرمود **وما ارسلناك الاكافة للناس** و فرمود **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك** وفرمود **ان علیك الا البلاغ** حال سؤال میکنیم آیا پیغمبر (ص) ابلاغ فرمود امر خدارا یا نفرمود وآیا ابلاغ بچه نحو وچه کیفیت است اگر یکنفر هندی بیاید نزد ما وتو که ایرانی هستیم و کلماتی بهندی ادا بکند که ما نفهمیم آیا گفته میشود ابلاغ امری نموده البته گفته نمیشود یا اگر فارسی گفت ولی کلماتی بطور معما و لغز ادا کرد که کسی نفهمید ابلاغ رسالتی کرده یا نکرده شبهه نیست که ابلاغ نکرده اگر این طور هم نبود اما کلماتی ادا کرد که محتمل معانی عدیده است وهر کسی چیزی از آن فهمید و توضیح مطلب را بطوری که همه بفهمند نداد وخود این احتمالات اسباب نزاع واختلاف گردید آیا گفته میشود ابلاغ رسالتی کرده یا گفته میشود که ایجاد فتنه وانقلاب نموده البته همین شق دویم است زیرا که ابلاغ باید طوری باشد که شبهه باقی نگذارد وباعبارات محکمه باشد که همه بفهمند و خلاصه این است که باید اتمام حجت برهمه نماید همان طور که پیغمبر (ص) در غدیر خم ابلاغ میفرمود و بعد از هر جمله که ادا میکرد میفرمود الا هل بلغت عرض میکردند اللهم نعم حال تا اینجا که آمدی میگوئیم اگر رسولی وقاصدی بیاید برای جمعیتی با کمال وضوع هم ابلاغ امری بنماید اما صدای او بواسطه بادها و صداهای دیگر بگوش مستمعین نرسد و نشنوند آیا گفته میشود که ابلاغ کرده است شبهه نیست که گفته نمیشود زیرا که آنها نشنیدند و کسیکه رسول است نباید

بگوید برمن بود که کلماتی را ادا کنم حالا که نشنیدید وباد صدای مرا برد دیگر ربطی بمن ندارد واین ابلاغ نمیشود حال آیا فکر میکنی پیغمبر (ص) بچه نوع تبلیغ رسالت فرموده آیا ابلاغ فرموده وحوادث صدای او را ازبین برده ویا نرسیده وبا وجود این امر خدا را هم بپا ها که در این جزء زمانیم ابلاغ نموده واتمام حجت هم شده است یا نشده اگر این طور است که زوری بالا تر از این نیست وآیا پیغمبر معصوم هم بهمین طور تکلیف خود را ادا کرده که دینی آورده وفرمایشاتی فرموده وزحمتی کشیده وکلماتی باقی گذارده ملعبه مردم قرار داده که هر کسی چیزی بران زیاده کرده و کم کرده وتحریفی کرده وتغییری داده واتمام حجت هم بهمین نحو برتمام **من علی الارض ومن فی اصلاب الرجال وارحام النساء** شده است اگر اینطور تصور میکنی که دیگر برای ما جای حرف نیست واگر واقعاً ابلاغ فرمود واتمام حجت نموده است پس دیگر برای احتمالات اصولیین محلی باقی نمیماند واگر آنچه از کتاب وسنت امروز در دست ما است وغیر این دو هم چیزی نیست مظنون الدلاله ومظنون الصدور است که حجتی باقی نیست وبنا بر این پیغمبر معصوم (ص) کوتاهی نکرده یا نتوانسته بروجه اتم واکمل ابلاغ فرماید واما آنچه را که شنیده از وجود موانع وتقیه شدیده که آن حضرت وسایر حجج داشته اند وغلبه دول باطله وضعف حجتهای خدا آن امر دیگری است که ربط باین مبحث ماندارد واز این بابت ها امر بآنجا نرسیده که آنها یعنی حجج معصومین دین ناقصی ابلاغ کنند وتکمیل آن را ما وتو بنمائیم ولازمهٔ این حرفها این است که خداوند قادر بر ابلاغ امر خود نشده یا پیغمبر معصوم کوتاهی کرده واین در حقیقت انکار

رسالت است اما پیغمبر (ص) ابلاغ رسالت بنحو اکمل واتم فرمود وفرمود **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا** وابلاغ او همین کتاب وسنت او است که هر دو را محفوظ نگاه داشته وخداوند فرمود **انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون** و همچنین سنت خود را هم حفظ فرموده وخواهد فرمود وبما هم امر فرموده اند که از ثقات وامناء ورواة اخبار ایشان بگیریم وعذری در تشکیك در روایات ایشان نداریم

فصل باز برای تتمیم بیان ناچاریم عباراتی هم بزبان اهل اصول بنویسیم چون بعبارات ما زیاد مانوس نیستند ومیگوئیم شك نیست که قبل از بعثت پیغمبر (ص) مردم برحسب انسانیتی که داشتند باهم معاشرت ومحاوره داشتند ومکالمه ومکاتبه مینمودند حاکمی داشتند رعیتی داشتند امر ونهیی معمول داشتند معاملات داشتند وپیغمبر (ص) برخاست درمیانه آنها وبهمان عادت سلوك فرمود وبهمان زبان فرمایشات فرمود واوامر ونواهی فرمود وبا همه آنها مخاطبه ومکاتبه فرمود رسل ورسائل بسوی آنها فرستاد چیزهائی را از آنچه عادتشان برآن بود حرام کرد چیزهائی را برحال خود گذارد چیزهائی را واجب قرار داد وامر ونهی خود را بنحو عادی مثل سایر سلاطین بآنها رسانید وآنها هم امتثال نمودند واز جمله آنچه برآنها حرام فرمود عمل به ما وراء علم بود وآیه در این باب نازل شد **قل انما حرم ربی الفواحش ماظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله مالم ینزل به سلطانا وان تقولوا علی الله مالا تعلمون** وگفتن بغیر علم را نظیر فواحش

ونظیر شرك بخداوند شمرده واطلاق این لفظ دلالت میکند که جمیع
اقسام غیر علم اعم از شك یا ظن یا وهم یا جهل هر چه باشد حرام است و
بدیهی است که گفتن وعمل کردن بغیر علم ازهمه فواحش جزئیه بالاتر وبدتر
است زیرا سرایت آنها چون جزئی هستند باین اندازه نیست وقول بغیر
علم در جمیع اصول وفروع دین سرایت دارد وهمه را فاسد میکند وچه
بسیار منکرات که باین واسطه معروف وچه معروفها که منکر میشود
وچه فتنها وفسادها وجنگها وکشتارها که در نتیجه قول بغیر علم پیش
میآید کما اینکه جمیع مفاسد اسلام ازهمین جا شروع شد وعامه عمیا بهمین
دلیل جمیع منکرات را مرتکب شدند حتی اینکه گفتند چون معاویه
مجتهد بود باجتهاد خودش جنگ باعلی را لازم دانست و گفتند مجتهد
اگر رای بصواب دهد دو اجر دارد واگر بخطا برود یك اجر دارد
که همان اجر اجتهاد باشد ودر این خصوص حدیث جعل کردند ونسبت به
پیغمبر (ص) دادند ولی خداوند در قران این امررا طوری مؤکد فرمود که هفتاد
آیه در این باب نازل فرمود وهیچ فاحشه‌را باین تأکید حرام نفرمود وپیغمبر
(ص) چه اندازه تأکید فرمود واز آل محمد (ص) در حدود هزار و دویست
حدیث در تأکید این مطلب صادر شد وبعض از اخبار را برای نمونه ذکر
کردیم سابقاً وچون خطر این فاحشه از جمیع فواحش بر امت زیادتر بود
این همه تأکید شد وعمل بعلم را برای امت در جمیع امور واجب شمردند
وراه این‌علم را همان طور قرار دادند که تکرار کردیم وفرمودند از ثقه بگیرید
وعمل کنید ومخالفت ثقه را نکنید ورد براو ننمائید ومخالفت او رادر حکم کفر
قرار دادند پس همین است علم شرعی که ازما خواسته‌اند ودرفصول سابقه هم شرح

دادیم وهمیشه‌هم‌در زمان پیغمبر وائمه اطهار (ص) عمل امت برهمین بود وباخبار
آحاد عمل میکردند وانکاری بران نبود وائمه علیهم السلام تقریر فرمودند و
هر یکشان هم مجدداً امر فرمودند که بعض از اخبار آنرا سابقاً روایت
کردیم و خودشان هم تعهد فرمودند که ما حفظ میکنیم اخبار خود را
ودین خود را واین وظیفه آنها است وظیفه‌ما هم امتثال است واگر در اخبار
تتبع داری می‌بینی که امر بتحصیل تواتر هم‌نفرموده‌اند بلکه‌هیچ شرطی نیست
جز اینکه خبر را از شخص ثقه بگیری او خود داند که چه روایت میکند و
بگردن خود او است وتحقیق بیش از این مقدور کسی نیست بلکه طبیعت
عالم متحمل نیست و اجماع ضروریهم که در این باب قائم است واما قول شیخ
را که ادعای اجماع میکند بر حرمت عمل باخبار آحاد باید اصطلاح او
را فهمید واخبار آحاد در نزد او اخبار ضعیفه بود که از غیر ثقات روایت
شده است و خود او در کتب خود باغلب آنها عمل کرده است ولی مطلب
شیخ اینست که از این جمله اخبار ضعاف هر کدام صحت آنها بقراین
دیگر معلوم شده واجماع بر صحت عمل بآنها قائم شده اخبار آحاد نیست
و عمل باجماع میکند و آنچه را که اجماع بر صحت آنها قائم نیست اخبار
آحاد نامیده است بهر حال که در اخبار ثقات اختلافی نیست واجماع بر
صحت عمل بآنها منعقد است واخبار متواتره و آیات کتاب شاهد آنست
بلکه خلاف آن مطلقاً درحیز امکان نیست واگر اعتماد از ثقات برداشته
بشود در دنیا سنگی بر روی سنگی نمی ایستد ورشته جمیع امور عالم که
مدارش بر اعتماد بر ثقات است گسیخته میشود و بهر حال که عمل متقدمین
از امت که بر این بود ودر این باب شبهه برای کسی نیست ودانستی که

مانیز مخاطب بخطاب شارعیم صلوات الله علیه و مکلف بنفس او امر و نواهی او هستیم نه از این جهت که میگویند اجماع قائم شده که ما شرکت با مخاطبین داریم و لازمه این قول این است که ما امت اجماع باشیم نه امت پیغمبر (ص) پس ما نیز مأموریم که باخبار ثقات بگیریم همچنانکه پیشینیان مأمور بودند و این باب بحمد الله مفتوح است و سد نگردیده و همچنانکه بنا نبود از شخص ثقه تحقیق و تفحص نمایند که این خبر را از که گرفته ماهم نباید تحقیق و تفحص نمائیم همچنانکه بنا نبود از زراره و امثال او که از طرف امام توثیق شده بودند سؤال شود که خبر را از کدام واسطه گرفته بواسطه روایت میکنی یا بلا واسطه بلکه خود امام (ع) اجازه میفرمود که واسطه را از میان بیاندازند چنانکه میفرماید در حدیثی که ابان بن تغلب روایاتی از من دارد هر چه برای تو روایت کرد از من تو از من روایت کن یا اینکه خدمت حضرت ابی عبدالله (ع) عرض شد حدیث را از شما میشنوم از پدر شما روایت میکنم یا از پدر شما شنیده ام از شما روایت میکنم فرمود هر دو علی السوی است الا اینکه از پدرم روایت کنی احب است در نزد من و در حدیث دیگر فرمود هر چه از من میشنوی از پدرم روایت کن و اخبار دیگر در این باب رسیده است که همه اصحاب روایت کرده اند و عمل کرده اند و هکذا جمیع اخباری که وارد شده است از ثقه بگیرید یاشك در روایت آنها نکنید و غیر ها همه مطلق است و عام است و مقید نیست باینکه با واسطه روایت کند یا بدون واسطه و در هیچ حدیثی شرط نکرده اند که خبری که ثقه روایت میکند و معتقد بصحت او است باید بدون واسطه باشد حالا

اصطلاحی کرده اند مرسل و مسندی قرار داده اند اینها اموری است که در اخبار نیست ما خبر ثقه را میگیریم مرسل باشد یامسند ولی برأی واجتهاد اشخاص نمیگیریم زیرا که نهی ازآن شده است واین است علم شرعی که شارع مقدس قرار داده است تو هر چه میخواهی اسم آنرا بگذار وما هیچ در صدد نیستیم وبحثی دراین باب نمیکنیم که چرا شارع اینطور امر فرموده وعلت این چیست وو جهش چیست و آیا علم عادی حاصل میکنیم یاظن عادی یاعلم عقلی یاغیرآن ما میگوئیم این دستور شارع است (ص) واین دین خداست واسمش راهم علم گذارده ایم برای اینکه علم قطعی داریم که دست حجت عصر صلوات الله علیه بر روی این اخبار است واینها را باهمه احتمالات متصوره محفوظ خواهد داشت وبا این اطمینان احتیاطی ازهیچ چیز نداریم وجمیع حرفها واستدلالات اصولیین را زیادی ودر غیر مورد میدانیم وبالاخره باهمه حرفها هم که میزنند راه دیگر هم غیر ازهمین ندارند مگر اینکه نخواهند عمل نمایند ولی در مقام عمل ناچار از عمل بهمین اخبارند هر چه میخواهند اسمش را بگذارند

فصل آنچه گفتیم از وجوب ولزوم اعتماد بر ثقات صحبت در کلیه اخبار بود بنحو اجمال ودراین فصل بعض اخباری که رسیده است دراینکه در جزئیات احکام هم بنا برهمین است وشارع مقدس وائمهٔ اطهار اینطور قرار داده اند از کتاب شرح نتایج روایت میکنیم تابدانی که در کلی وجزئی حکم شارع بر اعتماد برشخص ثقه است واما آنچه شنیده وروایت شده است که در بعض احکام شهادت عدلین را لازم شمرده اند یا در مقاماتی چهار شاهد قرار داده اند یا در احکامی شیاع را معتبر دانسته اند در آن

موارد خصوصیات دیگر ملحوظ است وسیاست آن طور اقتضا کرده و مفهومش این نیست که یك عدل اگر شهادتی داد و روایتی کرد نعوذ بالله دروغ است و از این جهت باید حرف او بشهادت عدل دیگر تأیید شود بلکه این مطلب در موارد مخصوص خودش بجهات وعلل دیگر است که این رساله مقتضی ذکر آنها نیست و علاوه برآن تنقیح مناط وعلت حکم شرعاً وظیفه ما نیست زیرا تا حکمی منصوص العله نباشد اجرای آن در مقام دیگر حرام است ولی در بسیاری از موارد خبر ثقه واحد را هم نمیتوان رد کرد وآنچه او بگوید قائم مقام علم است روایت شده است از اسحق-بن عمار از ابی عبدالله (ع‍م) گفت سؤال کردم از اینکه مردی در نزد من دنانیری داشت ومریض بود و بمن گفت اگر حادثه برمن رو داد بیست دینار بده بفلان و بقیه را بده به برادرم ومرد ومن هم در مرگش حاضر نبودم وشخص مسلم راستگوئی آمد نزد من و گفت فلان امر کرده است بتو بگویم از دنانیری که امر کردم برسانی ببرادرم ده دینار را تصدق بده و در میان مسلمین تقسیم کن و برادرش هم نمیداند که دنانیری نزد من هست فرمود میبینم که ده دینار را تصدق بدهی انتهی و در این خبر خبر ثقه را بمنزله مشاهده وسماع از صاحب مال قرار داده اند واین را ناسخ آنچه اول از صاحب مال شنیده بود قرار داده اند واین منتهای اعتماد واعتبار است واز حضرت ابی جعفر است (ع‍م) در کسیکه درشب مهتاب بگمان اینکه صبح شده نماز بکند و بخوابد تا بعد از طلوع آفتاب پس خبر داده بشود که در شب نماز کرده فرموده اعاده میکند نمازش را در اینجا هم خبر ثقه را قائم مقام علم قرار داده اند واز حضرت ابی عبدالله (ع‍م)

روایت شده است در مردی که کنیزی را بخرد از مردی ومیگوید که من وطی نکرده ام باآن فرمود اگر وثوق دارد بان مرد باکی نیست که وطی نماید باکنیز ملاحظه بکن که باوجود لزوم احتیاط در فروج باعتماد بقول یك نفر ثقه تجویز فرموده است وفرمود حضرت ابی-عبدالله (ع‍م) وکیل هرگاه وکیل قرارداده شد وازمجلس برخواست امراو همیشه نافذ است ووکالتش ثابت است تاعزل از وکالت بوسیله ثقه باو برسد یاموکل مشافهة او را عزل نماید اینجا هم خبر ثقه را عدیل مشافهة قرار داده اند وعرض شد بحضرت ابی عبدالله (ع‍م) خبر بده بمن کسی که اقرار نکند در باره شما در لیلة القدر بطوری که فرمودی و انکار هم نکند فرمود اگر حجت قائم شده باشد براو بوسیله کسی که وثوق دارد باو و معذلك اعتماد نکند پس کافر است واما کسیکه نشنیده است معذور است تا بشنود بعد از آن فرمود یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ببین که چطور خبر ثقه را بمنزله وحی خدا شمرده است وترك وثوق بان را کفر شمرده است واز عیسی بن منصور روایت شده است که خدمت حضرت ابی عبدالله (ع‍م) بودم در روزی که شك بود از ماه رمضان است یا نه فرمود یاغلام نظر کن ببین سلطان روزه گرفته است یانه رفت وبرگشت عرض کرد نگرفته فرمود صبحانه آوردند وخوردیم ببین چطور امام (ع‍م) در روزه فریضه اعتماد بخبر غلام فرمود بجهت اینکه ثقه بود نزد آن حضرت واز سماعه است که گفت سؤال کردم از امام (ع‍م) از مردی که تزویج نماید دختری را یا متعه نماید و مرد ثقه یا غیر ثقه باو خبر بدهد که این زن من است وبینه هم ندارم فرمود اگر ثقه است نزد یکی

تمایه، با آن زن و اگر غیر ثقه است پس قبول نمیشود از او و سؤال شد حضرت ابی عبدالله (ع) با که معامله کنم و از که بگیرم و قول کرا قبول کنم فرمود عمری ثقه من است پس آنچه برساند بتو از من پس از من رسانده است و آنچه بگوید بتو از من میگوید پس بشنو از او و اطاعت کن پس بدرستیکه او است ثقه مأمون انتهی ببین که وثاقت و امانت را بمنزله شنیدن از امام قرار داده و این اخبار و غیر اینها عموماً مطابق با کتاب خدا و اجماع ضروری است پس بمنزله علم است در شرع و این است علم شرعی که تقریر و تأیید امام (ع) با او است حالا من و تو اگر وجه آنرا نفهمیم هم نقلی نیست و باید مطیع امام باشیم پس باین علم عمل میکنیم نه از باب اینکه ظن خاص است یا ظن مطلق بلکه از جهت اینکه امر خدا است و امر پیغمبر و امر حجت عصر عجل الله فرجه و مطاع است و این است کیفیت حصول علم ما اگر خواستی تو هم پند بگیر اگر نخواستی تو هم اجتهاد کن

هذا جنای و خیاری فیه ✿ و کل جان یده فی فیه

فصل بعد از آنی که کیفیت علم شرعی را اجمالاً دانستی ان شاءالله و باب علم باخبار و احکام آل محمد علیهم السلام بر تو مفتوح گردید مانعی نیست هر گاه خبری را از شخص ثقه گرفتی که او را مشاهده کنی و شفاهاً از او اخذ کنی و بشنوی یا در کتاب او به بینی که علم عادی داشته باشی که کتاب از او است که عمل بکنی بآن خبر یا بر دیگری روایت کنی دیگر محتاج باجازهٔ بخصوصی نیستی که آن شخص ثقه تصریح نماید که از من روایت کن یا از این کتاب روایت کن و اینها دقتهائی است که اصحاب نموده اند و در اخبار باین درجه اشکالات نیست چنانچه عرض

میکند بحضرت امام رضا (ع) که مردی از اصحاب ما کتابی بمن میدهد و نمیگوید این کتاب را از من روایت کن فرمود اگر علم پیدا کردی که کتاب از او است پس روایت کن از او و مناط را علم قرار داده و بحضرت ابی جعفر ثانی (ع) عرض شد جعلت فداك مشایخ ما از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله (ع) روایاتی کرده اند وچون تقیه شدیده داشته اند کتب خود را پنهان کرده اند و از آنها روایت نشده بعد از آنی که از دنیا رفته اند آن کتب منتقل بما شده است فرمود حدیث بکنید بآنها که حق است پس فرق ندارد که عالم حدیث را بر تو قرائت کند و اجازه بدهد یا تو بر او قرائت کنی واجازه بدهد یا کتاب را خودش بدست تو بدهد و اجازه روایت بدهد که این را مناوله میگویند یاخودت در کتاب او ببینی که این را وجاده میگویند علی ای حال اگر علم حاصل کردی روایت میکنی وهیچ مانعی نیست والبته شروط دیگری هم برای روایت هست که در جای خود مذکور است و منظور ما استقصای آن شروط نیست و اهم آنها تعقل و تفهم حدیث است و معرفت لحن آل محمد علیهم السلام که بدون این معرفت کسی محدث نمیشود و ترك روایت در صورتی که نفهمیده باشی معنی روایت را البته از روایت کردن اولی است و اما شروطی را که مجتهدین شرط کرده اند و علوم متعدده را که شمرده اند اغلب آنها مأخوذ از سنیان است که از شروط اجتهاد قرار داده اند و در اخبار مذکور نیست و ما اصل اجتهاد را رد کردیم تا چه رسد بشروط آن و در این مقام هم در صدد تفصیل این مراتب نیستیم و اگر باز تردید نمایند که در باب سهوها و اشتباهات رواة چه میگوئید مثل سهوهای مرحوم شیخ طوسی

را که اغلب از علماء واصحاب بآن بر خورده اند و نوشته اند که کمتر
حدیثی است که شیخ روایت فرموده ودر متن آن یاسندان سهو نکرده باشد
وهکذا اشتباهات سایرین وغلطهای نسخه کنندگان وغیرها اینها را چه میکنید
عرض میکنم دراین باب هاهم هیچ اشکالی نیست اولا تا حدی که مقدور
است سعی در تصحیح اغلاط ودست آوردن نسخ صحیحه باید کرد همان
طوری که معمول است وعلما سعی میکنند وتصحیح میکنند وممکن است
در مقامی اصلاح همنشود آن قسمت را بحال خود میگذاریم ودر جمیع اعصار
امر بهمین منوال بوده است **ولا یکلف الله نفساالا وسعها** کما اینکه اگرقرآن
مغلوطی داشته باشی چه میکنی البته او را تصحیح میکنی وهمیشه بنا برهمین
بوده وزحمات اصحاب ومحدثین ما همه در همین امر بوده است وچه سعی ها
که نموده اند وکتب خود را تصحیح نموده اندوچه بسیار که اشتباهی
یا سهوی باز باقی میماند وعالم دیگر بعد از مدتی تصحیح مینماید و تکلیفی
غیر از این نیست ودستور بخصوصی غیر از همین قاعده در اخبارنفرموده اند
وهمین رویه را تقریر فرموده اندودر فصول سابقه شرح دادیم که دستور
این است خبر را از ثقه بگیریم وهیچ نفرموده اند علم عقلی یا عادی پیدا
کنید که این حدیث صحیح است وسهو در آن نشده واشتباه ندارد وهیچ
نفرموده اند که شخص ثقه معصوم است وسهووخطا در کلمات او نیست همه
اینها محتمل است بلکه یقین است واگر از این راه بخواهی وارد بشوی
بمطلب نمیرسی وعلم عادی حاصل نمیشود که سهل است مظنههم کهاصولیین
میگویند کمال مسامحه است وحاصل نمیشود بلکه وهم هم حاصل نمیشود ولی
ما را کار باین مطالب نباید باشد امام ما امر فرموده که احکام ما را از

ثقاة ما بگیرید ما اطاعت میکنیم خواه سهو کرده باشدیا خطا یا اشتباه
هرچه باشد بلی در کتب رواة اگر باشتباهی بر خوردیم که عادتا یقین
کردیم تصحیح میکنیم ولی معذلك این علم قطعی نمیشود ای بسا
اشتباهات دیگرهم دارد که نه من فهمیدم نه سایقین ولی معذلك حکم
خداست وعذری نیست برای احدی از موالی آل محمد که شك نمایند در آنچه
رواة ثقاة روایت کرده اند واجماع ضروری قائم شده است که باید همین
اخبار را گرفت هم چنانکه اجماع ضروری قائم شده است که همین قرآن
که در دست است صحیح است با اینکه همه احتمالات اخبار در قرآنهم هست
واینکه خیال میکنند که قرآن بنقل متواتر بما رسیده اشتباه است باری
حدیث را از ثقه باید بگیریم نه با این اعتقاد که شخص ثقه معصوم است
وسهو نمیکند بلکه با علم بهمه این احتمالات واینکه هیچیك از اینهابر امام
ما پنهان نیست معذلك اینطور فرموده وصلاح ما را در این دانسته است
واین است علم شرعی قطعی

فصل بعدازآنی که طریقه علم شرعی اجمالی را بنوع اخبار موجوده
وارده از طرق ثقات اصحاب وکتب معتبره ایشان که نسبت آنها بمؤلفین
آنها عادة متیقن است دانستی باقی میماند سخن در مفاهیم ومعانی این
اخبار که برای اصحاب ما اصولیین در این مقام بحثها است وگفتگوها
وتحقیقها دارند که ذکران تفصیلات حقیقتاً زیادی است وباعث تشویش
ذهن وتولید مالیخولیا است وجان کلامشان این است که ما از این
اخبار واحتمالاتی که در وجوه ومعانی آنها میرود علم حاصل نمیکنیم
مگر باجراء اصول اجتهادیه که بآن وسائل تحصیل ظن مینمائیم وحتی بعضی

تصریح میکنند که عمل ما باخبار آل محمد علیهم السلام نه از این حیث
است که اخبار ایشان است بلکه از این حیث است که ظن مجتهد است
و این کلمه بسیار بزرگی است اگر کسی بفهمد زیرا که بر اهل معرفت
پوشیده نیست که ظن مجتهد حالتی است نفسانیه که بر او حاصل میشود
ومنسوب باو است و این اخبار را دانستی که مجملاً صادر از مصادر
عزت وجلال خدای عز وجل است با این وصف کسی راضی بشود و
بگوید عمل باخبار از حیث خود آنها نمیکنم و بظن مجتهد راضی بشود
معلوم است باین قاعده باید امت ظن مجتهد بوده نه امت مصادر اخبار
خلاصه که رویه ما بر این نیست و اثبات میکنیم که بمدلول آنها هم علم
حاصل میشود باین طریق که میگوئیم قبل از بعثت پیغمبر (ص) ما بر
حسب فطرت و عادت باهم معاشرت و صحبت داشتیم ومکالمه میکردیم ومراد
یکدیگر را میفهمیدیم و معاملات داشتیم پیغمبر (ص) هم که تشریف آورد
باهمان زبان سخن فرمود و ابلاغ امر پروردگار را فرمود و فهمیدیم که
چه فرمود در حالی که در هیچیک از فرمایشات او اجراء اصول عشره
نمیشد و اصلا مردم این حرفها را نمیدانستند و این اصول در کار نبود
و برحسب عرف مردم سؤال وجواب و امر و نهی میفرمود حالا تو هر چه
میخواهی اسمش را بگذار علم حاصل میکردند یا مظنه یا وهم هر چه تو
میگوئی بنا بر این بود باهمین لغت متداوله عربیه صحبت میکردند ومیفهمیدند
عباداتشان معاملاتشان نکاحشان جمیع امورشان دایر مدار همین الفاظ
و معانی متداوله متعارفه اینها بود مفهوم همین عبارات را هر کس اطاعت
میکرد مرضی پیغمبر (ص) واقع میشد هر کس مخالفت همین کلمات را

میکرد مردود و ملعون میشد همین کلمات پیغمبر را که مردم شنیدند
بسایرین هم رسانیدند باهل و عیال و متعلقان و رعیت و غیر هم رسانیدند
آنهاهم شنیدند وهمان معانی مصطلحه معروفه رافهمیدند وعمل کردند هرجا که
عبارتی را نمیفهمیدند توضیح میخواستند وبر آنها تکرار میشد ودر هر مورد
که پیغمبر (ص) اصطلاح مخصوصی داشت که آنها سابقه نداشتند مکرر بیان
میفرمود وحالی میکرد وهمین رویه را تقریر وتأیید فرمود بعد از پیغمبر (ص)
هم که اصحاب همان اخبار وفرمایشات راروایت میکردند ودیگران هم همان معانی
متداوله معروفه بین خودشان را از آنها میفهمیدند ائمه اطهار (ص) هم که
در میانه بودند و میدیدند خودشان هم که همین کار میکردند و طریقه
ابلاغ همین بود و تمام دین را پیغمبر (ص) بهمین طور و بهمین عرف و
بهمین زبان ابلاغ فرمود و اگر ایشان از این عبارات وکلماتی که فرمودند
مراد دیگر داشتند البته لازم بود که خودشان بیان بفرمایند زیرا عرف
غیر از معانی عرفیه چیزی نمیداند احیاناً در مقامی هم که معنی شرعی و
اصطلاح بخصوصی داشتند که باکمال تصریح وتوضیح همانطور که قاعده
ابلاغ است بیان فرمودند و اما اینکه در بعض اخبار است که کلمات ایشان
ذو وجوه است معنیش این نیست که وجه ظاهر مرادشان نباشد البته وجه
ظاهر را اراده کرده اند معانی باطنیه هم دارد که هر کس بفهمد آنها
راهم میفهمد هر کس نفهمد که همان وجه ظاهر را که البته مراد پیغمبر
و امام است میفهمد و اما در باب قرآن اگر چه در حقیقت فهم آن کار
هر کس نیست و کلام خداست که بعلم خود نازل فرموده و بر پیغمبر (ص)
و اهل بیت او نازل شده وآن سر حبیب است بسوی حبیب ورمزی است

که دیگران براو مطلع نمیشوند و تأویل آنرا جز خداوند و راسخین درعلم کسی نمیداند و اساساً برای اینکه افراد امت شخصاً هریك بتوانند از آن استفاده نمایند نازل نشده و خطاب بشخص پیغمبر است (ص) و اهل بیت او با همه این مراتب در آن هم کار را سهل و آسان فرموده اند بطوریکه اجمالاً اشاره میشود ولی متذکر شدم مقدمة عرض کنم جا داشت که علما و اصحاب همه اشکالات و احتمالاتی که میدهند همه را در قرآن قرار بدهند و حقیقتاً مسموع هم بود برای اینکه خدا ورسول هم در هزار جا تصریح کرده اند که فهم معانی و تاویلات قرآن شان همه کس نیست و کسی نمیداند در هر آیه چه اراده شده و مقصود پروردگار چه بوده است و اگر میخواهی باخبار وارده در این باب مراجعه بکن و ببین چه فرموده اند وناچاریم یکی دوحدیث را تبرکاً روایت نمائیم الا اینکه تفصیل این مطلب از حد این رساله خارج است خداوند میفرماید **بل هو ایات بینات فی - صدور الذین اوتوا العلم** ومیفرماید **ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا** وفرمود **وانه لذکرلك ولقومك** وفرمود **وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم** وفرمود پیغمبر (ص) درحدیثی که خداوند نازل فرمود برمن قرآن راو قرآن است که هرکس مخالفت نماید آنرا گمراه میشود وهرکس علم آن را درنزد غیر علی بجوید هلاك میشود و در احتجاج روزغدیرخم فرمود علی است مفسر کتاب خدا وداعی بسوی اوتااینکه فرمود پس قسم بخدا هرگز بیان نمیکند برشما زواجرآنرا وواضح نمیکند برشما تفسیرآنرا مگرآن کسی که من دست اورا گرفته ام وفرمود حضرت حسن بن علی العسکری (ع) درتفسیرش بعد از کلامی ازرسول خدا (ص) فرمودآیا

میدانید کیست متمسك بقرآن آن کسی که بواسطه تمسك باو باین شرف بزرگ میرسد او آن کسی است که قرآن وتاویل آن را از ما اهل بیت میگیرد واز وسایط سفرای ما بسوی شیعیانمان نه از آراء مجادلین و قیاس کنندگان تاآخر حدیث که جمیعاً در این باب است واختصاراً روایت نکردیم وفرمود حضرت رضا علیه السلام که پیغمبر (ص) فرمود که خداوند عالم عز وجل فرمود ایمان نیاورده است بمن هرکس تفسیر بکند کلام مرا برأی خودش وفرمود امیر المؤمنین علیه السلام به پرهیز از اینکه تفسیر بکنی قرآن را برأی خودت تا اینکه تفقه بکنی و بفهمی آن را بوسیله علما زیرا ای بسا تنزیلی که شبیه بکلام بشر است و حال اینکه کلام خداست وتاویل آن شبیه نیست بکلام بشر همچنانکه هیچ چیز ازخلق او شبیه باو نیست همچنین فعل خدای تعالی شبیه نیست بافعال بشر و چیزی از کلام او شبیه نیست بکلام بشر پس کلام خدای تبارك وتعالی صفت او است وکلام بشر افعال خود آنها است پس شبیه نیست کلام خدا بکلام بشر پس هلاك میشوی و گمراه میشوی عرض میکنم اخبار لاتحصی در این خصوص وارد است واختصاراً ترك کردیم و شبهه نیست که معنی و تفسیر وتاویل کلام خدا را باید از خود پیغمبر (ص) گرفت که مخاطب خداوند است واز اهل بیت او که فرمود خداوند **انه لذکرلك ولقومك** وقوم او اهل بیت اویند در این مقام که اهل ذکرند و فرمود **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** ونزول این آیه هم در باره ایشان است بهر حال قصدم این است که جمیع مشکلات در قرآن است زیرا که شبیه بکلام بشر نیست وچیزی دورتر از عقول رجال از تفسیر قرآن نیست

معذلك دیده میشود که اصحاب ما آن اشکالاتی که در اخبار میکنند که بزبان ما و برای تعلیم وهدایت وتربیت واتمام حجت بر ما وارد شده ومطلقا این مشکلات را ندارد وبسیار صاف وساده بیان شده آن اشکالات را در قرآن کمتر میکنند و در هر مورد هم بتفاسیر عامه میگیرند که در واقع وحقیقت میتوانیم بگوئیم رجوع بان تفاسیر حرام است برای اینکه جمیعش برأی واستحسان خودشان است وبروایت از آل محمد علیهم السلام نیست و مجادلاتی است که خودشان در قرآن میکنند وحرام ومحرم است خلاصه وسخن ما فعلاً در این موضوع نیست و مطلب ما این بود که در باب قرآن هم با همه اشکال واغلاق و وجوه محتمله وبواطن متعدده وتأویلات زیادی که دارد وعلم انهم برای عامه مکلفین مبذول نیست وبعرف آنها هم در حقیقت نیست ولی در مورد عمل ما ها تکلیف را سهل قرار داده اند وفرموده اند درتفسیر آن رجوع باخبار اهل بیت(ص) نمائیم واز رواة اخبار وثقات اصحاب بگیریم وعمل نمائیم پس مرجع در فهم معانی قرآن هم باز همان اخبار است که مراد از آنها هم همان معانی عرفیه است که مفهوم ومتبادر از آنها است واز اول تا آخر بنای محاوره برهمان بوده است و همین را تکلیف ما و تو قرار داده اند وهمین را خدا و رسول از رعیت خود خواسته اند حالا اسم این را اصولیین هرچه میخواهند بگذارند ونمیدانم این علم است یاظن هرچه هست همین است ونیز سابقاً بیان کردیم که جمیع امت زمان غیبت هم امت پیغمبرند (ص) ومخاطب بخطاب اویند وپیغمبر (ص) مبعوث بسوی ما ومأمور با بلاغ بسوی ما هم هست واما اینکه میگویند پیغمبر (ص) مبعوث برهمان مشافهین است و ما ها هم ثابت شده است باجماع

که شرکت با آنها داریم حرف بی معنی است ومعنیش این است که پیغمبر بسوی ما ها مبعوث نشده پس ابلاغ بما هم نباید بفرماید پس مبلغ ورسول ما باین قاعده دیگری خواهد بود وحال اینکه آن بزرگوار خطاب بجمیع مردم میفرماید که **یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا** واین خطاب بجمیع بشر است وباین قاعده که میگویند ما امت اجماع خواهیم بود واگر علما اجماع نکرده بودند ما امت هیچ کس نبودیم بهرحال که این مطلب بهیچ قاعده درست نیست پس این کتاب راهم باین قاعده برما نازل نفرموده این سنت راهم برما قرار نداده وبعلاوه اجماعی که میگویند اگر کاشف از قول امام نیست که ما امت علما واهل حل وعقد باید باشیم اگر کاشف از قول امام است خود امام از طرف کی دعوت میفرماید اگر از طرف خودش است که خلیفه پیغمبر نباید باشد نعوذ بالله و ماهم ماتند سنیان خودمان امامی نصب کرده ایم واگر از جانب پیغمبر است شما که میگوئید خطاب پیغمبر بمشافهین است وبقول شما باز برمیگردد بهمان اجماع واگر از جانب پیغمبر است (ص) باین معنی که خود امام (ع) نفس پیغمبر است پس داعی خود پیغمبر است وماهم امت خود پیغمبریم و مخاطب بخطاب او وامر ونهی او بما ها هم هست وامر ونهی او عبارت از همین اوامر ونواهی است که در اخبار است پس با ماهم بهمین زبان تکلم فرموده ومفهوم اینها هم که همین مفاهیم عرفیه است که ما میفهمیم ومقصود پیغمبر هم البته همین مفاهیم بود واگر غیر اینها بود البته میبایست توضیح فرماید کما اینکه در هر مورد که غیر معنی اصطلاحی ولغوی را منظور داشته اند توضیح داده اند در آن توضیحات هم باز بعرف ماسخن گفته اند

پس این احتمالات جز تشکیکاتی نیست و در حقیقت بهانه ایست که راهی برای اجرای اصول اجتهادیه پیدا شود وباز ظن مجتهد را دخالت بدهند وما را امت ومقلد ظن مجتهد قرار بدهند در حالیکه جمیع ما امت پیغمبریم و بعد از پیغمبر آخرالزمان پیغمبری مبعوث نمیشود پس هرچه از همین اخبار میفهمیم طبق عرف ولغت عرب که تحصیل آن برای همه کس مقدور است همان حجت خواهد بود وهمان است که حضرت حجت عصر عجل الله فرجه پسندیده و امر بآن فرموده و تقریر آن حضرت برآن قرار گرفته است پس هیچ اشکال درکار نخواهد بود وچه فرق است بین فهم اخبار وفهم سایر کتب علمی واشعار عربی وخطب وعبارات آنها همان طور که در آنجا از اتساق کلام وارتباط صدر و ذیل عبارات مطلب را میفهمی در این جا هم میفهمی وهمان طور که در آن مقامات شك وشبهه عادتاً نمیکنی در اخبار هم نباید شك وشبهه بکنی وحال اینکه در کلمات سایرین لغزها ومعماها واظهار فضیلت ها است که هیچیك از اینها در اخبار نیست خاصه در اخباریکه برای بیان احکام شرعیه است که مخاطب بآنها عامه مکلفین هستند و برفرض اینکه در اخبار هم متشابهاتی وجود دارد در مورد تشابه اگر واقعاً مطلب معلوم نشد عمل نمیکنیم همان طور که دستور صریح داریم فرضاً هزار حدیث هم متشابه المعنی باشد چه مانعی است دستور ما عمل بمحکمات است متشابه را بحال خود میگذاریم واگر بگوئی باب علم بمحکمات هم مسدود است این خلاف وجدان است و دلیل صحت عرایض ما یکی عمل خود اصولیین است که بهمین اخبار در موقع عمل استدلالها ورد و بحثها میکنند وموافق همین قواعد معموله عربیه واشعار عرب در

جاهلیت واسلام استدلال برمراد میکنند واز اصول اجتهادیه بکلی غفلت میکنند بهر حال که جمیع این احتمالات که در مقام علم گفته اند جز شکوك وشبهات وخیالات چیز دیگر نیست وهیچیك از اهل لسان این خیالات و شبهات را نمیکنند و جبعاً بر فطرت جاری میشوند ووجدانی که ادعا میکنند که سد باب علم وجدانی است همان وجدان اصولیین است واشخاصی که ذهنشان مسبوق باین شبهات نیست این تصورات را ندارند پس استخراج احکام از معانی ظاهره عرفیه اخبار ومحکمات آثار ائمه اطهار صلوات الله علیهم ما کر **الليل والنهار الحمد لله ممكن است** وباب آن مفتوح است

باب دویم در تقلید میت

فصل بر مطالعه کنندگان کرام و اخوان مکرم از مطاوی فصول سابقه اعتقاد ماظاهر شد که اجتهاد و تقلید را بمعانی اصطلاحیه مذکوره که مراد از اجتهاد استفراغ وسع مجتهد است در تحصیل مظنه بحکم شرعی واستدلال بدلایل اعتباریه عقلیه در احکام شرعیه واستحسانات وقیاساتی که معمول شده وجمیعاً برخلاف کتاب و سنت است و مراد از تقلید امتثال مقلد باشد از این قبیل بدون سؤال از دلیل و برهان بطوریکه در تعریف تقلید مینویسند مطلقا قبول نداریم و معتقد نیستیم و تقلید احدی از مجتهدین را در احکامی که بشرح فوق نموده باشند نمیکنیم و خدای احد واحد که برعقیده ما آگاه است گو همه خلق هم بدانند و بقدری که مقتضی بود دلایل خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر (ص) و اجماع و ضرورت شیعه از صدر اول الی الآن ذکر کردیم که مطلقاً اجتهاد و تقلید

بمعانی مذکوره در میانه شیعه نبوده و نیست و نباید باشد و حضرت حجت عصر عجل الله فرجه هم تأیید فرموده است و در این زمان کم شده است زیرا برای حرف باطل جولانی بیش نیست وآنچه که باقی و دایم است حق خواهد بود واگرچه که در الفاظی هم که اصطلاح کردهاند ما نزاعی و مشاحه نداریم وما هم لفظ مجتهد و مقلد میگوئیم ولی البته از این الفاظ همان معانی که خدا و رسول پسندیده اند اراده میکنیم و البته که اطلاق لفظ مجتهد بر کسی که در معرفت خداوند و عبادت و بندگی او وعمل باحکام ایشان و گرفتن روایات از مأخذ شرعی آن دارد یا بر دیگران از سایر اخوان مسلمین و مؤمنین خود روایت میکند هیچ مانعی نیست و در اخبار هم باین معنی استعمال شده است با این شرط که از خودش رأی نداشته باشد و در جزئی وکلی امتثال امر خدا و رسول را داشته باشد و مقلد هم کسی است که اخذ احکام و روایات را از چنین کسی مینماید و عمل بقول او میکند اما نه اینکه بدون دلیل و برهان باشد بلکه با دلیل و برهان عقلی بعد از آنی که معرفت چنین کسی را حاصل کرد و فرض اطاعت او را دانست آنوقت در جزئیات احکام سؤال دلیل و برهان نمیکند برای اینکه اهل این مدرك نیست و چون چنین شخصی را ثقه وامین دانسته اطمینان باو میکند و از او تقلید میکند که تقلید امام خود را کرده باشد و سابقاً روایت کردیم که بقول مطلق فرموده اند **لا تقلید الا عن امام معصوم** و تقلید احدی غیر از امام مستقلاً جایز نیست و در شریعت نهی شده است و اطاعت احدی غیر خدا و رسول واولی الامر که ائمه اطهار صلوات الله علیهم باشند واجب نیست بلکه جایز نیست و فرمودند

انما الدین من الرب امره ونهیه حال با این تفصیل اگر دین خود را که از روات اخبار آل محمد علیهم السلام و امناء ایشان و حجج ایشان میگیری و عمل میکنی اسم این را خواسته باشی تقلید بگذاری مانعی ندارد و در عرف شرع هم استعمال شده است و اصلاً دانسته اید که معرفت شخص راوی یا فقیه یا محدث باصطلاحاتی که ما داریم و ماخوذ از اخباراست یا معرفت مجتهد بطوریکه اصطلاح کرده اند از اصول دین است و مرحوم میرزا هم در قوانین تصریح میفرماید که معرفت مجتهد از اصول دین است و در اصول دین میدانی که تقلید جایز نیست و معرفت اصول دین دلیل و برهان عقلی میخواهد پس تقلید کسی را بدون دلیل وبرهان نباید کرد ولی بعد از شناختن راوی با دلیل و برهان اطاعت او را تقلید میگوئیم ومانعی نیست واینکه ما منع میکنیم تقلید مجتهد است بآن معنی که اصطلاح کرده اند یعنی آن کسی که تصریح کند علم بحکم شرعی پیدا نمیکند وآنچه میگوید از مظنه وتخمین است یا آنکه دلیل عقل خود را با قواعد موضوعه که ماخذی از اخبار ندارد مناط میدانند و بانها حکم میکند تقلید چنین مجتهدی جایز نیست وهمین اقرار بر دلیل محکم ما است که تقلید چنین کسی جایز نیست خلاصه بنا بر مراتب معروضه احتیاجی باینکه در باب تقلید حی و میت و جایز بودن یا جایز نبودن آن و اختلافات زیادی که در این باب بین اصحاب هست تفصیلی بنویسیم نبود زیرا که ما اصل اجتهاد رابآن معنی اصطلاحی نفی کردیم و دیگر در جزئیات آن حرف زدن زیادی است و واضح است جائیکه تقلید مجتهد زنده جایز نباشد تقلید مجتهد مرده چه صورت دارد الا اینکه در اول کتاب وعده کردیم و بعلاوه برای توضیح بیان ناچاریم در این خصوص هم فصولی بنویسیم و در

این مقام هم باز باختصار میکوشیم وبا همان زبان ساده معمولی صحبت میکنیم و اگر وارد بررد و بحثهای اصحاب هم بشویم سعی داریم مهما امکن با عبارات ساده بیان کنیم

فصل برای استحضار عامه مینویسیم که اصحاب رضوان الله علیهم در این باب بر یك قول نیستند و اقوال زیادی دارند جمعی از ایشان از تقلید میت مطلقاً منع کرده اند و جایز نمیدانند چه اینکه در حیات آن مجتهد هم تقلید او را میکردهٔ یا نمیکردهٔ جمعی دیگر تقلید میت را جایز میدانند برای کسیکه در حیات آن مجتهد تقلید او را میکرده و جایز دانسته اند که بعداز مرگ او هم بر تقلید او باقی بماند و بعضی تقلید میت را تجویز میکنند وقتیکه مجتهد حی در میانه نباشد واگر مجتهد حی موجود باشد جایز نمیدانند وبعضی هم تقلید میت را جایز دانسته اند ابتداءً وبقاءً مثل بعضی از اخباریین و هر طایفه بر مذهب خود دلایلی دارند و البته منشاء این اختلاف جهات زیاد دارد یکی اختلافی است که در نفس اخبار مشاهده میشود و یکی دیگر اختلاف افهام فقها در وجه جمع آنها و تعیین موضوع هر یك از اخبار وارده و یکی از جهت اختلاف انظار و وجوه اعتباریه ودلایل عقلیه که هر یك اقامه میکنند که درد بی درمان هم همین جا است وسایر وجوه اختلافات حل میشود واگر تمام منظور متابعت اخبار باشد چون میزان قویم در دست است ممکن است رفع اختلاف بشود ولی استحسانات وعقول مختلفه است که حد یقف ندارد و وجه جمعی هم ندارد مگر اینکه طبق دستور شرع مقدس عقلهای ناقصه را کنار بگذارند و در دین خدا دخل و تصرف نکنند و حضرت صادق علیه السلام فرمود **ان**

دین الله لا یصاب بالعقول خلاصه و قول مشهور بین اصحاب همان قول اول است که تقلید میت جایز نیست و باید از مجتهد حی تفحص نمود وتقلید او را کرد و بغیراین وجه عبادات اشخاص قبول درگاه خداوند نیست ومرحوم شیخ اوحد اعلی الله مقامهومرحوم سید اجل اعلی الله مقامه نیز تأیید این قول را میفرمایند و تقلید میت را جایز نمیدانندو موافقت با مشهور میفرمایند و دلایلی هم اقامه میکنند ولی باید اصطلاح و کلمات هر یك را فهمید و کلام هر یك را حمل بر منظور و مصطلح خودش نمود که از انصاف خارج نشویم مثل اینکه مرحوم مولای بزرگوار و جد امجد آقای حاج محمد کریم خان اعلی الله مقامه موافقت باقول اخیر میفرماید و تقلید میت را جایز میداند وعلی الظاهر قول آن بزرگوار با فرمایشات شیخ اوحد وسید امجد مخالف بنظر میآید و در نظر کسی که سطحی نگاه بکند وبعمق فرمایش ایشان برنخورده باشد بسیار غریب میآید و البته این طور انتظار نداشته و حق هم داشته زیرا که آقای مرحوم بقدر سرموئی از فرمایشات شیخ وسید خارج نمیشوند و آنچه در هر موضوع و هر بابی تفصیل داده اند شرح مجمل فرمایشات آن دو بزرگوار است و علم هر سه ایشان از یك سرچشمه است ومحال است اختلاف بکنند ولی باید اصطلاح ومراد هر یك را فهمید و چیزیکه واضح شده است و محتاج به بیان نیست این است که این بزرگواران هم مثل سایر حکماء و محققین دنیا صاحب اصطلاح مخصوص ومشرب مخصوص هستند و باید مشرب و اصطلاح ایشان را از کلمات خودشان فهمید و کلام ایشان را حمل بر آن نمود و این قاعدهٔ که میبینی در کتب اصول جاری شده اند که اصول و قواعدیرا

وضع کرده اند و از کلامیین و حکمای یونان ومنطقیین گرفته اند آنوقت میخواهند اخبار آل محمد (ع) را با آن قواعد معنی بکنند و بسنجند و واسم آنها را ادله عقلیه گذارده اند و آخر هم می بینید که نمیشود و وهزار قول و هزار اختلاف پیدا میشود و در یك مسأله چندین قول پیدا میشود و هر یك با همان دلایل و قواعد موضوعه رد بر یکدیگر میکنند وامر باین جا میرسد که مشاهده میکنی این قاعده حسابی نیست و بر خلاف همه دنیا است علمای دنیا هیچیك بنا شان بر این نیست این با کدام قاعده درست است که قاعده وقانون را از حکمای طبیعیین یونان بگیری یا قاعده را که ابوحنیفه ساخته است بگیری آنوقت فرمایش حضرت جعفر بن محمد (ع) را با آن موازنه و تطبیق بکنی و کجا آن بزرگوار ملتزم بوده که آن طور که آنها قاعده گذارده اند فرمایشی بکند پس لحن اخبار را باید از مطاوی خود اخبار دست آورد مثل اینکه اصطلاح ابو علی سینا را باید از کتاب خود او فهمید یا اصطلاح حکیم فرنگی را باید از اصطلاح خود او گرفت حال هم چنین است معنی فرمایش شیخ وسید و آقای مرحوم اعلی الله مقامهم را باید از فرمایشات وتحقیقات خودشان گرفت وبا اینکه ایشان در عباراتشان بر اصطلاح خاص جاری شده اند خودشان هم مکرر تصریح میفرمایند که با اینکه مانعی از داشتن اصطلاح نیست ولی ما سعی کرده ایم در جمیع جزئیات وکلیات بر اصطلاح اخبار آل محمد (ع) جاری بشویم و اصطلاح خاصی نداریم الا اینکه چون اصطلاح آل محمد (ع) مهجور شده است و در کتب علمیه متداوله باصطلاحات دیگران جاری شده اند این است که گاهی **اصطلاح** مشایخ ما (اع) ممتاز و غریب بنظر میآید باری

این جملات بطور معترضه بود قصد این است که باید اصطلاح هر یك از اصحاب را فهمید و کلام او را حمل بر اصطلاح خودش کرد واگر تتبع در فرمایشات مشایخ ما (اع) کسی داشته باشد میبیند که کلمات ایشان اقسام مختلفه دارد گاهی باصطلاح خاص خودشان جاری شده اند و گاهی باصطلاح اصحاب متکلم شده اند و گاهی هم مخلوط است و بر منقد بصیر لازم است که تعمق نماید و ملتفت کلمات ایشان باشد ویا آنکه معنی فرمایش ایشان را از کسی که بصیرتر و مأنوس تر از خودش هست ومحکمات ومتشابهات کلام ایشان را بهتر تمیز میدهد بگیرد که امر براو مشتبه نشود ان شاء الله و از خداوند متعال توفیق میخواهم که بنحو اختصار و اجمال بیانی که مقتضی است عرض کنم **وانه علی مایشاء قدیر وبالاجابة جدیر** و آنچه را که فی الجمله توضیح آنرا فعلاً در نظر داریم همان قول اول وقول آخر است و اقوال متوسطه را در صدد نیستیم

فصل عرض شد که قول مشهور بین اصحاب رضوان الله علیهم که عامه مسلمین هم برآنند وقول مخالف درحقیقت شاذ و نادر است همان قول اول است که تقلید میت جایز نیست مطلقا نه ابتداءً و نه بقاءً ولی ما قبل از بیان دلایل ایشان میگوئیم که اگر منظور عدم جواز تقلید مجتهد میت است بآن معنی واصطلاح که ما ذکر کردیم از بیانات خودشان یعنی مجتهدی که استفراغ وسع در تحصیل مظنه بحکم شرعی مینماید و با دلایل عقلیه موضوعه استنباط احکام شرعیه فرعیه را مینماید بتفصیلی که شرح دادیم وظاهر هم همین است که مرادشان همین باشد این صحیح است و تقلید چنین مجتهد میتی جایز نیست و مشایخ عظام اعلی الله مقامهم هم جایز نمیدانند ولی

علاوه بر آن هم ما اثبات کردیم که تقلید چنین مجتهد در حال حیات هم
جایز نیست و قول او حیا و میتا مردود است و دیگر در این مقام اعادهٔ
دلایل نمیکنیم و اگر مراد از تقلید میت اخذ روایات واحکام و فتاوی
آل محمد علیهم السلام است از مجتهد میت وغرض این باشد روایاتی که در
حال حیات از او میگرفتیم و او را ثقه و امین میدانستیم و مطمئن بودیم
عین آن روایات واحکام را بعد از وفات او قبول نکنیم و جایز ندانیم
یا آنکه روایات اصحاب و محدثین اموات را که مدار تمام عمل و احکام
شرعیه بر آنها است وعلم بصحت آنها پیدا کردهایم نگیریم ومراد از عدم جواز
تقلید میت این باشد این محل حرف بلکه خلاف اجماع و بداهت است و
آقای مرحوم اعلی الله مقامه تقلید میت را باین معنی که اخذ روایت از
او بکنیم جایز میدانند و تمام مرادشان در آنجا که تجویز فرموده اند
همین است و این امری است مسلم وجاری بلکه اجماع همه اصحاب بر
همین است بلکه بغیر این ممکن نیست و بنا بر اینکه روایات آنها گرفته
نشود هیچ مستندی در دست ما امروز برای هیچ حکمی باقی نمیماند و
دلایلی که اصحاب آورده اند برای عدم جواز کافی بمقصود آنها
نیست و دلالت بر مطلبشان ندارد بلکه آنچه از کتاب وسنت استدلال
نموده اند بر مطلب ما دلالت دارد که معتقد بجواز آن هستیم و اینك
بعضی از دلایل اصحاب را که برعدم جواز تقلید میت اقامه کرده اند ذکر
خواهیم کرد ازآن جمله است که استدلال به آیه نفر نموده اند که خداوند
میفرماید **فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین و
لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون** والبته نفرنمودن

وتفقه در دین وانذار قوم تکلیف احیاء است نه اموات عرض میکنم
صحیح است ولی دلالتی در آیه مبارکه بر وجوب تقلید حی دون میت
نیست و شبهه هم نیست که اوامر ونواهی شرعیه بر اموات نیست ولی دلالت
آیه دخل بموضوع ما ندارد ونیز استدلال باین آیه شریفه نموده اند **فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** و گفته اند مسئولین احیائندنه اموات
عرض میکنم صحیح است ولی میدانید همیشهبنا برهمین بوده که همه رعیت و
مقلدین مجتهد را مشاهده نمیکرده اند و نمیکنند واغلب بکتاب فقیه
مراجعه میکنند و سؤال وجوابی واقع نمیشده بنا بر اینکه ایجاب میکنید
بموجب این آیه که همه باید سؤال بکنند آیا میگوئید رجوع بکتاب
فقیه سؤال است یا نیست اگر سؤال است از کتاب مجتهد میت هم سؤال
میکنند واگر رجوع بکتاب سؤال نیست و سؤال را واجب میدانید
و مواجهه باید بشود پس عمل همه آنها که رجوع بکتاب میکرده اند و
میکنند باطل است وحال اینکه قائلی باین قول نیست وهمه تجویز کرده اید
و انگهی میگوئیم خود فقیه چه میکند آیا مراجعه باخبار میکند یا از امام
مشافهة سؤال میکند شبهه نیست که مواجهه با امام نمیکند که سؤال
نماید اگر از مجتهد سابق سؤال کرده سخن در او میگوئیم او چه کرده
است که فقیه شده واگر رجوع باخبار سؤال است رجوع بکتاب مجتهد
میت هم سؤال است بدون فرق وبهر حال که این آیه هم دلالتی بر وجوب
تقلید حی دون میت ندارد وهمچنین استدلال بآیه **و لو ردوه الی
الرسول والی اولی الامرمنهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم** بی
مورد است برای اینکه ضمیر یستنبطون موافق اخبار راجع باولی الامر است

و دخلی بمجتهدین احیاء یا اموات ندارد و اما آیه شریفه **وجعلنا بینهم وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهره و وقدرنا فیها السیر** مراد از قرای ظاهره موافق تفسیر اهل بیت سلام الله علیهم رسل و نقله اخبار وفقها وخدام و قوام بامر ایشانند و البته وجود دارند و جعل پروردگار و بنای ایجاد بر وجود ایشان است اما درآیه مبارکه چیزیکه دلالت کند بر وجوب تقلید حی دون میت نیست و فقیه میت هم بنص آیه شریفه از قرای ظاهره است همچنانکه امام (عم) قریه مبارکه است وآیه شریفه مطلق است وبی جهت تخصیص باحیاء نمی توان داد بلکه مجوز هم بعین آیه شریفه استدلال میکند و صحیح است و اما اینکه بمقبوله عمر بن حنظله استدلال نموده اند **انظروا الی رجل منکم روی حدیثنا ونظر فی حلالنا و حرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما** که گفته اند مخاطبین باین امر محکم مکلفند در هر عصر که نظر بشخص حی نمایند عرض میکنم صحیح است ولی حدیث شریف در باب حکم وحکمیت است نه روایت وشبهه نیست که حاکم باید حی باشد ولی صحبت در جواز اخذ از میت است در مسائل حلال و حرام و حدیث دلالتی بر منع از آن نمیکند و نیز استدلال میکنند بحدیث شریف که ابو بصیر روایت میکند از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرماید درآن حدیث هرگاه آیه در بارهٔ مردی نازل شود پس بمیرد آن مرد آن آیه هم خواهد مرد پس کتاب هم میمیرد ولکن کتاب زنده است وجاری میشود درباره آیندگان همچنانکه جاری شده است در باره گذشتگان و استدلال میکنند که اگر مردی که عالم بآیه است بمیرد ودیگری قائم بعلم او نشود آیه میمیرد یعنی علم بآن از میان میرود

عرض میکنم صدر حدیث این است که امام (ع) در تفسیر این آیه شریفه فرمایش میفرماید **انما انت منذر ولکل قوم هاد** فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله منذر بود وعلی هادی بود بعد از آن سؤال میفرماید از ابو بصیر که یا با محمد هل من هاد الیوم عرض میکند بلی جعلت فداك همیشه هادی بعد از هادی از شما هست تا اینکه امر بشما رسیده فرمود رحمك الله یا بامحمد عرض میکنم ظاهر از حدیث این است که امام (ع) هادی را تفسیر بامیر المؤمنین فرموده واستدلال بهمین آیه شریفه فرموده که همیشه هادی باید در میانه باشد واگر بنا باشد کسی که آیه شریفه صدق بر او نماید و در باره او تأویل شود در میانه نباشد آیه کتاب خواهد مرد و البته این طور است و این در باره ائمه اطهار است نه مجتهدین والآن هم امام عصر عجل الله فرجه حی است و کتاب خدا هم بواسطه او حی است واحکام او نافذ است و جاری است وقرآن برای زمانی دون زمانی نیست وبهر حال مربوط بموضوع نمیشود و استدلال بحدیث دیگر میکنند وآن صحیحه حرث بن مغیره نصری است میگوید شنیدم از حضرت ابی عبدالله (ع) که میفرمود **ان العلم الذی نزل مع آدم علیه السلام لم یرفع ومامات عالم الا و قد ورث علمه ان الارض لا تبقی بغیر عالم** یعنی علم آن چنانیکه با آدم (ع) نازل شد بالا نرفته است و نمیمیرد عالمی مگر اینکه بتحقیق ارث میدهد علم خود را بدرستیکه زمین باقی نمیماند بغیر عالم عرض میکنم ولا حول ولا قوة الا بالله که دلالت این حدیث شریف وامثال این که لاتحصی است ومنحصر بیکی ودوتا نیست اولاوبالذات در باره ائمه اطهار است علیهم السلام ومفاد حدیث این است هر عالمی که از میان برود عالمی دیگر مثل

او قائم مقام او است وشکی هم در این نیست ولی هیچ دلالتی در این اخبار
بر وجوب تقلید مجتهد حی باین معنی که اصحاب اراده دارند وعدم جواز
تقلید میت باصطلاحیکه متعارف نموده اند ندارد ومراداز همه اخبار امثال این
حدیث این است که زمین بدون حجت وعالم نیست و همیشه عالم حیی مثل
عالمیکه از میان رفته است ضرور است و همه اینها ظاهر در ائمه اطهار است
صلوات الله علیهم و اما اینکه میگویند دلالت این خبر در سایر علماء
بطریق اولی است زیرا که علم ایشان ظن است و بیشتر احتیاج دارد
باینکه کسی قائم بان باشد وحی باشد این استدلال قطعی نیست زیرا
احتیاجی هم بمظنه نیست که کسی قائم بان باشد یا نباشد و بهر حال که ما
ما فعلا در صدد بیان معنی این خبر و نظائر ان نیستیم مگر همین قدر که
عرض شد که این اخبار دلالت دارد بر لزوم وجود عالم وحجتی در هر
عصر و حکم لزوم تقلید حی وعدم جواز تقلید میت در نص این اخبار نیست
چنانکه بر اهل بصیرت پوشیده نیست وفعلا تفصیل زیاده بر این نمیدهیم الا
اینکه از وجوه دلایل اعتباریه وعقلیه اصحاب هم که در عدم جواز تقلید
میت ذکر کرده اند مختصری اشاره میکنیم و اگر چه قدری هم از اذهان
اخوان وآنها که مهارتی در علم اصول اصحاب ندارند مشکل هم میشود
ولی ضرر ندارد که بنوع ادله اعتباریه اصحاب که همه نقض و ابرام ها
و ردو بحثها را با این دلایل میکنند وخیال میکنند اینها دلیل قطعی است
دیگران هم قدری آشنا بشوند و بنا بر این فصل دیگر عنوان میکنم
فصل فرموده اند اگر بنا بود تقلید میت جایز باشد لازم میآمد که اگر
در مسأله چهار قول از چهار مجتهد میت باشد مقلد بهر یك از آن اقوال

که خواست عمل نماید یا آنکه یکی را ترجیح بدهد وهیچیك ممکن نیست
زیرا که اگر مقلد بهر یك از اقوال که خواست بگیرد لازم میآید که
بخلاف قول همان مجتهد میت عمل کرده باشد زیرا که از جمله احکام
همان مجتهد میت یکی این است که تقلید بدون دلیل جایز نیست یکی این
است که اختیار کسی که مجتهد نیست درست نیست یکی این است که
رد حکم عالم جایز نیست یکی این است که ترجیح بغیر مرجح جایز
نیست یکی این است که عمل بقول میت جایز نیست و این مقلد در جمیع
این احکام مخالفت آن مجتهد میت را کرده است اولاً بدون دلیل تقلید آن
میت را کرده ثانیاً مجتهد نبوده و از پیش خود اختیاری کرده و درست
نیست ثالثاً حکم آن سه نفر را که قول آنها را نگرفته رد کرده است
ورد حکم عالم جایز نیست رابعاً باین قولی که گرفته ترجیح بغیر مرجح
داده است خامساً عمل بقول میت کرده است و بنا بر این مراتب اگر
بگوئیم تقلید میت صحیح است باید بگوئیم که بخلاف قول همین میت هم صحیح
است که بگیریم و اگر این لازمه باطل است پس تقلید میت هم باطل است
وجایز نیست عرض میکنم حرفهائیکه شنیدی یکی از دلایل اعتباری اصحاب
ما اصولیین است برعدم جواز تقلید میت که باینها قطع حاصل میکنند وبادله
کتاب و سنت این طور قطع حاصل نمیکنند و میگویند از کتاب و سنت
بیش از مظنه حاصل نمیشود و این حرفها را غالباً معتبر تر میشمارند و همین
است که می بینی و با کمال صحت و امانت روایت کرده ایم وممکن است
مطالعه کننده رجوع بکتب اصولیه نماید وچون این حرفها را میگویند و
مینویسند و باور میکنند ما هم ناچاریم حرفهائی در مقابل بنویسیم زیرا

الکلام یجر الکلام نهایت این است ماسعی میکنیم حرفرا هم بامأخذ بگوئیم
و همه عقول هم تصدیق نماید و آنچه مینویسیم مأخوذ از فرمایش مرحوم آقا
اعلی الله مقامه است پس عرض میکنم اولاً چنین مقلدی تقلید بدون دلیل
نکرده زیرا اصل مسأله اجتهاد و تقلید اجتهادی است و این اجتهاد بر همه
کس واجب است یعنی هر مکلفی تقلید هر کس را که میکند باید بادلیل
و برهان باشد و کور کورانه تقلید هر مجهولی را نمیتوان کرد و باید
انسان بفهمد این مطلب را و معنی اجتهاد همین است که از روی بصیرت
و فهم انسان کاری بکند پس این مقلد لامحاله اجتهادش این است که باید
تقلید فقیهی را بنماید اعم از اینکه حی باشد یا میت و همچنانکه اگر چهار
مجتهد حی حاضر بود که هر کدام صاحب قولی در مسأله بودند این
مقلد مخیر بود قول هر کدام را میخواست میگرفت مثل اینکه بنای همه
مسلمین بر همین است هر کدام تقلید هر مجتهدی را که خواستند میکنند
و انکاری بر آنها نیست هم چنین در میانه مجتهدین اموات هم مخیر است قول
هریك را خواست میگیرد بلی مگر اینکه بعضی ها هستند که تقلید اعلم را واجب
میدانند برای او هم اشکالی نیست اگر اجتهادش حکم کرد که تقلید میت
جایز است تقلید میت اعلم را میکند و اشکالی وارد نمیآید و اما اشکال
دویم هم وارد نیست که گفته اند کسی که مجتهد نیست حق اختیار قول
شخص خاصی را ندارد سؤال میکنیم اگر اصلا این مسأله اجتهادی است
همچنانکه ما میگوئیم این مقلد هم در این باب اجتهاد خودش را کرده و
اگر میگوئید اصل مسأله تقلیدی است و کسی هم این طور نگفته میگوئیم
در این مسأله تقلید مجتهدی را میکند که تقلید میت را جایز میدانسته و

وضرری هم وارد نمیآید زیرا جواز تقلید حی که اجماعی است پس اشکالی
نخواهد داشت یکی از فقها را حیّ باشد یا میت اختیار میکند و اما اینکه
میگویند رد حکم عالم کرده یعنی بقول آن سه نفر مجتهد دیگر که
نگرفته است رد حکم عالم کرده این طور نیست پس هر کس مجتهد حیی را
هم تقلید میکند ردحکم سایرین را کرده و حال اینکه این طور نیست مثل
اینکه فرضاً فقیهی که یکی از دو حدیث را میگیرد و فتوی میدهد حدیث
دیگر یرا رد نکرده البته بلکه از باب تخییر یکی از آنها عمل کرده یامثلاً
یکی از اقسام کفاره را که اختیار میکنی باقی دیگر را رد نکرده و اما
اینکه میگویند ترجیح بلا مرجح داده این هم نیست و این مثل این است
که دو ظرف آب یادو قرص نان داری هر کدام را خواستی اختیار میکنی و
آن دیگری را هم دور نمیاندازی واگر این نوع ترجیح بغیر مرجح قبیح بود
میبایستی هر کس میگوید لا اله الا الله ودر همان حین نگفته است سبحان الله
این ترجیح بغیر مرجح باشد بلکه این هر دو ذکر مندوب است هر
کدام را خواست از باب تخییری که امام (عم) قرار داده اختیار میکند
و اما اشکال پنجم که میتی را که تقلید میکند تقلید میت را جایز نمیدانسته
ازهمه مضحك تر است از کجا که هر مجتهد میتی تقلید میت را جایز نمیدانسته
و این ادعای علم غیب است و ثانی اینکه در جمیع مسائل تقلید یك فقیه
واجب نیست بر فرض که جایز نمیدانسته ممکن است این مسأله را از
مجتهدی تقلید بکند که او جایز میدانسته باقی مسائل را از این مجتهد میت
میگیرد بفرض اینکه این را اعلم دانسته و تقلید اعلم میخواهد بکند و فقها
همه روات از امام هستند و هیچ دلیلی قائم نشده که باید جمیع مسائل را

از یك نفر گرفت و کدام مجتهد است که در جمیع مسائل بدون استثنا اجتهاد کرده باشد وحکم جمیع مسائل را بیان کرده باشد و چنین مجتهدی نیامده و نخواهد آمد پس جایز است که انسان مسائل خود را از دو مجتهد یا بیشتر بگیرد و اگر روایت از امام میکنند همه راوی از امامند وبعلاوه اگر مسأله را ازمجتهد خاصی نگرفتی واز مجتهد دیگر گرفتی شرکی واقع نمیشود ومجتهد امام نیست که شرك باوجایز نباشد باری گفته‌اند واگرمقلد یکی از اقوال اربعهٔ مجتهدین اموات را بترجیح خودش میگیرد خلافی بین علما نیست که این ترجیح معتبر ومؤثر نیست واگر یکی از مجتهدین حی موجود باشد باید بقول او بگیرد برای اینکه ظن اصابت بحکم قطعی از مقلد غیر مقطوع است واگرچه مصاب باشد زیرا در حدیث نبوی است در تقسیم قضات که میفرماید کسی هم که حکم حق کرده و نمیدانسته در آتش است پس ظن مقلد صحیح نیست و باید رجوع بظن مجتهد و ترجیح او نماید . عرض میکنم جا دارد همین جا بگوئیم حدیث شریف نبوی مطلق است وشامل ظن مجتهد و مقلد هر دو هست زیرا میفرماید **ورجل قضی بحق وهو لایعلم** ومجتهدین هم خود قائلند که علم حاصل نمیکنیم وبمظنه حکم میکنیم و اطلاق حدیث شامل میشود هر مردی را که حکم کند در حالی که نمیدانسته خلاصه و جواب این حرف این است که کسی که بدرجه اجتهاد نرسید ناچار تقلید مجتهد را مینماید و راه شناختن مجتهد برای مقلدی که اهل اطلاع نیست تحقیق از اهل خبره است ولو اینکه مجتهد نباشند واگر کسی تصدیق مجتهد سابق را شرط بداند کلام را باو نقل میکنیم پس راهی جز تحقیق و تفحص از اهل خبره برای مقلد نیست پس

اگر جمعی از اهل خبره شهادت دادند که فلان شخص میت مجتهد بوده کسی که تقلید میت را جایز دانسته تقلید او را میکند نهایت اگر تقلید اعلم میکند اعلم اموات را میجوید اگرتقلید اعلم را لازم نمیداند هر کدام را خواست اختیار میکند پس چرا ترجیح مقلد معتبر نیست البته معتبر است زیرا بقدر خود اجتهاد کرده و این مسأله هم کلیتاً اجتهادی است و تقلیدی نیست کما اینکه جمعی هم معتقدند و در قوانین مصرح است که شناختن مجتهد از اصول دین است و امری که از اصول دین شد تقلیدی نیست و دلیل دیگر از دلایل اصولیین بر عدم جواز تقلید میت این است که گفته‌اند جواز تقلید میت قول شیعه نیست و قول عامه است و بسیاری از علما تصریح باین مطلب نموده‌اند که این قول در شیعه مستحدث است و زمان طویلی در شیعه گذشته است که این قول در میانهٔ آنها نبوده و همین دلیل بطلان این قول است . میگوئیم اما اینکه احدی از شیعه قائل باین قول نبوده که مسموع نیست زیرا ادعای غیب است و البته مراد اصحاب این است که اطلاع بر قائلی پیدا نکرده‌اند و مسلم است که شهادت نفی نمیدهند وعدم اطلاع دلیل قاطعی نیست و اما اینکه این قول عامه است بسیاری از مسائل هست که عامه هم میگویند و نه هر چه را که عامه گفتند باید رد کرد و مخالفت عامه مورد مخصوص دارد نه هر چه عامه گفتند بر ما واجب است آن را ترك کنیم و اما الآن که جمعی از اخباریین قائل باین قولند وخلاف اجماع و ضرورتی هم نگفته‌اند کلینی علیه الرحمه هم در اول کافی مینویسد که این کتاب را نوشته است برای اینکه بعد از خودش عمل باو بشود و کافی کتاب فتوای او است و دلیل دیگر اصحاب

این است که اگر امت در مسألهٔ بر دو قول باشند و دلیل دلالت کرد که حق انحصار یکی از دو قول دارد واصحاب یکی از دو قول منقرض شدند ومنحصر شد مسأله بیك قول اجماع کرده اند که حکم طایفهٔ منقرضه باطل است . اما جواب اولاً میگوئیم مورد این بحث در ما نحن فیه نیست و اصحاب قول بجواز تقلید میت منقرض نشده اند و نخواهند شد بلکه دلایل قوی با آنها است و کتاب و سنت واجماع وضرورت مؤید قول آنها است وقولشان هم مستحدث نیست وقول عامه هم نیست چنانکه بتفصیل بیان خواهد شد و ثانیاً میگوئیم در توجیه دلیلی که آورده اند که اصل دلیل تا درجهٔ صحیح است ولی نه بآن کیفیت که خیال کرده اند و بیان مطلبی که استدلال کرده اند این است که البته دنیا قائم بحق است و دایر بر حق نهایت ممکن است در مقابل حق هم قولی یا اقوالی باشد و بر فرض اینکه قولی در میانهٔ امت از میان برود و منقرض شود آن یکی که باقی ماند، البته حق است زیرا که دنیا خالی از حق نمیشود اما بطلان قولی که منقرض شده است نه از این باب است که اصحاب آن قول میت هستند بلکه موت آنها کشف از بطلان قولشان نموده و در حیاتشان هم باطل بوده نه اینکه نفس موت کاشف از بطلان باشد بنا بر این اگر از اهل قول حق هم کسی بمیرد قولش باطل میشود وحال اینکه حق همیشه حق است و باطل همیشه باطل است پس بطلان قول طایفهٔ منقرضه از باب این است که قولشان بر خلاف حق یقینی بوده و انقراض آنها کشف از این معنی نموده است . ودلیل دیگر از ادلهٔ اعتباریه که آنرا اصح دلایل و اقوای از همه شمرده اند این است که دلایل فقه چون ظنی است بین آن دلایل

ونتایج آنها لزوم عقلی نیست چنانکه در محل خود بیان شده پس آن دلایل من حیث هی دلالتی ندارند ولکن دلالت آنها از حیث افادهٔ ظن است برای مجتهد وحجت ظن مجتهد است وآن حجیت بموت او زایل میشود پس حکم او بلا دلیل میماند و از این جهت تقلید میت جایز نیست . عرض میکنم این دلیل اقرار صریحی است بر اینکه دلایلی که اقامه میکنند مستلزم نتیجه نیست پس اقوالشان بی دلیل میشود وبعلاوه اتباع مظنه در هفتاد آیهٔ قرآن وسنت متواترهٔ پیغمبر(ص)منع از آن شده استودر این عبارات کتابها جواب باید نوشت واینکه میگویند حجیت ادله از حیث افادهٔ ظن است نه از جهت خود ادله میگوئیم اگر دلیل از کتاب و سنت است چطور میشود که منتج نتیجه نباشد و حجیت نداشته باشد و حال اینکه حجت بر خلق فرمایش پیغمبر و ائمهٔ اطهار است چه میشود که کتاب خدا و فرمایشات ائمهٔ اطهار حجت نیست و ظن مجتهد حجت است و اگر آنها منتج نتیجهٔ قطعی نیست پس تکلیف بر امور نظریه واقع شده است و این بر خلاف همهٔ عقول است ولی ما میگوئیم که خداوند بندگان خود را بتکالیفی مکلف فرموده وبرای آن تکالیف ادلهٔ قطعیه قرار داده که همهٔ آنها منتج نتیجه است زیرا که بیان بر خداوند است و در کتاب خود فرموده **وما كان الله ليضل قوماً بعد اذ هديهم حتى يبين لهم ما يتقون** پس ماتابع بیان خدا و رسول هستیم وائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم که خلفاء رسولند و اما فقها ومجتهدین اگر آنچه میگویند بروایت از آنها است قول آنها مطاع و متبع است و راوی هستند خواه حی باشند خواه میت واگر از خودشان میگویند قولشان مردود است خواه حی باشند خواه میت واز

جملهٔ ادلهٔ اصحاب یکی این است که تقلید خلاف اصل است خارج میشود از این اصل تقلید حی باجماع اصحاب و بجهت لزوم عسر و حرج زیرا همهٔ مکلفین قادر بر اجتهاد نیستند پس آنچه باقی ماند که تقلید میت باشد برخلاف اصل است وجایز نیست. عرض میکنم چون بحث ما در این مقام مفصل نیست باعبارات مختصرهٔ جواب عرض میشود و باید هوش خود را جمع کنی که ملتفت عرضم باشی زیرا غرض ما القاء خلاف و رد و بحث بیجا وقول لا نسلم نیست ما حرف حق را قبول میکنیم و باطل را نمیپذیریم ومیگوئیم حق وباطل مخلوط باهم نباید بشود واینکه گفته میشود تقلید خلاف اصل است اساساً صحیح است ومعنی آن این است که تقلید جاهلانه و بی دلیل نباید کرد واجتهاد لازم است اما اجتهاد همهٔ امت یك نوع نیست وکسی که عالم باحکام نیست کفایت است که اجتهاد در معرفت راوی احکام نماید وبیش از آن تکلیف نمیشود چنانچه خود اصحاب تصریح کرده اند که عسر و حرج لازم نیاید وبعد از معرفت راوی و مجتهد تقلید میکند واین تقلید خلاف اصل نمیشود وتقلیدیکه اولاً و بالذات صحیح است ومقرون ببرهان تقلید امام است علیه السلام و لا تقلید الا عن امام **معصوم** و اطاعت ایشان واجب است واما تقلید غیر امام برخلاف اصل است وثابت نشده مگر از جهت روایت از امام وتقلید غیر معصوم از غیر این جهت مطلقاً جایز نیست واما از جهت روایت جایز است وآنچه که برخلاف اصل است مطلقاً و استثنائی هم باجماع و غیر آن ندارد اجتهاد رعیت است در آنچه که از طریق روایت نرسیده نه تقلید خلاصه که اگر گرفتن روایات از روات و مجتهدین تقلید است که این خلاف

اصل نیست و اجماع همهٔ اصحاب بر همین است واز صدر اسلام تا کنون روایات را از احیاء و اموات هر دو میگیرند و عمل امت براین است باقی میماند سخن در اینکه گفته میشود تصریحات کتاب وسنت کافی جمیع مسائل نیست پس تنها اخذ روایات از روات کافی نیست ولا بدیم فقیه مستنبطی داشته باشیم که سایر احکام غیر صریحه را از فحوی ودلالات و اشارات یا اعتبارات عقلیه بقول جمعی استنباط نماید وفتوی دهد وتقلید غیر معصوم از جهت این احکام واجب شده و این احکام هم بطور یقین از ادله مفهوم نمیشود پس محتاج بظن شدند وظن فقیه باین جهت حجت است که تعطیل احکام نشود. عرض میکنم در اصل این موضوع مخالفتی نداریم ولی میگوئیم اگر فقیه این نوع احکام را از فحوی واشاره بلکه روح اخبار بطور یقین میفهمد وفتوی میدهد این عین روایت است ومانعی ندارد و بنا برهمین است واگر یقین ندارد و مظنه است فتوی نباید بدهد زیرا خداوند میفرماید **ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً** وحکم فقیه در این مقام توقف در فتوی وسعه در عمل است و عمل باخبار سعه در همین مقام است که برای فقیه یقین حاصل نشده و همچنین در اخبار تثلیث صراحتاً تکلیف فقیه را معین فرموده اند که باید خود داری از فتوی نماید وتوقف نماید تاخود و جمعی را هلاك نکند پس در عین حال که عمل بسعه میکند اگر ظنش بیکی از دو شق مسأله میرود مانعی نیست زیرا مظنه هم مثل یقین امر قهری است و اختیاری نیست ولی امر بآن مظنه نمیکند که از خلاف آن نهی نماید زیرا عمل بمظنه وحکم بآن جایز نیست ولی احتیاط خود را میکند وسخن ما در این است که این مطلب هم دخل بحی ومیت

ندارد و روایت از فقیه میتی که باین طور عمل میکرده و فتوی میداده مانعی ندارد مثل اینکه روایت اخبار صریحه از روات اموات مانعی ندارد و عمل امت بر آن جاری شده و اجماعی هم بر خلاف آن نشده پس فقها هم روات و امناء ائمه علیهم السلام هستند و روایات از آنها گرفته میشود ولو نقل بمعنی کرده باشند و نقل بمعنی واجب نیست از یك حدیث باشد و ممکن است فقیه معنی و دلالت اخبار متعدده را روایت نماید و فتوی هم بدهد و دلیل دیگر آنکه میگویند مسألهٔ تقلید میت اجتهادی است و باید از مجتهد حی بگیرند و رجوع بمیت اگر نمایند دور لازم میآید و اگر جواز انرا هم از مجتهد حی بگیرند و در سایر احکام رجوع بمیت نمایند این برخلاف اعتبار است . عرض میکنم از خلاف اعتبار درست نمیفهمم چه اراده میکنند و نشنیده ام اعتبار هم اصلی باشد مثل کتاب و سنت و اگر منظورشان ادلهٔ عقلیه است سابقاً هم بیان کردیم اعتباراتیکه دلیلی از کتاب و سنت نداشته باشد معتبر نیست بلکه جایز نیست و از شرع هم نرسیده است که تقلید یك نفر را حتماً باید کرد و ممکن است از هر فقیه و مجتهدی که جامع شرایط است حکمی و روایتی را بگیریم و عمل کنیم و فرموده اند در حوادث واقعه بروات اخبار ما رجوع کنید و ممکن نیست که همهٔ مقلدین براوی واحدی رجوع کنند بنا بر این اگر برخلاف اعتبار جمعی قائل بشویم مانعی نخواهد داشت وبهمین قدر از ایراد ادلهٔ اعتباریهٔ اصحاب اصولیین اکتفا میکنیم و باز هم دلایلی از همین قبیل دارند که اختصاراً ترك کردیم و فایده در ذکر انها نیست

فصل دلایلی را که اصحاب رضوان‌الله علیهم بر عدم جواز تقلید میت

ذکر کرده اند اهم آنها را ذکر کردیم وجوابهائی بطور اختصار ایراد کردیم و اگر با تعمق در آنچه عرض شد دقت نمائید تصدیق میکنید که هیچیك از دلایل مذکوره صحیح و قطعی نبود و سوای شهرت چیزی نیست ورب مشهور لا اصل له و اما آنچه را که زراره روایت میکند از حضرت باقر علیه السلام **خذ بما اشتهر بین اصحابك ودع الشاذ النادر** آن در باب روایتی است که مشهور بین اصحاب باشد و ملاحظه کردی که روایت صریحی در این باب ندارند بلکه خلاف آن مشهور است و اشاره بآنها خواهیم کرد پس بنا بر اینکه قول بعدم جواز دلیل ثابتی نداشته باشد جواز آن متعین میشود زیرا که مسلم است حق از میانهٔ امت نباید مرتفع شود و جمعی قائل بجواز تقلید میت هستند و از جملهٔ ایشان چنانکه در اول باب عرض شد عالم عظیم الشأن آیة‌الله فی العالمین مرحوم حاج محمد کریم خان کرمانی اعلی الله مقامه جد بزرگوار این بی‌مقدار است که صراحتاً بر خلاف مشهور بین متأخرین اصحاب تقلید میت را جایز میشمارد و فتوی میدهد و بعد از ایشان عالم عظیم الشأن آیة الله فی الارضین مرحوم حاج محمد خان و سید و مولای بزرگوار عمادنا و سنادنا و استادنا المرحوم الحاج زین العابدین خان اعلی الله مقامهما که اشتهار این دو برادر بزرگوار هم اظهر من الشمس فی رابعة النهار است بر این عقیده بودند و بر ما است که در این مقام علاوه بر آنچه در ضمن فصول سابقه عرض شد اشاره بنوع دلایل خود بطور اختصار بنمائیم و من الله التوفیق پس عرض میکنم بر هر کس که تتبع در اخبار و سیرت پیغمبر (ص) و ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم و اصحاب ایشان نموده

باشد شبهه نیست که نسبت اصحاب پیغمبر بآن بزرگوار و نسبت شیعه
بائمهٔ اطهار در آن اوقات بلا تشبیه مثل نسبت مقلدین امروز بود بعلماء
و فقهای خودشان که همه روزه در احتیاجات دینی و احکام و مسائل خود
از ایشان سؤال و استفتاء مینمودند و آنها هم جواب میفرمودند و عمل امت بر
فرمایش ایشان بود و همه در این باب علی السوی بودند و عالم و جاهل و شهری
و بدوی فرق نداشتند همه بآمدند و مسألهٔ خود را سؤال میکردند و ائمه علیهم السلام
هم جواب را بزبان سائل و لحن او میفرمودند و توضیحی که لازم بود میدادند و
بیان مطلب را کما هو حقه میفرمودند زیرا که مأمور بابلاغ بودند و ابلاغ
آنست که حقیقت مطلب را باشخاص علی قدر مراتبهم بفهمانند و بزبان
آنها و عرف آنها سخن گویند و بنا بر این بود الا اینکه رؤساء اصحاب
ایشان که بیشتر ملازم خدمت ائمهٔ اطهار بودند و همّ خود را مصروف
خدمت میداشتند البته بیش از دیگران فرمایشات ائمه (ع م) را میشنیدند
و ضبط میکردند بلکه اغلبشان قلم و کاغذ حاضر داشتند و آنچه
میشنیدند مینوشتند و کتاب میکردند و برای خود و اولاد خود نگاه میداشتند
چنانچه اهل تتبع این مراتب را میدانند پس امثال اینها بیشتر از
احادیث را میشنیدند و حفظ میکردند و مکرر میشد که ائمه
علیهم السلام ابتداءاً امر میفرمودند بکسانیکه راه آنها دو بود یا در شهرهای
دیگر بودند و نمیتوانستند خدمت امام برسند که به یکی از آن علماء
اصحاب برای سهولت واینکه عسر و حرجی وارد نیاید رجوع نمایند
و مکرر هم میشد که بعضی از مردم خودشان استدعا میکردند خدمت
امام علیه السلام که عالمی را بآنها معرفی فرماید که روایاتشان را از

او بگیرند و بشنوند و امام معرفی میفرمود که فلان ثقه است و بعضی از این
اخبار را سابقاً ذکر کرده ایم و تکرار نمیکنیم خلاصه که علمای اصحاب
هم بناشان بر همین بود که آنچه از امام علیه السلام شنیده بودند بدون زیاده
و نقصان عیناً روایت میکردند یا برحسب اجازهٔ امام (ع م) نقل بمعنی میکردند
و در تمام طول زمان ائمهٔ اطهار و اوایل غیبت قاعده بر این بود حتی
اینکه کتب علمای صدر اول که حاضر است و مستند جمیع شیعه امروز
همان کتب است ملاحظه بکن و ببین که غیر از الفاظ اخبار چیزی
در آنها نیست و از این قبیل کلمات که ما تجویز میکنیم یا ما واجب
میشماریم یا ما حرام میکنیم در آن کتب نیست اینك کتاب کافی است در عناوین
ابواب آن ملاحظه کنید که مثلاً میفرماید باب الرکوع و نمیفرماید
باب وجوب الرکوع و هکذا از ترس اینکه مبادا بر خلاف الفاظ
فرمایش امام بشود زیرا این الفاظ وجوب واستحباب و حرمت و کراهت
باین تفصیل که در کتب اصحاب است در اخبار نبود و اغلب مدار فرمایش
ایشان بر امر و نهی بود و این کتب اربعه که کافی باشد ومن لا ـ
یحضره الفقیه و تهذیب واستبصار کتب فتوای آن اصحاب کبار بود رضوان الله
علیهم و فرقی میانهٔ اینها با آن اصول سابقه که داشتند مثل اصول
اربعمأة نبود الا اینکه در این کتب اخبار را جمع کردند و مبوب
نمودند و شیخ طوسی علیه الرحمة در کتاب نهایهٔ خودش هم بهمین
طریقه که در تهذیب و استبصار جاری شده بود جاری شده الا اینکه
در آن زمان پیش آمدهائی شد که شرح آن را از کلام خود شیخ که
در اول کتاب مبسوط نوشته در باب اول همین کتاب روایت کردیم

بنا بر آن مقتضیات خود را ناچار دید که کتاب مبسوط را بنویسد و بر طریقهٔ سنیان چنانچه خودش تصریح فرموده جاری شود منتهی با این نیت که قول‌حق وفرمایش امام را بآن سبك وطرز که‌آنها معمول داشتند بیان کند ومیفرماید اگر اشاره بوجه دلیل میکنم نه بر وجه قیاس است و اگر حکمی را بحکمی تمثیل میکنم غرضم مثال است نه قیاس یا اینکه حکایت از مخالفین میکنم نه اینکه این را اعتبار صحیح بدانم خلاصه معروف از طریقهٔ اصحاب و امری که بین همهٔ آنها مجمع علیه بود و بر خلاف آن اگر میشنیدند و حشت میکردند چنانچه شیخ در مقدمهٔ مبسوط تصریح میکند همان طریقه اول بود که عرض کردیم و بنای امت مرحومه بر این بود که عالم را امام علیه السلام میدانستند و مردم را متعلم همچنانکه در حدیث وارد شده است نحن العلماء و شیعتنا المتعلمون یعنی ما علما هستیم و شیعیان ما متعلمین و روایت شده است این التقلید الذی کنتم تقلدون جعفراً وابا جعفر که در مقام تعبیر بعضی از شیعه میفرماید که دوست میداشتند طریقهٔ سنیان را پیش بگیرند ودر دین واحکام اجتهاد بکنند میفرماید کجا است تقلیدی که از جعفر وابا جعفر میکردید و سیرت شیعه باین نحو جاری بود و کسی حق اظهار عقیده در امر دین مطلقاً نداشت و آنچه از سیرت ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم و اصحاب ایشان بما رسیده همین است و شبهه در این مطلب برای کسی نیست واین است آنچه معروف از مذهب شیعه است که اجماعشان برآن بوده والآن هم اجماع بر آن منعقد است که تقلید حی را واجب میدانند یعنی تقلید امام حی و تقلید غیر ما ا

بالاستقلال بر احدی جایز نیست در نزد قاطبهٔ شیعه بر خلاف عامهٔ عمیاء که تقلید میت را جایز شمردند وعلمای خود را در مقابل آل محمد علیهم السلام واداشتند و تقلید آنها را بعد ازمرگشان هم نمودند چنانچه الآن هم تقلید اصنام اربعهٔ خود رامیکنند و اینجا است که براصحاب ما اصولیین اشتباه شده و گفته اند که جواز تقلید میت قول عامه است و این قول در شیعه نبوده و مستحدث است واین را از ادلهٔ عدم جواز تقلید میت شمرده‌اند وماذکر کردیم آنرا و این اشتباه ناشی از لفظ تقلید است که ما که تقلید میت را جایز شمرده ایم بمعنی دیگر استعمال کرده ایم نه بآن معنی که سنیان استعمال میکنند که از مجتهد و عالم خود شان تقلید میکنند در هر چه بگوید و لو برأی واستحسان ودلیل عقل خود باشد اماما تقلید را بمعنی اخذ روایت استعمال کرده ایم پس ملتفت باش که تو آن اشتباه را نکنی پس معلوم شد اجماعی که در شیعه منعقد است بر عدم جواز تقلید میت آن تقلید امام میت است ومرحوم آقای بزرگوار (ام)هم مخالفت این اجماع را العیاذ بالله ننموده‌اند واین ازضرورت شیعه است که بعد ازهر امام که از دنیا برود امام حیی قائم بامر اواست وزمین خالی‌از وجود امام نمیماند واگر خالی از وجود امام میماند هر آئینه‌اهلش را فرو میبرد و بطور کلی هر امام میتی که امام حیی قائم مقام او نیست بر باطل است باری پس این اجماع صحیح است ولی چیزی که هست مخصوص بمحل خودش هست وتجاوز از آن نمیکند وشامل سایر مجتهدین نمیشود که تقلید حی آنها واجب باشد و تقلید میتشان جایز نباشد پس ملتفت باش وهر چیزی را بجای خود بگذار بلی اجماع قائم است بر وجوب وجود امام حی‌در هر

عصری از اعصار و بنای شیعه بر این بود که همیشه تقلید امام حی را مینمودند والآن هم بهمین طور و بعد از غیبت امام ثانی عشر عجل الله فرجه شیعه تقلید آن بزرگوار رامینمودند وفرمایش او را از روات اخبار میگرفتند زیرا که خود امام (ع) بآنها مینویسد **اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم وانا حجة الله** یعنی در حوادث واقعه رجوع بروات اخبارما بکنید که آنها حجت برشمایند وهیچوقت نفرموده است که رجوع بمجتهدین نمائید که حکم مظنهٔ خود را بر شما بگویند و ظن آنها را برماحجت قرار نداد بلکه مرجع ماراراوی حدیث قرارداد که عین روایت رامیرساند یانقل بمعنی نماید بطوریکه عرض شد ودرآن حدیثی هم که امام(ع) میفرماید هر یك ازفقها که صیانت نفس خود را نماید و دین خود راحفظ کند و مخالف هوای خود باشد و مطیع امر مولای خود باشد پس بر عوام است که تقلید او را نمایند اگر از اول تا آخر آن حدیث را ملاحظه نمائید میبینید که مراد از این تقلید اخذ روایت است نه تقلیددر هرچه از ظن خود بگوید ومعذلك اختصاصی بحی یا میت هم ندارد و مطلق است واز مضامین همهٔ اخبار ظاهر است که در آن اوقات لفظ فقیه اطلاق میشد بر کسی که اخبار را ضبط کرده ودانسته و عارف بآنها شده است و فتوی دادن هم معنیش همین بود که مضمون خبر را فقیه بگوید ومقلدین امتثال نمایند و معنی تقلید هم همین بود که وثوق و اطمینان بفقیهی نمایند وروایات را از او بگیرند خلاصه در اوایل غیبت امر بر این نهج بود و دستور و امر ائمه علیهم السلام همین بود حتی اینکه شیخ طوسی علیه الرحمة میفرماید که مدتی بود میخواستم کتاب مبسوط را بنویسم وشیعه مطلقاً اقبالی نداشتند ومیترسیدم آن کتاب را بنویسم

و ای کاش که مبادرت باین امر نفرموده بود تا اینکه خداوند اینطورخواست واین امتحان عظیم پیش آمدو کتاب مبسوط نوشته شد و پشت سر او دیگران بر آن سبك و سلیقه جاری شدند و بکلی از نیت شیخ هم غفلت کردند و بنای تفریع فروع شد ودر اول هم نسبتاً درست تفریع کردند وقائل بوجوب تحصیل علم شدند ومظنه را موافق آیات و اخبار جایز ندانستند واصل اولی را وجوب تحصیل علم دانستند پس از آن خورده خورده قائل شدند که اصل اولی منقلب شده و وجوب تحصیل علم را تخصیص باصول دادند ودر فروع مظنه را جایز شمردند نهایت این است مظنهٔ را که حاصل از اخبار باشد جایز دانستند بعد از آن کم کم جمعی قائل بظن مطلق شدند وظن مجتهد را مطلقاً حجت دانستند وخورده خورده قیاس را تا درجهٔ رخصت دادندو حال آنکه اجماع شیعه بر حرمت آن قائم بود و قیاس اولویت را جایز شمردند و بعضی گفتند که اصلاً منع از قیاس برای آنها بود که رجوع باخبار نمیکردند نه برما که رجوع باخبار میکنیم وبعضی دیگر نوشتند که اجماع بر منع قیاس معلوم نیست وصرا حتی ندارد در اینکه شامل ما هم باشد که در زمان غیبت هستیم ودسترسی بامام نداریم وچون اصل حجیت ظن است ممکن است از قیاس هم ظنی حاصل شود خلاصه چون امر باینجاها رسید و تقلید مجتهد و فقیه را هم واجب شمردند و باب اجتهاد را باز کردند و گفتند مردم یا مجتهدند یامقلد ودرشروط مجتهد حرفها گفتند واجتهاد را باقسامی قراردادند و مجتهد مطلق و متجزی معین کردند و از این قبیل تفریعات بی اصل و ما چون اصل اجتهاد را نفی کردیم دیگر بفروع آن نپرداختیم بلی باین طورها شد واین اوضاع پیش آمد و لکن بنای شیعه واجماعشان از صدر اول وضرورت

مذهب بر این بود که ما هم میگوئیم و تغییر نداده ایم عالمی که تقلید او واجب و علم او حجت است او امام معصوم است و جمیع شیعه مقلدین او هستند و علماء وفقهاء رسل ونقله آثار وروات اخبار ند. که اگر نقل اثر وروایت خبر نمایند کلام آنها و حکمشان مسموع است واگر از گمان خود گفتند کلامشان مردود است همچنانکه امام (ع) فرمود **خذوا ماروو ا وذروا ما رأوا** یعنی بگیرید آنچه را که روایت کردند وترك کنید آنچه را که رأی دادند واین فرمایش در بارهٔ جمعی از روات اخبار است وسابقاً هم اخباری در این باب روایت کرده ایم ودر کتاب المبین و فصل الخطاب اغلب اخبار در این باب روایت شده است مراجعه فرمایند پس بنا بر این صحیح است که بگوئیم قول باجتهاد و تقلید اساساً در شیعه مستحدث است و نه اصل این الفاظ ونه آنچه از اینها اراده میکنند در شیعه نبود اجتهاد وتقلیدی نداشتند تا چه برسد بتقلید حی ومیت و مرحوم میرزا صاحب قوانین علیه الرحمة تصریح میکند که اجماع در مسائل اصولیه بطور کلی ممنوع است برای اینکه همهٔ آنها مستحدث است و در عصراول نبوده . عرض میکنم موافق فرمایش امام (ع) **خیر الامور تلادها و شر الامور محدثاتها** پس صحیح است که تجویز نمیکنیم تقلید میت را و اجماع هم بر همین است ومراد تقلید امام میت است وامام حی لازم است بلکه ما میگوئیم که عمل ما باخبار ائمهٔ ماضیه سلام الله علیهم هم بر حسب اذن امام حی موجود است که اگر اذن او نبود عمل بآن اخبار نمیکردیم پس مدار بر وجوب تقلید حی است وجمیع شیعه در این باب متفقیم مگر بعض از متأخرین که عدهٔ قلیلی هستند که تقلید میت را ابتداءاًوبقاءاً جایزمیدانند وآنها ازتقلید همین معنی اصطلاحی

متأخرین را اراده میکنند و تقلید مجتهد میت را جایز میدانند واین البته بر خلاف اجماع شیعه است واما تقلید بآن معنی که ما میگوئیم ودر عصر اول هم بهمین معنی استعمال میشده که اخذ روایت باشد از فقیه در هیچ حال منعی از آن نیست زنده باشد یا مرده ما روایت را میگیریم و جمیع شیعه هم بنایشان برهمین است عامه هم بنایشان برهمین است و در اسلام منع ازآن نشده و حاق مطلب این است وقتی که ما تجویز نمیکنیم تقلید احدی را جز معصوم علیه السلام یا کسی که روایت از معصوم میکند بلفظ یا معنی و بدون روایت از کسی تقلید نمیکنیم میخواهد علم داشته باشد یا مظنه پس مجتهد حی یا میت در نزد ما فرق نمیکند و از مجتهد غیر راوی حیاً و میتاً نمیگیریم واما اخذ روایت را در حال حیوة و ممات هر دو میکنیم واثر مخصوصی برای موت راوی نیست پس جمیع ادلهٔ اعتباریه که صحیح باشد و واقعاً دلالت داشته باشد و جمیع آیات واخبار صریحه و آنچه را که از فحوی و اشاره و التزام استدلال بآن در وجوب تقلید حی و منع از تقلید میت میشود جمیعاً راجع بامام است علیه السلام لا غیر

فصل حالا که قدری متوجه بمطلب شدید ببعض از اخوان محصلین ومشتغلین که مراجعه باین مطالب دارند و میخواهند معنی فرمایش شیخ جلیل و سید نبیل اعلی الله مقامهما را بفهمند عرض میکنم که بفرمایش ایشان مجتهد آئینهٔ نماینده ایست که حکایت نور پروردگار را برای خلق میکند و واجب است سالم باشد و حی باشد و او است که واسطهٔ میان دو حی است و خداوند عالم است حی بالذات و خلق او هم احیائی هستند که از فضل جود او حی شده اند و میان خدا و خلق لا بداز واسطه ایست

و ممکن نیست واسطه مرده باشد و آن واسطه کسی است که اگر
بمیرد و عنایت او از عالم برداشته شود مربی برای عالم باقی نمیماند و
وخلق مستمسکی و وسیلهٔ ندارند و سبیلی برای خلق بسوی خدا باقی نمیماند
وواجب است که آن واسطه حی باشد وسبیل ودلیل بسوی پروردگار باشد عرض
میکنم جمیع این مراتب صادق برمعصوم علیه السلام است و جاری در
حق او است و دخلی براوی ندارد پس امام است علیه السلام عالم و شیعه
متعلمین هستند و شیعه بر دو قسمند جمعی از آنها متصدی جمع اخبارند و
ضبط آنها و تصحیح مبانی و معانی آنها را مینمایند بقدر حاجت خود و
حاجت دیگران والبته همهٔ این جماعت هم در یك درجه نیستند و هر کدام
علی قدر مراتبهم زحمتی میکشند و امام (ع) فرموده‌اند **فوامنازل شیعتنا
علی قدر روایتهم عنا** البته بعضی کثیر الروایه اند که رفع حاجت خود و
حاجت شهری بلکه مملکتی بلکه عالمی را میکنند و بعضشان روایات
کمتری دارند و پیغمبر (ص) فرموده من **حفظ من امتی اربعین حدیثا فی
امر دینه یرید به وجه الله والدار الاخرة بعثه الله یوم القیمة فقیها
عالما** یعنی هر کس از امت من در امر دین خود چهل حدیث حفظ نماید
خالصاً لوجه الله خدا او را در روز قیامت بر میانگیزاند فقیه و عالم و باین
مضمون قریب چهل حدیث وارد است حتی آن که فرموده اند **لحدیث
واحد تاخذه عن صادق خیر من الدنیا وما حملت من ذهب و فضة**
یعنی حتی یك حدیث را که ازصادقی بگیری بهتر است ازدنیا وجمیع طلاونقرهٔ آن
و اخبار باین مضمون زیاد است قصد این است که منازل روات مختلف است
ولی روایت همه را میگیریم و قبول میکنیم و حتم است بر همهٔ شیعه که روایت

ثقهٔ عدل را بگیرند یك حدیث باشد یا بیشتر فرق نمیکند و مقصود این است
که جمعی از شیعه اهل این کارند و جمعی دیگراهل مکاسب وصنایع هستند
و مرمت معاش مینمایند و در مسائل دین سؤال از جماعت اول میکنند و بقول
وروایت آنها عمل میکنند همچنانکه این جماعت در سایر احتیاجات از قبیل
خبازی ونجاری وحدادی و غیره رجوع بآن جماعت میکنند ومثل آن جماعت اول
مثل روات و وسائط میانهٔ مجتهدین و مقلدین است زیرا میدانی همهٔ مقلدین
بشخص مجتهد نمیرسند و از روات و آنها که خدمت مجتهد رسیده اند
مسائل دین خود را میگیرند و باك ندارند که یکی از آن روات و وسائط
بمیرد و از میان برود واصل راجع به مجتهدمیدانند حال ماهم همین را میگوئیم فقها
وروات اخبارومحدثین اگراز دنیا بروند عبرتی بموت آنها نیست و مارواياتشان
را میگیریم وقبول داریم و اصل این است که امام علیه السلام حی و حاضر
باشد و الحمدلله حی است پس از این توضیحات ان شاء الله ملتفت شدی که
در حقیقت اختلافی بین فرمایش شیخ جلیل وسید نبیل باآقای مرحوم اعلی الله
مقامه نیست الا اینکه جهاتی و عللی بوده است که فعلاً ما در صدد توضیح
آن پیش از آنچه توضیح داده ایم نیستیم و بآن جهات گاهی تعبیر از امام علیه
السلام بمجتهد آورده است و البته صحیح است و آن بزرگوار است مجتهد
حقیقی که در عالم کسی مثل آن بزرگوار اجتهاد در عبادت پروردگار
نکرده و زحمت او را نکشیده پس مراد شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله
مقامهما هم همین بوده است که تقلید امام حی واجب است و تقلید امام میت
جایز نیست و تقلید مجتهدین اموات را هم جایز ندانسته چون قول مشهور هم
همین بوده است و اما تقلید مجتهد حی را که فتوائی بدون نص امام علیه السلام

یا بر خلاف نص امام العیاذ بالله بدهد شیخ مرحوم قطعاً جایز نمیدانسته است ولی معذلك کله کلمات آن بزرگوار در این مقام خالی از تشابه نیست و باید رد بمحکمات نمود و علاوه بر این میگوئیم که فرمایش شیخ اجل اعلی الله مقامه مطاع است برای اینکه مطابق با کتاب خدا و اهل بیت اطیاب است سلام الله علیهم وخود آن بزرگوار در شرح فوائد میفرماید که خطا در کلمات من راه ندارد برای اینکه آنچه میگویم از فرمایش آل محمد علیهم السلام گرفته ام و آنچه را که آقای مرحوم اعلی الله مقامه در این مقام بیان فرموده اند چون مأخوذ از کتاب و سنت است قطعاً مطابق فرمایش شیخ است و لو اینکه ماوتودرظاهر کلمات او متشابهاتی را ببینیم باید حمل بر محکمات نمائیم و ما در این مقام برای توضیح فصل مختصر دیگر عنوان میکنیم و بعض آیات و اخبار را که مستند فرمایش مرحوم آقا است ایراد میکنیم و شاید همین فصل را خاتمهٔ این باب قرار دهیم

فصل ما حصل عرایض این بود که مجتهد وحجت حقیقی امام معصوم است علیهم السلام و تقلید احدی غیر از امام جایز نیست واجتهاداتی که مأخذی از اخبار اهل بیت علیهم السلام ندارد بر شیعه حرام است و تقلید کسی هم که باین نحو اجتهاد نماید که در میانهٔ عامه معمول است حرام است اگرحی باشد حرام است اگر میت هم باشد حرام است واما اخذ روایات از فقها و مجتهدین اعم از اینکه عین روایت خبر باشد یا بصورت فتوی و با لفاظ دیگر روایت کرده و وثوق بآنها داری جایز است وحی ومیتشان فرق نمیکند از احیاء شان میگیریم از امواتشان هم میگیریم اجماع و سیرت شیعه هم بر همین بوده و هست پس اجتهاد وتقلیدی باین اصطلاحات که مصطلح شده نیست واینها

حرفهای مستحد ثی است که اجماعی ازشیعه بر آنها نشده و ممکن نیست که بر خلاف کتاب خدا و سنت متواتره و بداهت عقول اجماعی در شیعه وامت مرحومه واقع شود بلی گاهی ممکن است برای چهار نفری اشتباهی در تعبیر بشود یا بالفرض در اصل مطلب اشتباهی میکنند البته معصوم نیستند و اینها اجماع نمیشود باری دلیل ما بر اینکه اطاعت هیچ مجتهدی حیاً و میتاً واجب نیست بلکه جایز نیست از کتاب خدا آیات بسیاری است از آن جمله است قول خدای تعالی **اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم** یعنی اطاعت کنید خدا را واطاعت کنید رسول را و اطاعت کنید اولی الامر را و در تفسیر اولی الامر فرموده اند که مراد ائمهٔ اطهارند علیهم السلام و فرموده است **وما اختلفتم فیه من شیی، فحکمه الی الله** یعنی در مورد اختلاف حکم با خداست وفرموده است **وان تنازعتم فی شیی فردوه الی الله والرسول** یعنی در مورد نزاع بخدا و رسول رد نمائید و فرموده است **و لو ردوه الی الله والرسول واولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم** یعنی اگر بسوی خدا و رسول و اولی الامر برمیگرداندند هرآینه میدانستند آنها که استنباط میکنند از اولی الامر که آل محمد علیهم السلام باشند موافق تفسیری که فرموده اند حالا اگر سنیان هر عالم و مجتهدی را هم ازاولی الامر میشمرند برای اینکه شرکت در نبوت و امامت نمایند ما نباید سنی باشیم و اصلاً رجوع بتفاسیر آنها برای عمل و استدلال خطا است و نباید کرد ومیفرماید **فاسالوا اهل الذکران کنتم لا تعلمون** یعنی از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمیدانید و اهل ذکر آل محمدند علیهم السلام کما اینکه ذکر رسول خداست وخداوند میفرماماید **قد انزل الله الیکم ذکرا رسو لا**

پس در همهٔ این آیات امر بر جوع بسوی معصوم شده است نه بسوی مجتهدی که از مظنه حکم میکند و خودش یقین بمسأله ندارد و علم قطعی ندارد و هر روز رأی مجددی دارد و بعض از اخبار را هم ذکر میکنیم فرمود حضرت ابو عبدالله (ع) **یغدوا الناس علی ثلثة اصناف عالم ومتعلم وغثاء فنحن العلماء وشیعتنا المتعلمون وسایر الناس غثاء** یعنی صبح میکنند مردم که بر سه قسمند عالم و متعلم و غثاء پس ما ئیم علما و شیعیان ما متعلمین هستند و سایر مردم غثا ئند یعنی خاشاك و حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود بمحمد بن عبیده **انتم اشد تقلیداً ام المرجئة قال قلت قلدنا و قلدوا فقال لم اسالك عن هذا فلم یکن عندی جواب اکثر من الجواب الاول فقال ابوالحسن علیه السلام ان المرجئة نصبت رجلا لم تفرض طاعته وقلدوه و انکم نصبتم رجلا وفرضتم طاعته ثم لم تقلدوه** فارسی حدیث این است که سؤال میفرماید از محمد بن عبیده که شما بیشتر تقلید کردید یا مرجئه میگوید عرض کردم ما تقلید کردیم آنها هم تقلید کردند فرمود سؤال از این نکردم میگوید جوابی بیش از این نداشتم فرمود مرجئه نصب کردند کسی را که اطاعت او فریضه نبود و تقلید کردند و شما نصب کردید مردی را و طاعت او را فریضه دانستید اما تقلید نکردید و مطلب واضح است یعنی شما تقلید امام مفترض الطاعه را نمیکنید و آنها تقلید غیر امام را که مفترض الطاعه هم نیست میکنند و محل شاهد ما همین است که غیر امام هیچکس مفترض الطاعه نیست هر که میخواهد باشد و نیز فرمود **ایاك ان تنصب رجلا دون الحجة فتصدقه فی کل ما قال** یعنی بپرهیز که کسی را غیر از حجت خدا نصب کنی و اطاعت

کنی او را در هر چه میگوید و نیز از آن حضرت است **من دان الله بغیر سماع من صادق الزمه الله التیه الی الفناء ومن ادعی سماعا من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب هو الامین المامون علی سرالله المکنون** یعنی هر کس دین بورزد بخداوند بدون سماع از صادقی خداوند او را ملزم مینماید و هر کس مدعی شود که از غیر بابی که خداوند مفتوح کرده شنیده است او مشرك است وآن باب امین بر سر مکنون خداست و ظاهر است که مراد از حجت و باب و امثال اینها در درجهٔ اول امام است علیه السلام که معصوم و مطهر است و اگر بر دیگری هم در مقامی اطلاق شود از این جهت است که از امام و حجت معصوم روایت کند و امیر المؤمنین علیه السلام فرمود درحدیثی **انما الطاعةلله ولرسوله ولولاة الامر وانما امرالله بطاعة الرسول لانه معصوم مطهر لایامر بمعصیة وانما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون مطهرون لا یامرون بمعصیة وقال مالم یخرج من هذا البیت فهو باطل** یعنی جز این نیست که طاعت برای خداست و برای رسول خدا و برای اولی الامر و این است و جز این نیست که خداوند امر فرمود بطاعت رسول برای اینکه معصوم ومطهر است و امر بمعصیت نمیفرماید و امر بطاعت اولی الامر فرمود چون معصوم و مطهرند وامر بمعصیت نمیکنند وفرمود هرچه ازاین خانه بیرون نیامده باطل است و ملاحظه میکنی که حدیث صریح است که اطاعت احدی غیر از معصوم جایز نیست چرا که امر بمعصیت میکنند و خودشان عاصی هستند پس اطاعت دیگری را ما نمیکنیم و لو بهر اسمی که خوانده شود تقلیدش جایز نیست و فرمود **من اخذ دینه من افواه الرجال**

ازالته الرجال ومن اخذ دینه عن الکتاب والسنة زالت الجبال ولم یزل
یعنی هر کس دین خود را از دهن مردم گرفت همان مردم اورا زایل میکنند
و هر کس دین خود را از کتاب و سنت گرفت کوه ها از جای خود زایل
میشوند و او زایل نمیشود وحضرت ابی عبدالله (ع) در رسالهٔ خودش نوشت
**واتبعوا آثار رسول الله وسنته فخذوا بها ولا تتبعوا اهوائکم ورایکم فتضلوا ان
اضل الناس عندالله من اتبع هواه ورایه بغیر هدی من الله** وفرمود **ایتها العصابة
علیکم باثار رسول الله صلی الله علیه وآله وسنته واثار الائمة الهداة من اهل
بیت رسول الله صلی الله علیه واله من بعده وسنتهم فانه من اخذ بذلك فقد اهتدی
ومن ترك ذلك ورغب عنه ضل لانهم هم الذین امر الله بطاعتهم وولایتهم**
و مفاد این اخبار از اخبار لا تعد و لا تحصی که سابقاً ذکر کردیم و در این
جا هم تبرکاً ذکر کردیم همین است که جز اطاعت خدا و رسول و ائمهٔ
اطهار (ع) اطاعت دیگری جایز نیست ودر حکم کفر و شرك و ضلالت است
و خداوند امر بطاعت غیر ایشان نفرموده پس معلوم است که اجماعی بر لزوم
تقلید مجتهد در شیعه نیست مگر اینکه العیاذ بالله برخلاف این اخبار اجماعی باشد
و این هم محال است پس معلوم است که لزوم تقلید و اطاعت مجتهد از جهت
روایت او است که ائمه علیهم السلام امر فرموده اند روایات ایشان را بگیریم
حتی اینکه عذری برای ما در تشکیك در روایات آنها قرار نداده اند و در
این باب مرده وزنده ایشان فرق نمیکنند و این است مراد مشایخ ما از اینکه
اجازه در تقلید میت داده اند واین تقلید برای همه کس جایز است بلکه واجب
است واین اخذ روایت است ونه این است که چنین بپنداری که فقط علما و فقها و
مجتهدین حق دارند که روایات را بگیرند و دیگران حق ندارند مراجعه

باخبار ائمهٔ خود نمایند و باید البته عامی و مقلد باشند خیر این تکلیف ابتداء
بر همه است و اگر اسمش را اجتهاد میگذارند این اجتهاد را همه باید بکنند
زیرا همه مکلفند و اخبار لزوم و وجوب تحصیل علم اختصاصی بفقها و مجتهدین
ندارد اخبار لزوم تسلیم و انقیاد در مقابل روایات خصوصیتی بکسی ندارد و بی
جهت تخصیص داده نمیشود بلی هر کس را خداوند در درجهٔ قرار داده و
اندازهٔ از فهم و فقه نصیب او کرده و اغلب از مردم خودشان از پی این کار
نرفته اند و پی امور دیگر رفته اند و مسلم است مکلف هم هستند و تکلیفشان
این است مثل سایر امورشان که نمیدانند رجوع بخبرهٔ این کار نمایند و مسائل
دین را در آنچه بحد ضرورت و بداهت نرسیده از اهل حدیث و اهل علم
بگیرند و اهل علم بر آنها ترجمه کنند و نقل بمعنی کنند مثل اینکه اگر
کسی معنی شعری را هم ندانست باهل شعر رجوع میکند و چیز تازهٔ نیست
ابتداء همه کس این تکلیف را دارد منتهی اگر تحصیل کرده و خود معنی
فرمایش امام را دانسته میگیرد و عمل میکند اگر آن اندازه فهم ندارد از
با فهمتری میگیرد که اطمینان و وثوق باو پیدا کرده باشد و بداند که از پیش
خود نمیگوید و قسم بحق خدائی که من و تو را خلق کرده است مطلب غیر
این نیست نه این است گمان کنی من میخواهم مطلب را آسان بکنم خیر
خداوند بهمین طور آسان قرار داده این امر دین است وعسر وحرجی خداوند
در آن قرار نداده و مشکل نیست و پیغمبر فرمود **کل مشکل حرام** ودین پیغمبر
سمحهٔ سهله است آخر نه این است که این تکلیف پسر چهارده ساله و دختر
نه ساله است وجمیع رعیت جاهل مکلفند و باید دین خود را از امام خود بگیرند
و اجتهادشان همین است که امامشان را بشناسند بقدر خودشان و در غیبت

امام راوی صادقی و درستکاری دست بیاورند که دروغگو نباشد و از او
بگیرند و این همه شروط که در کتب ملاحظه میکنی برای مجتهد قرار
داده اند اکثر اینها شروطی است که اول سنیان درست کردند و
تدریجاً در کتب شیعه هم که همانها را درس خواندند نوشتند و اخبار ما خالی
از اینها است و بعض از آن شروط اساساً لزوم ندارد مثل اینکه فقهای اصحاب
ائمه علیهم السلام این علوم و شروط را نداشتند و در کار هم نبود حالا هم هیچ
تازهٔ نشده الا اینکه امام ما غایب است ولی عنایت و توجهش بر جا است همان
ایام ظهور هم همه کس خدمت امام نمیرسیدند و دین خود را از روات میگرفتند
و این حرفهای قلمبه هم نبود واصل عیب اینجا است که بعضی گمان میکنند اگر
واجد آن شروطی که نوشته اند شدند آن وقت مفترض الطاعه میشوند هیهات هیهات
خیال میکنند چهار کلمه عربیت ومنطق و کلام یا تاریخ غیرمعتبر بعضی از رجال
را که انسان دانست آن وقت مختار مطلق میشود که هرچه بگوید واجب است مردم
بپذیرند ولو بر خلاف کتاب وسنت باشد و ظن او حجت میشود ورأی او معتبر
میشود واو لویت در حقوق و اموال مسلمین پیدا میکند و مردم مجبورند قیاس
واستحسان او را هم در احکام دین بپذیرند نه والله این نیست پس بهتر است قدری
مردم را واگذارند که از عقب تحصیل بروند و علمی وفهمی پیدا کنند
و اجتهاد را انحصار ندهند و بگذارند باخبار ائمهٔ خودشان رجوع نمایند
و همه کس بقدر خود اجتهاد نماید و دین خدا را بفهمد و این همه مردم
را با آن الفاظ مشکله مغلقه نترسانند و غالب مفاسد و بی اعتنائی مردم بدین
که میبینی امروز شایع است از همین جهت است که بکلی مراجعه باخبار آل
محمد (ع) نکرده اند آنها که مطلقاً اعتناء بدین ندارند که ندارند آنها هم

که اندك اعتنائی بدین دارند که مراجعهٔ باخبار را انحصار میدانند و گمان
میکنند این کار فقط شأن مجتهد است و مسأله همان است که از دهن مجتهد
بیرون آمده چرا باید مردم عامی چندین سال نزاع کنند آن یکی بگوید
مجتهد تو گفته است آب قلیل بملاقات نجاست پاك است آن یکی بگوید خیر و
برای تطهیر آن کُر لازم است چرا خودشان نباید باخبار مراجعه کنند و بفهمند
اساساً کُر موضوع ندارد و از شرط تطهیر القاء کرّی دفعتاً نیست و این فتوی
این قدر غریب و عجیب است که حتی جامعهٔ اسلام هم قبول نکرده و ای بسا
شهرهای بسیار که کر در آنها وجود ندارد یا اگر هست فرضاً یکی در مسجد
شاه اصفهان افتاده و زنگ زده است در حالی که در هر خانهٔ ازمسلمین روزی
چندین مرتبه حوضشان یامحل دیگری نجس میشود وتطهیر میکنند یاد کرهم نمیآیند
اما این نزاع در کتابها و در زبانها هست وامثال این مطلب بسیار است
باری بنا بر این شده که اگر کسی بنای تحصیلی میگذارد ابتداء بکتب مشکله
این فن رجوع میکند و در واقع گیج ومبهوت میشود زیرا اصطلاحاتی بگوشش
میخورد که در عمرش نشنیده زیرا اغلب این کتب بمنظور تفهیم و تفهم نوشته
نشده و بیشترش مشکل تراشی یا اظهار فضل است و جمیعش ضمایری است که
مرجعش معلوم نیست بعد از هزار زحمت و سالها گرسنگی و دود چراغ که
خورد و این عبارات را درست کرد تازه اگر اهل فهم باشد میفهمد
که اینها هیچ نبود و آنچه هم که بود قابل عمل نبود مثل آنهمه
تفصیلی که در الفاظ صیغ عقود نوشته اند که مطلقاً از طرف شارع
مقدس امر بالفاظ مخصوص بترتیب مخصوص که نوشته اند از تقدم
و تأخر در اخبار نرسیده چه در عقد نکاح که اهم آنها است وچه در سایرعقود

لازمه وغیر آن ملاك رضایت طرفین است و الفاظی که دلالت بر آن بکند بهر زبانی که باشد خوب است و این مشکلات نیست و اگر اینطور ها که مینویسند بود جمیع معاملات هندیها وچینیهای مسلمان بلکه همه مردم از عرب وعجم باطل بود وچه دلیلی برعدم صحت این حرفها بالاتر که باز جامعهٔ اسلام نپذیرفته بلکه نتوانسته بفهمد این حرفها چیست وعمل باینها منحصر بچهار نفر مقدسین خشك است که از دیگران احمقترند واخبار آل محمد خالی از اینها است باری بسیاری از مطالب را بعد از زحمت بسیار که در حل عبارات کشیدی آنوقت میفهمی که هیچ نیست **و ان هی الا کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماءا حتی اذا جاءه لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه** باری پس از تضییع جوانی و تلف کردن عمر تازه میفهمد که هیچ نبود جز الفاظی تو خالی وحالا هم که دانست برای دنیا که نه نان میشود نه آب اما آخرتش که نعوذ بالله شکوك و شبهاتی است که بکلی یقین بیچاره طلبه را ازامور بدیهیه ظاهره هم سلب کرده و در امورش مبتلا بوسواس میشود و دربارهٔ خدا ویغمبر و امام هم العیاذ بالله تازه شك دارد **و خسر الدنیا و الاخرة ذالك هو الخسران المبین** شما را بخدا انصاف دهید آیا این حرف شد که در یك مسألهٔ استصحاب انسان عاقلی هفت سال درس بدهد وجمعی بدبخت هم هفت سال گوش بدهند وعمر خود را تلف بکنند وحال اینکه یك حدیث امام را که شنیدی ویاد گرفتی از تمام این زحمت کفایت میکند که میفرماید **لانقض الیقین بالشك** حالا بیا و ببین چه همه پیرایه بر این بسته میشود که بر هیچیك آنها کتاب وسنتی نازل نشده وجز تضییع عمر چیزی نیست بلی وقتی که این نوع اصول را مقدمهٔ استدلال قرار دادند ذی المقدمه هم آن نوع احکام ومسائل میشود که بعضی را برای نمونه ذکر کردم ونتیجه هم تولید وسواس

برای جماعتی و انکار کلیهٔ احکام اسلام برای جماعت دیگر وانزجار از مسلمانی میشود که پیش چشم خود الآن میبینی و اگر این بیچاره طلبه نصف این مدت بلکه ثلث آن را صرف مراجعهٔ اخبار کرده بود مردی میشد صاحب کمال و در دین خودش بصیرت پیدا میکرد و بدرد هزار عامی دیگر هم میخورد زیرا هزار درجه فهم اخبار خاصة اخباری که درمسائل فروع است فهمش آسانتر از این کتب است وائمهٔ اطهار برای تفهیم امت فرموده اند. و این مشکلات و احکامیکه قاطبهٔ مردم را از دیانت متنفر میکند در آنها نیست بلی اگر گذارده بودند ومیگذاردند که مردم ازپی اخبار وعلوم آل محمد علیهم السلام بروند دیگر زیر این بارها نمیرفتند و آنها هم که از دین خارج شدند خارج نمیشدند و در خانه ها ئی هم مسلماً بسته میشد خلاصه که میترسم قلم طغیان نماید و از حد لزوم تجاوز نماید لذا از این مرحله خود داری میکنیم **و لله امر هو بالغه** پس برگردیم بهمانجا که کلام منتهی شد پس برای استحضار و تذکر اخوان خودم عرض میکنم که این موضوع اجتهاد و تقلید باین معانی مصطلحه که گوشها را پر کرده است و فروع زیادی که بر آن متفرع نموده اند که اهم آنها موضوع تقلید میت است که شهرت مردم بر عدم جواز آن شده است حقیقت امرش همین است که شرح دادیم و مجملاً باید بدانیم اولاً که همهٔ ما مکلفیم و ذمهٔ همهٔ ما مشغول بعبودیت پروردگار است و راه و رسم بندگی خدا را شبهه نیست که باید از خود خدا و ند آموخت و آموختن از خدا رجوع بسوی پیغمبر اواست ورجوع به پیغمبر رجوع بائمهٔ اطهار است صلوات الله علیهم و رجوع بایشان رجوع باخبار ایشان است که امروزه در میانهٔ ما حجت و قائم مقام ایشان است پس چه آسوده نشسته ایم

وچرا از پی کار بلند نمیشویم وچه انتظار داریم و اگر فردا از ما سؤال شود
اولم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر چه جوابی
حاضر کرده ایم آیا گمان میکنیم که بقدر لزوم بما تذکر نداده اند و راه کار
را نیاموخته اند وآیا هزار بار تکرار لازم است یا گمان میکنیم همیشه هادی و
معلم بزور واجبار ما را وا دار نماید و مثل اطفال خورد سال بزور بمکتب-
خانه ببرند بلی در اول پدر مهربان نسبت بطفل عزیز نادان خود همین معامله را
میکند اما بعد از آنی که بقدر لزوم مطالبی را گوشزد نمودند و اطفال
بزرگ شدند دیگر مختارشان قرار میدهند و کار بآنجا میرسد که باید خود
آنها از پی معلم بدوند وای بسا معلم بآن درجه که در اول اصرار داشت
دیگر تضییع وقت خود را نماید و تا نفهمد که واقعاً جمعی در صدد فهم مطلب
هستند خود را نشان ندهد و بزحمت نیندازد پس ای برادران باید سعی و
کوشش نمائیم و در صدد تحصیل علم و عمل بر آئیم و حضرت صادق (ع)
میفرماید که ای کاش تازیانه بر سر جوانان شیعه میزدند تا تفقه در دین
مینمودند و باید نشان بدهیم که حقیقتاً در صدد علم و عمل هستیم وخداوند
بداند که راست میگوئیم **فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین**
پس ما همه اخوان مؤمنین را دعوت بمراجعهٔ اخبار آل محمد علیهم السلام
میکنیم و التماس داریم که این نصیحت مشفقانه را که مقدمه و سرمایهٔ سعادت
جمیع مسلمین است بپذیرند و فایدهٔ اول آن این است که عموماً ملتفت و
متوجه میشوید که این مشکلاتی که شنیده اید در امر دین نیست و یك امر
بسیار عادی است و موافق فطرت خدا ست که همهٔ خلق را بر آن فطرت
قرار داده واین همه مشکلاتی که برای مقدمهٔ اجتهاد شنیده اید قرار داده شده

و بسیاری از احکام مشکله که فطرت مشمئز از آنها است و پید است که از
زبان غیر اهلش بیرون آمده و اهلیت نداشته اند که احکام خدا را که موافق
فطرت و صلاح جمیع بشر است بیان کنند همه از اول نبوده وحالا هم نیست
و بکلی این سالبهٔ ما با نتفاء موضوع است اولاً اجتهاد نیست و اگر هست
بمعنی کوشش کردن در فهمیدن او امر و نواهی آل محمد است علیهم السلام
و مقدمهٔ آن فقط تحصیل عربیت است که با درس خواندن ممکن است با
معاشرت عرب هم ممکن است و پس از آن بلا فاصله مراجعه باخبار آل محمد
علیهم السلام و دیگر جمیع شروط ازهمان مراجعهٔ خود اخبار حاصل میشود
زیرا آنچه گفته اند و در کتب اصولیه شرح و بسط داده اند اگر اصول آن
از اخبار است که در خود اخبار موجود است ومیبینید و خالی الذهن هم که
باشید و ذهن انسان ابتداء متوجهٔ آن همه تشکیکات و شبهات نشده باشد البته
صافی تر است و اعتدال و فطرت اولیهٔ خود را از دست نداده و بهتر میفهمد
و اگر مطالب دیگر است که در اخبار نیست و مأخوذ از علماء اولیهٔ اصول
باشد که امثال ابو حنیفه باشند که ما مطلقاً کار دست آنها نداریم و ما
را در اخبار منع از مراجعهٔ آنها فرموده اند و فرموده اند **لاتاتهم ولاتسالهم**
فانهم حمر مستنفرة و بدانید که کلام اثر نفس متکلم است و مراجعه
بکلام هر کس بنماید انسان ازآن کلام متأثرمیشود ومراجعهٔ بکلام سنیان انسان
را سنی میکند و همه میدانید که این علمای سنی همه مخالف با ائمه ما بوده
اند و همیشه در جمیع امور در صدد مخالفت ایشان بودند حتی علوم خارجه را
که آن خلفا وارد در اسلام شما کردند و ترجمه ها نمودند و مدارس برای
تدریس آنها باز کردند امثال علم منطق و کلام که الآن جزو مقدمات اجتهاد

قرار گرفته است همه را برای مخالفت ائمهٔ شما وارد در اسلام کردند و در مقابل ایشان مسندهائی باز کردند وامر را باین جا رسانیدند و علمای صدر اول ما هم که بآن طورها جاری شدند البته اجباری در خود دیدند و تقیهٔ شدیدهٔ که داشتند آنها راوا دار میکرد زیرا سلطنت وحکومت باآنها بود واگر نه عالم بزرگ و شیخ الطائفهٔ ما را چه بر این میداشت که کتاب مبسوط برسبك و سلیقهٔ سنیان بنویسد و چه احتیاجی باین کار داشت و آیا مدرك جمیع مسائل را از اخبار خودمان نداشت وحال اینکه عمدهٔ اخباری که ما امروز در دست داریم بروایت خود آن شیخ بزرگوار است پس بدانید که مثل آن بزرگوار عالم و محدثی را تقیه و ترس مخالفین باین راهها وا میداردسایرین هم که البته باز مدتها تقیه داشتند جمعیشان هم اشتباه کردند و نفهمیدند و چه اشکالی است که گاهی مطالبی بر بعضی علما هم مشتبه شود البته معصوم نبوده‌اند ولی امروز بحمدالله تقیهٔ ما ازاین جهات مرتفع شده است وترسی وتقیهٔ از سنیان نداریمو اساساً اوضاع عالم طوری است که تا درجهٔ عقیده ها آزاد است و ممکن است تادرجهٔ انسان عقیدهٔ خود را اظهار کند پس بهتر است که بصرف عادت راه نرویم و مطالبی هم اگردر میانه شهرت دارد باصل شهرت مراجعه کنیم ببینیم علت چه بوده و ایا اصل و مأخذی هم داشته یا نداشته اگر نداشته ترك کنیم و بی جهت بر خلاف حقیقت لجاجت ننمائیم و من در این مقام هیچ مطلبی را بر خلاف عادت و عقیدهٔ جماعتی نمیخواهم اظهار کنم الا اینکه عرض کنم که متفق علیه جمیع شیعه همین است که اخباری را که در دست داریم واز طرق موثقین علما بما رسیده است خاصه کتب اربعه که مدار عمل جمیع شیعه در اصول و فروع بر آنها است حق است

وتمام مراتب دین ما در اینها مذکور است پس مرجع ما همین کتب است پس رجوع بهمین کتب باید نمود و مسائل دین را دست آورد و البته مراجعه بکتب فتاوی علمای سلف واستدلالی که فرموده اند مؤید بسیار قوی است برای ما در فهم اخبار زیرا آنها زحماتی کشیده اند و باصطلاح استخوانی خورد کردند و عمری را در نوکری آل محمد علیهم السلام صرف نمودند وجمعیشان واقعاً عارف بلحن اخبار شدند که اصل و عمدهٔ شروط همین یك فقره است و بس که باید انسان عارف بلحن آل محمد (ع م) بشود و البته جمعی ازآنها نه همه آنها عارف بلحن و اشارات اخبار شده اند و مراجعهٔ آن کتب کمك بسیار بزرگی است امابااین شرط که همیشه این نکته را که عرض میکنم متوجه باشیم که آنچه بر خلاف اخبار واز اجتهادات و قیاسات عامیه جزو شده است یا بواسطهٔ تقیه ایست که داشته اند یا حقیقتاً امر بر آنها مشتبه شده وآنها را کنار بگذاریم و فقط آنچه را که از اخبار عیناً یا معنی روایت کرده اند بگیریم و استفاده نمائیم و در هر مورد اشخاص آل محمد علیهم السلام را باید مفترض الطاعه واسوه دانست و بر اطاعت غیر ایشان از علما و غیر علما در اسلام دلیلی قائم نشده و اجماعی هم نیست ودر اینکه در همهٔ آنها امکان سهو و خطا و اشتباه هست شبهه نیست پس تقلید نیست جز از معصوم علیه السلام و اجتهاد نیست جز سعی در صحت روایت بر حسب دستوری که از خود آل محمد علیهم السلام رسیده وسعی در فهمیدن لحن و منظور ایشان که آنهم اگر برای کسی از مراجعهٔ خود اخبار حاصل نشد از جای دیگرحاصل نخواهد شد و قواعد اصولی که واضع آنها امثال ابوحنیفه‌است ازمکنون خاطر آل محمد (ع) خبر نمیدهد پس تقلید حی و میت از مجتهدین موضوعی نیست که

بحثی بعد از این لازم داشته باشد اخباری است که آل محمد علیهم السلام در میانهٔ ما باقی گذارده اند از برای آنها هم روایتی است بعضشان از دنیا رفته اند رضوان الله علیهم بعضشان در قید حیوة هستند ملاك امر این است که وثوق واطمینان بآنها پیدا کنی بعد از آنی که وثوق و اطمینان پیدا کردی اگر زنده است فبها المراد مسائل دین را اگر نمیدانی از او میگیری اگر از دنیا رفته کتاب او را که مطمئن هستی این کتاب از خود او است بآنچه نوشته وروایت کرده عمل میکنی و همین است اجتهاد و همین است تقلید و همین است تفقه چیز دیگر نیست و تو هم عیناً آنچه را ازاو شنیدی یا در کتاب او که بسبك روایت نوشته باشد یا فتوی فرق نمیکند هرچه از او فهمیدی بر دیگری روایت میکنی که او هم عمل کند تو هم بقدر خودت میشوی راوی و میشوی مجتهد یا بهر اسم میخواتند نهایت تو باندازهٔ خودت روایت داری دیگری که کثیر الروایه است زیاد تر روایت دارد واصل و اساس و ملاك امر فهم اخبار است لا غیر که در اخبار خودشان فرموده اند ما فقیه نمیشماریم کسی را مگر اینکه لحن ما را دانسته باشد و شناخته باشد و این مطلب را البته هر کسی باید در نفس خود تجربه نماید و بفهمد وانسان البته بر نفس خود بصیر است بشرطی که غرض و مرض را کنار بگذارد مسلماً میداند که میفهمد یا نمیفهمد و اگر اینقدر جاهل است که نمیفهمد که نمیفهمد او محل سخن ما نیست وکلام ما متوجه اونیست ولی البته عموم مشتغلین اگرخود را بی غرض نمایند میفهمند که اهل فهمند یا نیستند اگر دیدند که اهلیت و استعداد دارند کار بکنند و داخل شوند واگر فهمیدند که اهلش نیستند دخالت نکنند و امر را فاسد ننمایند و از آن فتوی های عجیب و غریب ندهند و کار را

بکار دان واگذارند و در امر حلال و حرامشان هم مثل سایر امورشان باهل خبرهٔ آن که وثوق بخبرویت آنها پیدا کنند رجوع نمایند و آسوده شوند ولی عرض من در این مقام متوجه اهل فهم و استعداد است که واقعاً اعتناء بدین میخواهند داشته باشند و سنت و فریضهٔ میخواهند بفهمند و تشخیص بدهند و بآن اندازه عقل دارند که خود را مکلف دانسته اند ودر صدد بندگی خدا بر آمده اند میخواهم این پرده را از جلوچشم آنها بردارم که بدانند این امر اجتهاد و تقلید باین طورها که مشهور شده نیست همیشه نباید اشخاص منتظر مجتهد باشند که از جائی وارد بشود و تا زنده است کور کورانه تقلید نمایند و ندانند و نفهمند که مأخذ حرفهای این مجتهد از کجااست وهمین که از دنیا رفت از پی مجتهد دیگر بگردند که تقلید میت حرام است و اغلب هم مجتهد را بلباس او میشناسند چون عقلشان در چشمشان است و میخواهیم حقایقی را گوشزد نمائیم و باید بدانیم که همهٔ ما عموماً مجتهدیم یعنی باید کوشش در امر دین نمائیم و این واجب کفائی نیست که یك نفر که این اجتهاد را کرد از گردن دیگران ساقط باشد پس بنا بر این هیچکس غیر از مجتهد مکلف نیست پس همه باید در دین خود اجتهاد نمائیم و تکلیف خود را در اصول و فروع و حلال و حرام بفهمیم و همه ما مقلدیم یعنی باید دین خود را از آل محمد (ع) که خلفا و ناطقین از خدا وند هستند بگیریم و این هر دو امر منحصراً راهش مراجعهٔ باخبار ایشان است که عرض کردم رواة این اخبار بعضی مرده اند و بعضی زنده و حیوة و مماتشان تأثیری در روایاتشان ندارد و همین که بهان راههای عادیه که در سایر امور و علوم خود جاری میشوی امانت و صحت هر یك از آنها را فهمیدی اعم از اینکه مرده باشد یا

زنده روایات او را میگیری پس این تکلیف عمومی همهٔ ما است و همه باید مراجعه باخبار کنند و دین خود را از مأخذ حقیقی آن بگیرند و بر بعض پیرایه ها و حواشی که از خارج ملحق شده مطلع شوند و این اندازه مقید بتقلید کور کورانه نباشند و مقتضی میبینم که در این مقام برای تشجیع اخوان اشاراتی ببعضی از مشکلات که القا شده و چشمها را میترسانند و از اسباب انحصار امر اجتهاد درجماعت مخصوصی شده است بنمایم تابدانند این اشکالات در دین نیست و البته ذکر همهٔ آنها مقدور نیست ولی برای نمونه چند چیز را ذکر میکنیم که در کتب اصول مشایخ عظام اعلی الله مقامهم هم بتفصیل بیان شده است و بنا بر این فصل دیگر عنوان میکنیم

فصل البته برای لزوم وجود فقیه ومجتهد و راوی جامع الشروط دلایل بسیاری است که اصحاب شمرده اند و برای مشایخ ما اعلی الله مقامهم هم در این باب بیانات عالیه ایست که شاید در کتب سابقین هم باین تنقیح و تفصیل نیست و شبهه هم بحمد الله دراین باب نیست ولی غرض ما این است که همهٔ مطالب بهم مخلوط نشود و آنچه ما عرض میکنیم با لزوم وجود فقیه یا فقهای کاملین که مرجعیت تامه داشته باشند منافات ندارد و مانعة الجمع نیست ما میگوئیم البته بایدباشندو اجتهاد و روایت خودشانرا بنمایند و مشغول بهدایت و تعلیم و بیان حلال وحرام باید باشند اما نه این است که امثال من و تو ومردم دیگر نباید اجتهاد در دین بکنیم وحلال وحرام خود را از اخبار بگیریم زیرا دانستی تقلید منحصر است بآل محمد علیهم السلام و تقلید دیگریرا نمیکنیم و اگر عالم وفقیه حاضری وحیی هم هست یافقهای متعددی هم هستندالبته نعمت وجودشان مغتنم است وفوز عظیم است اما تقلیدشان را استقلالاً نمیکنیم منتهی این است که ایشان هم با شرط امانت

و وثاقت راوی خبری هستند که از آنها میگیریم از سایر روات هم که واجد این شرطند حیاً و میتاً میگیریم و دیگر انحصارش نمیدهیم زیرا اصل تقلید تقلید از امام است لا غیر ما میخواهیم همه بدانند که بایداجتهاد کنند واین تکلیف عمومی است وخصوصی نیست و همه بدانند باید رجوع باخبار نمایند وتفقه نمایند ومیخواهیم بعضی از مشکلات وسدهائی را که در جلو این راه وسیع انداخته اند که جلو گیری از سعادت مسلمین نموده است برداریم و میخواهیم بگوئیم اساساً این امر مشکلی نیست پس میگوئیم ای برادران بر شما باد بمراجعهٔ اخبار آل محمد علیهم السلام که در مثل امروز این اخبار خلفاء پروردگار شمایند و سعی کنید بفهمید و عمل کنید و اگر نفهمید یددر صدد برآئید و تفحص کنید وفهمیدن معنی خبری مشکلتر از فهمیدن یك شعر عربی نیست در شعر مشکلی چه میکردید در معنی خبر هم همان کار را باید کرد و اگر شنیده اید که در حدیث وارد است که حدیث ایشان صعب و مستصعب است و جز ملك مقرب یا مؤمن ممتحن یا نبی مرسل آنرا نمیفهمد آن بعض از اخبار ایشان است وهمهٔ اخبار این طور نیست خاصه آنچه را که در باب حلال و حرام و امر فروع دین فرموده اند که آنها را برای تفهیم امثال ما و تو فرموده اند واین مشکلا ترا ندارد و اگر شنیده اید که فرموده اند برای کلام ایشان هفتاد وجه است صحیح است اما وجه ظاهر هم دارد که برای همه فرموده اندو همه آنرا میفهمند و آن وجوه سبعین را من و تو اگر نفهمیم سهل است **ولا یکلف الله نفساً الا ما اتیها** همان فقیه بلد هم آنها را نمیفهمد و فهم آن وجوه مختص با شخاصی است که فوق ما و تو هستند وآنها را کملین شیعه ایشان میفهمند که فعلاً سخن ما در اطراف آنها نیست و شان آنها اجل از

این است که در این مباحث واردشان کنیم اما ظاهر کلامشان همانکه ما و
تو میفهمیم فقها هم همان حدود را میفهمند و اگر باور نمیکنی تجربه بکن
و صدق عرضم را بفهم و اما ظاهر کلمات آل محمد علیهم السلام همان
است که بر اوی بدوی و شهری و بازاری همه یک قسم فرموده اند
ما هم اگر اهل زبان شدیم میفهمیم وقسم بخدا که عبارات کتب مشکله استدلالیه
فقها هزار درجه فهمیدنش از اخبار مشکلتر است و نمیدانم چرا عوض اینکه
کار ما جهال را آسانتر بکنند مشکلتر کرده اند و این کتابها برای چه
منظوری نوشته شده پس مراجعه باخبار میکنی اگر فرضاً حدیثی را نفهمیدی
با قواعد عربیت و رجوع بقراین از متشابهات میشود و طور تازهٔ نمیشود و
حدیث متشابه را رد بخود آل محمد علیهم السلام میکنی ودر وسعت خواهی
بود تا بفهمی و دانائی را بیبنی و بتو حالی کند و اگر بگویند که در اخبار
تقیه و غیر تقیه مخلوط است و مجتهدی باید تا اینها را تمیز بدهد عرض
میشود که تقیهٔ اخبار از خود خبر پیداست و اگر در نفس خبر چیزی
که دلالت برتقیه بکند نیست فقیه هم نمیتواند بفهمد زیرا صرف مطابقت حدیثی
با قول سنیان دلیل تقیه نمیشود و در جمیع مسائل قول شیعه منفرد از قول
عامه نیست و اما اجماع عامه امری است که نه من و تو میفهمیم نه فقیه خاصه
در این اعصار و اینکه در بعض اخبار امر بمراجعه با جماع عامه شده منوط
باین است که اجماعشان فهمیده بشود و در اعصار اولیه تا اندازهٔ ممکن
بود و اما امروز آنقدر اقوال دارند که اجماعشان معلوم نمیشود و بهمین
جهت است که شیخ کلینی علیه الرحمه هم در مورد تعارض اخبار همان اخبار
سعه را اختیار کرده زیرا چاره جز آن نیست و بهر دو حدیث متعارض

که راه علاجی برای ترجیح نفهمیدی عمل میکنی و اجازه فرموده اند
و اگر گفته شود که در اخبار موافق و مخالف قرآن را باید تمیز داد
و شناخت عرض میکنم البته صحیح است و لی بحمدالله این زحمت را علما
و محدثین سلف کشیده اند و اخباری که با ضرورت کتاب مخالف باشد
بحمدالله در اخبار ما یانیست یا اگر هست بسیار نادر است و اندک شخص که
اعتنا بدین دارد و تا درجهٔ مطلع است خلاف ضرورت قرآن را میفهمد و
اما اخباری که مخالف غیر ضروریات و محکمات کتاب است البته باید بآنها
گرفت و ترک نکرد زیرا شارح مجملات و مشتبهات از آیات کتاب اخبار
است و کلیتاً در تفسیر قرآن باید رجوع بآل محمد (ع) نمائیم نه آنچه را که
متبادر بذهن خودمان میشود یا سنیان تفسیر کرده اند وآل محمد علیهم السلام
اعلم بکتاب خدایند ازما دیگران واگر گفته بشود که مجتهدوفقیه مواردا جماع
را میشناسد و امثال ما نمیدانیم عرض میشود اما اجماعهای ضروری که محصل
خاص و محصل عام باشد که هر دو معروفند و اشخاص اهل دیانت آنها را
میفهمند و میشناسند و غیر آن دو از سایر اقسام اجماع که در کتب ذکر
کرده اند از اجماع مرکب ومنقول وسکوتی ومشهور وغیرها این اجماعات
مطلقا مستندی از شرع واخبارند ارد و صرف اجماع چهار نفر یاده نفر فقیه بر
مسأله منشأ اثری نیست باید فهمید امام (ع) چه فرموده و تفحص از این قبیل
اجماعات هم لازم نیست و از کتاب و سنت نرسیده و هیچ وقت نفرموده اند
هر وقت حدیثی از ما بشما رسید تفحص کنید ببینید جمعی از اصحاب اجماع
بر خلاف آن کرده اند یا نکرده اند و اما اجماعات ضروریه که اظهر
من الشمس است و محتاج بتفحص در کتب و اقوال نیست و اگر گفته شود

در اخبار معارضاتی هست عرض میکنم هرجا بمعارض برخوردی بقاعدهٔ که در اخبار فرموده اند عمل میکنی وابتداء اگر یکی را غیر ثقه روایت میکند نمیگیری ودر اخبار ثقه اگر تقیه را از غیر تقیه تمیز دادی یا اساساً ملتفت شدی که تعارض نیست بلکه دو موضوع است که اغلب هم همین طور است فبها المراد واگر بهیچیك از قواعد و مرجحات نتوانستی عمل کنی وقرینه دست نیامد هر دو صحیح است وبهر دو عمل میکنی وفتوی بیك طرف نمیدهی وتوقف میکنی واگر ابتداء بمعارض بر نخوردی فحص از معارض بطوری که نوشته اند ومسجل کرده اند ابداً لازم نیست و مطلقاً در کتاب وسنت وارد نشده و بصرف امکان واحتمال بودن معارضی تضییع وقت وتعطیل احکام جایز نیست وجمیع ادلهٔ جماعت در این باب ظنی است واعتنا بآن نمیشود تصور بکن اگر در زمان امام بودی فرضاً زراره که از ثقات اصحاب امام است برتو روایت میکرد که امام علیه السلام در این مسألهٔ نماز تو چنین فرموده آیا عمل نمیکردی بروایت او تا بروی دور دنیارا بگردی ببینی دیگری از اصحاب امام را میبینی که روایتی برخلاف آن و معارض آن داشته باشد آن وقت بقاعدهٔ ترجیح عمل کنی و پس از آن عمل بفرمایش امام بکنی و نماز خود را معوق میگذاردی تا تحقیق وتفحص خودت را باندازهٔ وسع بکنی ابداً این کاررا نمیکردی وامری باین کیفیت نشده است حالا هم همین طور فحص از معارض ابداً لازم نیست وآنچه نوشته اندظنونی است بدون دلیل واگر گفته شود که تو محکم و متشابه را نمیشناسی عرض میکنم موافق فرمایش امام محکم آن است که واضح الدلاله باشد اگر دلالتش واضح شد عمل میکنی و اگر مشتبه باقی ماند از متشابهات میشود و رد بخدا و رسول میشود و عمل بآن نمیشود تا دانا تری رفع اشتباه و تشابه را بفرماید و اگر گفته میشود که ما ناسخ ومنسوخ را نمیشناسیم عرض میکنم در اخبار آل محمد (ع)

ناسخ ومنسوخ ندارد واین مختص باحادیث رسول است ما رجوع بآل محمد میکنیم ومرجع ما اخبار ایشان است وحضرت صادق (ع) فرمود وسعت ندارد بر شما در آنچه بر شما وارد میشود و نمیدانید مگر تثبت وخودداری ورد بسوی ائمهٔ هدی تا شما را بر راه وسطوا دارند ورفع جهالت فرمایند واگر خیال کنی که خبر صحیح را از غیر صحیح نمیشناسیم عرض میکنم در این خصوص حرفها زده شده واصحاب ما اصولیین مخصوصاً رنجها برده اند ورجال روات را بخیال خود زیر ورو کرده اند ولی تنها راهیکه برای این مطلب هست و راه قطعی همان است که آقای مرحوم اول اعلی الله مقامه بیان فرموده واعتماد بر آن نموده است وراه دیگر هم مطلقاً ندارد وآن این است که رجوع بقراین باید کرد و حقیقت این است که باید تسدید امام عصر عجل الله فرجه شامل شود وبغیر تسدید ابداً ممکن نیست پس همینکه خبری را در کتب مصححهٔ ثقات اصحاب دیدی که غالباً ضمانت صحت آنرا هم نموده اند ومتوکلاً علی الله ومتوجهاً الی الحجة علیه الصلوة و السلام ملاحظه کردی و قراین صحت آنرا دانستی این صحیح است واگر هم بطلان آنرا از قراینی وجهاتی حضرت حجت علیه السلام بتو نرسانید و نفهمانید باز هم صحیح است والا هیچ راه دیگر برای تصحیح اخبار جز این نیست وآنچه اصحاب نوشته اند ظنون و احتمالاتی است که علم قطعی بآنها حاصل نمیشود سهل است که ظن هم حاصل نمیشود و اینکه خودشان گمان میکنند مظنه حاصل میکنند وهمی است و کیست که عالم بغیب باشد که بتواند حرف هزار سال قبل را صحیح و سقیمش را از این راههای عادی بفهمد و انسان عاقل هم اعتماد باین تحقیقات واحتمالات نمیتواند بکند الا اینکه شرعاً همه مأموریم که اخبار واردهٔ از طرق ثقات را بگیریم و در تمیز صحیح و سقیم هم راه منحصر است بآنچه عرض شد و آن تسدید امام است علیه السلام

که جمیع اموردر دست اواست وهرچه را که اوخواست بنظر مجتهد وطالب صحیح میآورد و آنچه را که نخواست نمیآورد و زمام قلوب در دست او است و آنچه اصحاب در این خصوص نوشته اند بیش از اوهامی نیست و ما تحقیق خود را در این موضوع سابق بر این ذکر کردیم پس اگر حدیثی در کتب ثقات بطوریکه عرض شد صحیح دانستی عمل میکنی و آنچه را که صحیح ندانستی رد میکنی بائمهٔ اطاهر صلوات الله علیهم و البته از اهل حدیث وخبرت و بصیرت هم درصدد تحقیق وتفحص برمیآئی شاید آنهانوراواقف برحقیقت نمایندو فرمودند **اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه** بلی همین یك مسئلهٔ تندیداست که شاید درافرادی انحصارداشته باشد وعامهٔ مکلفین بواسطهٔ اعراض واغراض و اشتغالات دیگری کهدارند وای بسا اغلب تصفیه و تهذیب اخلاق ننموده اند و گرفتاریها و مشتهیاتی که دارند مشکل است که باین کیفیت محل توجه حضرت حجت عصر عجل الله فرجه واقع شوند و این امر محتاج به توجه وتصفیه و انقطاع تام تمامی است تا کسی باین طور محل توجه آن بزرگوار واقع شود و قلب خود را باین طور تسلیم ارادهٔ آن حضرت نموده باشد که کالمیت بین یدی الغسال یقلبه ذات الیمین وذات الشمال متمایل بهر طرف خواست بفرماید واین نوع تسلیم مقدور ومیسور برای هر کس نیست واشخاص معدودی را باین طور خداوند خلقت فرموده وقلب آنها را امتحان کرده و پس از آن مورد توجه امام شده اند که ما درصدد شرح این احوال دراین کتاب نیستیم ولی معذلك ما این امر را انحصارنمیدهیم وتکلیف عمومی بجای خود است وباید بگوئیم وهمه کس باید وظیفهٔ خود را انجام بدهد و خود را منقطع بسوی حجت عصر نماید و باخبار ایشان مراجعه بکند ودرصدد فهمیدن حکم آن بزرگوار

بر آید اگر فهمید فبها المراد و اگر نفهمید به خبره رجوع میکند و خبرهٔ این کار هم همیشه هست همچنانکه خبرهٔ مهندسی و معماری و نجاری و زراعت همیشه هست وتاوقتیکه کسی واقعاً این احساس را ازخود ننموده که مطلب را واقعاً فهمیده است مبادرت بفتوی ننماید و کمال احتیاط را درامر دین باید نمود ومخصوصاً باید تذکر بدهیم که مخالفت بامشهور درمیانهٔ علماء مظنهٔ خطر است و شق عصای مسلمین والقاء خلاف نباید کرد وقولی برخلاف قول آنها نباید گفت مخصوصاً درجائی که قائلی هم ندارد احداث قول جدیدنباید کرد و این عرایض که عرض میکنم البته بطور کلی است وهر کدامش تفصیل زیاد دارد و غرض ما اشاره برای بعض اهل خبره است نه همه کس ومقصود اصلی وعمدهٔ ما اینست که رجوع باخبار را نباید ترك کرد والا انسان عامی و جاهل میماند و فرمودند در حدیث که **من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی** یعنی هر کس تفقه در دین ننماید اعرابی است و بیابانی است و فرمودند افضل عبادات تفقه در دین است و فرمود حضرت امیر (ع) مثل جفاة جاهلیت نباشید که تفقه در دین نمیکنند و از خداوند تعقل نمیکنند و فرمود سه چیز است که مسلم بآنها کامل میشود تفقه در دین و تقدیر در معیشت و صبر بر نوائب و از صادقین علیهما السلام رسیده است که فرمود اگر جوانی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که تفقه در دین نمیکند هرآینه تأدیب میکنم او را و از بشیر دهان روایت شده است از حضرت ابو عبدالله علیه السلام که فرمود **لا خیر فیمن لا یتفقه من اصحابنا یا بشیران الرجل منکم اذا لم یستغن بفقهه احتاج الیهم فاذا احتاج الیهم ادخلوه فی باب ضلالتهم و هو لا یعلم** یعنی خیر نیست در

کسیکه تفقه نمیکند از اصحاب ما ای بشیر بدر ستیکه مردی از شما هر گاه مستغنی نشود بفقه خودش محتاج میشود بسوی ایشان (عرض میکنم یعنی سنیها) پس هر گاه محتاج بانها شد داخل میکنند او را در باب ضلالت خودشان در حالی که نمیداند و نمیفهمد عرض میکنم از این اخبار لاتعد ولا تحصی است و همه عام است و خطاب بجمیع امت است اعم از مجتهد یا مقلد و تخصیص داده نمیشود مطلقاً و عموماً مکلف بتفقه و اجتهادند و در این حدیث آخر تصریح میفرماید امام علیه السلام و روحی فداه بآن منظوری که ما در این کتاب داریم و بیان علت را میفرماید که اگر عموم مسلمین تفقه نکنند و مراجعه باخبار آل محمد علیهم السلام ننمایند جاهل میمانند ومحتاج بدیگران میشوند وآنها هم گمراهشان میکنند و ناچار میشویم که بعقاید آنها راه برویم و احکام خود شانرا در ماجاری میکنند و ماهم نمیفهمیم همینطور که ملاحظه میکنی وای چه بسیار احکام در اصول و فروع که الآن در السنه و افواه جاری است بلکه عمل بر همانها است که مأخذ آنها از سنیان است و اخبار ما بکلی خالی از آنها است و یا آنکه بر خلافش وارد شده است الا اینکه مردم اطلاع ندارند و من حیث لا یشعر میبینی جمعی را که مثلاً تقلید از فقیهی یا مجتهدی میکنند بدون اینکه بفهمند وبدانند که مأخذ احکام این مجتهد چیست واز کجااست وآیا مستندی ازاخبار دارد یاندارد یا اینکه مأخذ حکمش شهرت بی اصلی است یااجتهادی ازخودش است وعقل ناقص خود رامقیاس قرار داده و چه بسیار که میبینی روی همین احکام ای بسا مسلمانی و مؤمنی را تشنیع میکنند یا تکفیر مینمایند یا غالی میشمارند که چرا بر خلاف فلان ملا حرف زده است درحالی که حرف فلان ملا مطلقاً مأخذ نداشته و خودش

هم اغراضی داشته و اهل علم هم نبوده و خود را بلباس اهل علم بیرون آورده وبیچاره جاهل هم من حیث لا یشعر از او پیروی میکند با کمال حسن نیت و گمان میکند که پیروی این پیروی امام است وتقلید امام خود را مینماید در حالی که حرفهای این ملا جمیعاً ازرأی و اجتهاد است واز فرمایش امام نیست پس ازاین جهت است که خداوند همه مارا مکلف بتفقه در دین قرار داده ومأخذ دین شیعه اخبار آل محمد است علیهم السلام پس همه باید رجوع باخبار نمائیم و اشخاص را هم بواسطهٔ اخبار بشناسیم زیرا که میزان ثابت فرمایش آل محمد است (ع) و اگر عموماً از این راه میرفتند اختلافات بسیار کم میشد و توحید کلمه پیدا میشد و همهٔ مسلمین سعادتمند میشدند و بریک طریقه مستقیم میشدند و خداوند میفرماید **وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا** باری سخن بسیار است و اگر در مقامی خودداری نکنیم بسیار بطول میانجامد و مقصد اصلی ما در این کتاب بیان مسالهٔ اجتهاد وتقلید ومعنی اصطلاحی و معنی حقیقی این دو کلمه بود و باندازهٔ مقتضی و بقدریکه این رسالهٔ فارسی عامیانه متحمل بود منظور خود را در ضمن فصول این کتاب بیان کردیم و چون اصل مسأله از مسائل اصول بود و عامهٔ اخوان ما بلکه غالب از اهل علم و ادب هم آشنا باین مسأله کمتر بودند سعی کردیم بقدر مقدور بر آن اصطلاح مخصوص اهل اصول جاری نشویم و با زبان عامیانهٔ خودمان صحبت کنیم و امیدوارم اهل علم و ادب بر این عبارات ما نکته نگیرند زیرا منظور ما برخلاف اغلب مؤلفین اظهار فضل نبود بلکه مراد ما بیان مطلب بود و آشنا نمودن اذهانی

که از این مراحل قدری دور بودند و باین مناسبت بسیاری از مسائل اصول را هم در ضمن بیان شرح دادیم که میتوانیم بگوئیم اگر دورهٔ تحصیل اصول را بهزار و دویست سال تحدید نموده اند ما در حدود هشتصد سال آنرا شاید در این اوراق مختصرهٔ کتاب ناقابل خود گنجاندیم که شاید در چند ساعت از اول تا آخر آنرا ممکن است مطالعه کرد و آنچه را هم که ذکر نکرده ایم قسمتی از مباحث الفاظ است که مربوط بعلم اصول نیست و فی حد نفسها مباحثی است که صرف وقتی هم در حقیقت لازم ندارد و اینها چیزی است که باید طبیعی اشخاص باشد مثل علم معانی و بیان و منطق که اگر طبیعی است که تحصیل حاصل است و اگر نیست تحصیلش هم منتج نتیجه نیست مثل اینکه هیچکس با تحصیل علم عروض شاعر نمیشود و منتهی درجه این است که اصطلاحاتی تحصیل میکنند و اما آنچه از کلام دارد آنچه مأخذش از متکلمین یونانی است لازم نیست سهل است بلکه بحث در آن حرام است و فرمود حضرت صادق (ع) **لعن الله اصحاب الکلام یقولون هذا ینقاد و هذا لا ینقاد و هذا ینساق وهذا لاینساق وهذا نعقله وهذا لانعقله** تا آخر حدیث و اگر مأخذش از اخبار آل محمد است که در اصول دین بیان فرموده‌اند و در ضمن مراجعه اخبار دیده میشود واما آن قسمت که اهم مباحث اصول است ودر ادلهٔ عقلیه صحبت کرده‌اند جمیع آنها لا یسمن و لا یغنی من جوع است و برای نمونه ما هم از آن دلایل عقلیه قدری صحبت کردیم و نوع ترتیب آن دلایل را فهمیدی پس دلیل عقل آن هم از این قبیل مجادلات و سفسطه ها و اجتهادات که اسمش را دلیل عقل گذارده اند در دین خدا

و احکام جزئیه فرعیه راه ندارد **وان دین الله لایصاب بالعقول ولایصاب الابالتسلیم** ودر جمیع جزئیات احکام دین باید تسلیم برای آل محمد علیهم السلام نمود و ما قال آل محمد قلنا و مادان آل محمد دنا **فدع عنك قول الشافعی و مالك ☆ و احمد و المروی عن کعب الاحبار ☆ و خذ عن اناس قولهم وحدیثهم ☆ روی جدنا عن جبرئیل عن الباری** این است دین ما و اختیار ما و البته دیگری هم ممکن است اختیار دیگری داشته باشد و بحثی با کسی نداریم الا اینکه مختار خود و مشایخ خود را مقتضی دیدم اظهار نمایم **فهب انی اقول الصبح لیل ☆ ایعمی الناظرون عن الضیاء** و بهمین جا این باب را خاتمه میدهیم و سخن را کوتاه میکنیم

خاتمه

نتیجه و خلاصه عرایض سابقه این شد که موضوع اجتهاد و تقلید و اینکه مردم را بدو قسمت کرده اند و مجتهد و مقلد گفته اند اگر منظور از این تقسیم و مراد از این الفاظ همان معانی است که اصطلاح عامه بر آن است که این تقسیم را نموده اند جریان آن در شیعه صحیح نیست و اگر فقط الفاظ اصطلاح را آورده اند و آن معانی را اراده ندارند اگر چه مشاحه در اصطلاح نداریم ولی بهتر همان است که شیعه حتی در اصطلاحات و الفاظ ظاهره هم تابع موالی خود باشد و علی ای حال چون این هر دو لفظ در اخبار خودمان هم هست و در عرف شیعه متقدمین هم گاهی استعمال میشده ما هم استعمال میکنیم ولی بهمان معانی که آنها استعمال کردند و انحصاری نداشته و با آن معانی که آنها استعمال کردند ممکن است همه شیعه را اعم از عالم یا جاهل فقیه یا غیر فقیه همه را مقلد

بخوانیم صحیح است زیرا عموماً تقلید امام خود را میکنند **ولا تقلید الا عن امام معصوم** و باین معنی هم که روایات امام را از رواتمیگیرند و عمل میکنند بگوئیم تقلید از روات میکنند نقلی نیست چنانکه امام (ع) در بارهٔ عالم راوی از آل محمد علیهم السلام فرمود **علی العوام ان یقلدوه** و این تقلید هم خصوصیتی بجاهل ندارد علما هم باین معنی تقلید میکنند و روایات را از عالمی که وثوق دارند میگیرند و این تقلید میشود و نقلی نیست و نفرموده است خواص از چنین عالمی تقلید نکنند بلکه مستبد برأی باشند بلکه آنها هم مکلفند روایات چنین فقیه را بگیرند پس باین معنی هم تقلید از غیر امام ما نعی نیست و ممکن است جمیع امت و جمیع شیعه را مجتهد بخوانیم یعنی باید اجتهاد و کوشش و استفراغ وسع در فهمیدن حکم امام و عمل بآن بنمایند و البته اجتهاد هر کدامی بر حسب وسع خود شان است اما در اصول دین که عموماً باید دلیل اجتهادی و عقلی بقدر خود داشته باشند و در فروع آنها که تمکن دارند از مأخذ اصلی میگیرند و بعین فرمایشات ائمهٔ اطهار رجوع میکنند و آنها که این درجه سواد ندارند بمترجمین از روات اخبار رجوع میکنند و بالاخره اجتهاد خود را میکنند تا حکم امامشان را بفهمند وعمل کنند و هر چه را که نفهمیدند بداناتری مراجعه میکنند و البته مقدمهٔ این اجتهاد شان این است که سعی میکنند راوی صحیح وامینی دست بیاورند وعدول از چنین راوی را طبعاً و عقلاً و شرعاً جایز نمیدانند مثل اینکه درسایر احتیاجات دنیوی خود عمل میکنند پس میتوانیم بگوئیم عموماً مجتهدیم و میتوانیم بگوئیم عموماً مقلدیم ومآل هردو کلمه یکی میشود ومردم بیچاره را هم بی جهت وبدون اینکه وکالت عمومی از آنها

داشته باشیم تقسیمشان نمیکنیم تشبه بسفیان هم در این جزء زمان که آن ضرورتها مرتفع شده نکنیم البته بهتر است و در حدیث است که **من تشبه بقوم فهو منهم** و از نظر احتیاط هم این طور باحتیاط نزدیکتر است چرا انسان باصطلاحی جاری بشود که ای بسا باید بقدر یك کتاب در بیان مراد خودش حرف بزند و آخر هم بر عوام مشتبه شود و همان معنی معروف در میانهٔ سفیان را تصور نمایند پس اجتهاد و تقلیدی بآن معانی عامیه نمیگوئیم بلکه ممکن است بزبان فارسی معمولی خودمان بگوئیم آقائی و نوکری البته آل محمد صلوات الله علیهم آقایان و موالی این امتند و سایرین اعم از علما و فقها یا جهال نوکران ایشانیم بلکه علمای امت در نوکری هزار درجه احتیاطشان باید بیشتر باشد و خداوند میفرماید **انما یخشی الله من عباده العلماء** یعنی درمیانهٔ بندگان فقط علما از خدا میترسند وبندگی و نوکری میکنند و خود سر نیستند و البته حال آقا و نوکر را همه میدانیم بر آقا است که فرمان بدهد بر نوکر است که بندگی کند حال اگر نوکر در حضور آقا است امر آقا را بلا واسطه میشنود و اطاعت میکند اگر در خارج از حضور است فرمان آقا بواسطهٔ رسل و رسائل باو میرسد و اطاعت میکند اگر نوکر زبانش زبان آقا است البته خودش کاغذ آقا را میخواند اگر زبان دیگر دارد بمترجم رجوع میکند و البته در این مراحل احتیاطات لازمه را بجا میآورد و وسائط و رسل را میسنجد که مبادا قلابی باشند و لباس غلطی پوشیده باشند دیگر هیچ مطلبی نیست قاعدهٔ نوکری آل محمد علیهم السلام هم همین است لاغیر و اختلاف درجات نوکرها در دو چیز است یکی در فهمیدن او امر و منویات آقا که از کلمات و اشارات و عمل آقا میفهمد

ولحن آقا را دست مآورد و باخلاق آقا آشنا میشودو البته هر کدام در این فن مهارتش بیشتر است مقربتر میشوند و بر دیگران سبقت میگیرند و دویم در عمل کردن بآنچه میفهمد که البته این هر دو لازم ملزوم یکدیگر است و بیکی از این دو قناعت نمیشود و هر کدامی بتنهائی عیبی دارد و مثل این دو در میانهٔ امت آنکه دانا است اما عمل نمیکند منافق است وهمان منافق علیم اللسانی است که حضرت امیر علیه السلام در فرمایش خود از او شکایت فرمود که پشت مرا این جماعت شکستند و دویمی آن زاهد خشك مقدس نادان است که میخواهد عمل داشته باشد اما فهم ندارد و کج میفهمد و ای بسا جماعتی عمل و عبادت او را که میبینند حسن ظن پیدا میکنند ولی از نفهمی او گمراه میشوند و بچاه میفتند که آن زاهد متنسکی است که در حدیث مذمت فرمودند و اما آن عالم با عملی که فهم دارد میفهمد و میگوید و عمل هم میکند این آن نوکر مقربی است که واقعاً باید همه چیز را از او گرفت و او را اسوه قرار داد و ترجیح او راطاع و متبع شمرد زیرا که آقا هم قطعا این چنین نوکری را ترجیح بر دیگران میدهد و او را مخزن سر خود قرار میدهد بلکه زبان خود قرار میدهد و بجائی میرسد که امر این را امر خود قرار میدهد بلکه ممکن است در غیبت خود او را جانشین خود و مرجع سایرین قرار میدهد و البته از برای امام زمان عجل‌الله فرجه از این‌قبیل نوکران هست واگر بگوئی ندارد انکار بدیهی کردهٔ و دستگاه بسیار ناقصی برای او خیال کردهٔ و اینطور نیست و بزرگترین دلیلی که در این مقام مناسب است بیاوریم این است که بدیهی است که ما و تو که خود را خوب میشناسیم و بر نفس خود بهتر از دیگری بصیرت داریم میفهمیم که از نوکران مقرب امام نیستیم ودرست بندگی

نکرده‌ایم و همه فرمایشات امام را هم نمی فهمیم پس محقق است که از ما داناتر ومقربتر و مطیع تر برای امام بندگانی هست وآنها بهمه جهت ازما جلوترند و این معنی قابل انکار نیست و دلیلی دیگر نمیخواهد زیرا ماها مأموم واقعی امام نیستیم و خلاف امر امام بسیار از ما سر میزند و مأموم واقعی کسی است که در جمیع جهات تبعیت کرده و امام را اسوهٔ خود قرارداده و نوکری کرده در جمیع احوال و اخلاق وعادات و اعمال والبته چنین اشخاصی هستند واگر بگوئیم نیستند باید بگوئیم امام مأموم واقعی نداشته وندارد پس نعوذ بالله امامت نکرده زیرا امام کسی است که مأموم دارد اگرندارد امام نیست و ایفای شغل خود رانکرده یا اگر کرده بطور ناقص کرده و نتوانسته انجام بدهدوهیچیك از اینها نیست پس سابقین ومقربین هستند بدون شبهه ولی ممکن است معروف ما و تو نباشند زیرا واجب نیست شخصاً معروف ما بشوند بلکه جمعی ازمقربین که دردرجهٔ اول هستند وازابواب و نواب خاصه شمرده میشوندمسلماً غایبند و در اخبار فرموده‌اند که باب ثانی عشر بغیبت امام ثانی عشرغایب میشود بهمان جهت و سبب که امام غایب شده و معنی ندارد که امام غایب باشد اما باب او ظاهر باشد و اگر کسی باب خانه را دانست داخل خانه هم میتواند بشود پس ابواب و نواب خاصهٔ بزرگ امروز غایبند و برای ما هم که معرفت ایشان و تصدیق ایشان واجب است معرفت نوعی است و معرفت بصفت ایشان لازم است نه اشخاص ایشان و بیان این مطالب در غیر این کتاب است اما البته عامه رعایا و نوکرها دیگر غایب نیستند و حاضرند و امثال ما و تو هستیم که ادعای نوکری و بندگی امام را میخواهیم داشته باشیم برای ما هم دستورداده‌اند و بلاتکلیف نیستیم و رجوع مارا بروات اخبار خودشان قرار داده‌اند پس

رجوع بروات میکنیم برای اینکه اخبار شان را بگیریم زیرا روات مقصود بالذات نیستند و کیفیت گرفتن اخبار را اجمالاً در ضمن فصول سابقه عرض کردیم ودر فهم اخبار هم آنچه ظاهر الدلاله و محکم و بدیهی است میگیریم و عمل میکنیم و آنچه محتاج به اعمال نظر است باز انسان بر نفس خود بصیر است اگر اهل نظر است فبها المراد و اگر نیست رجوع باهل نظر وبصیرت میکند و بکسی مراجعه میکند که راهی راپیموده و زحمتی را کشیده ومطلبی را فهمیده و سرمشقی برای دیگران شده است و البته خود سری کردن وعدول از گفتهٔ او نمودن کار عاقل نیست بلکه در غالب موارد کار عبث وحرکت جاهلانه ایست همانطور که اگر در منزل خود محتاج به در شدی رجوع به نجار ما هر میکنیو در ساخته و پرداختهٔ را میگیری و بر اطاق خود مینشانی و استفاده میکنی ولی بخواهی خودت چوب تهیه کنی ای بسا نتوانی یا اگر تهیه کردی از عهدهٔ ساختن در بر نمیآئی چوب ها را هم ضایع میکنی و از دنیا میبری و فاسد میکنی و تو گفته میشود **یا باری القوس بر یا است تحسنه ۞ لا تفسد نها واعط القوس باریها** پس اینکه گفتیم بر همه تحصیل علم و اجتهاد لازم است درست گفتیم توهم عقب این کار باید بروی والبته برو اما اگر دیدی از عهده بر نمیآئی تکلف مکن وخود را بزحمت مینداز و از راهی که خدا بر مثل تو قرار داده وارد بشو و رجوع بخبره و اهل فن بکن و آسوده بشو اما معذلك بقدر امکان خودت عقب مقدمات کار برو آنوقت تجربه میکنی ومیفهمی که اهل کار این هستی یا نیستی زیرا این عمل واجب عینی است ومثل نجاری و بنائی وآهنگری نیست که یك نفر که متصدی شد از گردن دیگران ساقط میشود این امر دین است همه کس باید متدین بشود

و تا درجهٔ سر رشته پیدا کند در همان مثل در خریدن هم که گفتیم رجوع به نجار بکن نه این است که میگوئیم اینقدر نادان و بی‌سررشته باشی که‌چوب بید را از چوب چنار تمیز ندهی نه اینقدر تمیز را داشته باش اما نجاری‌نمیتوانی بکنی مکن وتکلف منما حال در این باب هم همینطور از پی اخبارآل محمد علیهم السلام که در حکم مصالح دین هستند بهر درجه که‌میتوانی برو که در معرفت اشخاص و کسانی که رجوع بآنها میکنی کور نباشی و بدانی از پی چه اشخاص بروی اما اهل فتوی اگر نیستی ما هم نگفتیم همه کس صاحب فتوی بشوند وصاحب نفس قدسیه و ملکهٔ ربانیه باشند البته رجوع باهل فن میکنی ودر میانهٔ آنها خوب و بدشانرا میشناسی مثل کسی که چوبها را میشناسد و نجاری که در از چوب بید میسازد باو رجوع نمیکند باری سخن بطول میانجامد و میخواهیم در ضمن این تکرار ها و مطالب عامیانه مطلبی بفهمانیم و آخر هم جز اهل فهم کسی نمیفهمد و شاید عیب جوئی هم بکنند خلاصه که مدار بر متابعت اخبار است و در فهم اخبار یا خود شخص میفهمد پس عمل میکند یا نمیفهمد رجوع باهل فن و خبرویت میکند و اهل خبره هم همیشه هستند و محال است که نباشد مگر اینکه خیال کنیم خداوند در زمانی از بندگان خود بندگی نخواسته باشد و وجود آنها را لغو قرار داده باشد و علت غائی برای اهالی آن زمان قرار نداده باشد یا اینکه بگوئی در زمانی ممکن است که همه مردم شخصاً تکلیف خود را میدانند و احتیاج بمعلم ندارند و این هر دو محال است وچنین زمانی نیامده ونخواهد آمد پس هیچ وقت غم بیهوده برای ملك خدا مخور که خداوند اسباب ملك خود را همیشه تمام میکند وناقص نخواهد گذارد من و تو باید هرچه میتوانیم ساعی در بندگی باشیم اسباب کار راخداوند فراهم

خواهد فرمود تو همین قدر باش که بخواهی حرکت بکنی اگر راهرا میدانی که میدانی اگر نمیدانی اقلاً اینقدر ملتفت باش که کجا میخواهی بروی و مقصدت را معین کن در آن موقع دلیل و هادی پیدا میشود و راهرا از چاه مینمایاند

استاد تو عشق است چو آنجا برسی * او خود بزبان حال گوید چون کن

و زیاده بر این طول کلام میترسم موجب ملال شود و اما از اخبار آل محمد علیهم السلام باندازهٔ که غالباً محتاج الیها است و در عمل باید رجوع کنیم برای کسانی که بیشتر اعتمادشان بمشایخ ما اعلی الله مقامهم است و ترجیح ایشانرا معتبر دانسته اند کتاب مبارک جامع الاحکام تألیف مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه و کتاب (الموجز) تألیف مولای بزرگوار والد ماجد را نشان میدهیم که این هر دو کتاب ولو اینکه بصورت فتوی ملاحظه میشود که جاری شده اند اغلب عیون اخبار ائمهٔ هدی است سلام الله علیهم و در بعضی جاها هم نقل بمعنی است و حتی یك کلمهٔ فتوای اجتهادی و عقلی یا نظر شخصی ندارد و باین لحاظ بهمه اخوان کثر الله امثالهم اجازه داده شده که باین دو کتاب عمل نمایند و مطمئن باشند بفرمایش امام خودشان عمل کرده اند و تقلید دیگری را ننموده اند منتهی این است که ترجیح و اختیار ایشانرا ترجیح میدهیم زیرا ایشان زحمت بسیار کشیده اند و به ثبوت هم رسیده که علم و احاطه و اطلاع ایشان از این حدود بالاتر است و اگر احیاناً در مورد عمل برای کسی در مسألهٔ اشکالی دست دهد البته از داناتری سؤال میکند و بالاخره کشف میشود و لاینحل نمیمانند زیرا که خداوند اینطور نخواسته و محال است کسی خواسته باشد پرهیز کاری کند و عمل نماید و خداوند راه علم را بر او ببندد زیرا خودش میفرماید **و اتقوا الله و یعلمکم الله**

یعنی تقوی پیشه نمائید خداوند بشما تعلیم میکند و در این موقع یا این است که بقلب خودت القا میشود بطوریکه یقین نمائی و دلایل مسأله را از هر طرف بتو میفهماند و یا اینکه عالم خبیری را در این مسأله بتو میشناساند و حسن ظن باو پیدا میکنی و مسألهٔ خود را میپرسی و جواب خود رامیشنوی و پیدا کردن حسن ظن نسبت بکسی یا سوء ظن این امری است قهری که خداوند باید بقلب تو القا نماید و این امری نیست که حکماً دیگری بتو نشان بدهد این اجتهادی است که وظیفهٔ خود تو است و خداوند فرموده است **یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا فی سبیله** ای کسانی که ایمان آورده اند بپرهیزید از خدا و وسیله بسوی او را بجوئید و مجاهده و اجتهاد در راه او بکنید و آن چیزی که بر تو هست این است که اولاً تقوی پیشه کنی و خود را خالص برای خدا نمائی و پس از آن مجاهده بی غرض نمائی و منظورت وسیلهٔ باشد که خداوند معین کرده نه وسیلهٔ که تو معین کنی و میل تو بر آن باشد که اگر این اجتهاد را بطور خلوص و بدون غرض و مرض نمودی خداوند البته راه را مینمایاند و این را هم من نمیگویم بلکه خداوند میفرماید **الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا** یعنی کسانی که مجاهده نمودند در ما هر آئینه البته البته هدایت میکنیم آنها را براههای خودمان و تأکید هم بیش از این نمیشود که خداوند در این آیه فرموده و حال اینکه اگر ساده و بی تأکید هم فرموده بود میبایست قبول کرد و **ان الله لا یخلف المیعاد** پس بنا براینکه کتبی که عرض شد نوشته و آماده است و زحمتی است که مشایخ و بزرگان ما بر ما کشیده اند و باصطلاح نان پختهٔ حاضریست

دیگر برادران از عقب چه میگردند و دیگر کسی رسالهٔ جدیدی برای عمل ما بنویسد چه لزومی است اولاً که تحصیل حاصل است و ثانیاً شاید باین خوبی نشود و البته همین طور است و چرا باید کتاب استاد را گذارد و از پی کتاب دیگر گشت و ترجیح بلا مرجح چرا باید داد و البته همه اخوان بمقدمهٔ کتاب مبارك جامع مراجعه نموده اند که میفرماید امیدوارم این کتاب صدقهٔ جاریهٔ باشد تا آخر روزگار و منتهای ایام و تا روز قیامت عمل باین کتاب بشود و بمرور اوقات منقرض نشود و از میان نرود ان شاء الله و دیده اید که والد ماجد اعلی الله مقامه در اول موجز میفرماید که ما بهمهٔ اخوان اجازه دادیم که بر همان فتاوی کتاب جامع باقی باشند و مدتی بآنها عمل میکردیم تا اینکه بعضی از اخوان اصرار و الحاح نمودند بر نوشتن رسالهٔ موجز بگمان اینکه بقاء بر فتاوی مشایخ ماضین جایز نیست و ما را ملجأ بنوشتن این کتاب نمودند و اغلب هم اهل علم نبودند که مسأله را بآنها حالی کنیم و بفهمانیم که لزومی در نوشتن این رساله نیست عرض میکنم کلام بزرگان و صادقین را باید حمل بر حقیقت نمود و علت همین است که مرقوم داشته اند ومنافات ندارد که علل دیگر هم داشته است که در آن موقع از بیان آن خود- داری فرموده اند و مقتضی ندیده اند و بهر حال که آنچه نظر قاصر بر آن مقصور شده همین است که در اینجا نوشتم ورسالهٔ جدیدی در هر روز لازم نمیدانم و چه میشود که این مسألهٔ اجتهاد و تقلید هم همانطور که اول در میانهٔ شیعه نبوده و تدریجاً بواسطهٔ دخالت سنیان وارد شده و از عقاید شیعه شده است تدریجاً باز تمام بشود و از میان برود و ترك

شود و چرا باید مردم لا ینقطع انتظار رسالهٔ جدیدهٔ بکشند و بخود اخبار آل محمد علیهم السلام مراجعه نکنند اگر فارسی خواسته باشند هست عربی هم خواسته باشند هست و باید ان شاء الله این اشتباه خورده خورده مرتفع شود و حق مسأله را باید گوشزد اشخاص نمود وتکراراً برای اخوان خود توضیح میدهیم که اسباب وحشت ایشان نباشد که شیخ مرحوم و سید مرحوم اعلی الله مقامهما تصریح باین عرایض ما نفرموده اند بلکه متشابهاتی در کتب خود و موارد جواب و سؤالهائی که شده فرموده اند البته ضرورتی اینطور ایجاب میکرده و معذلك حق مطلب را هم فرموده اند و اشاراتی برای کسانیکه آشنا بلحن ایشانند در کلمات گذارده اند و ما اشاره ببعض آنها نه همه آنها در این کتاب نموديم و مرحوم آقای بزرگ اعلی الله مقامه تصریح فرموده اند بآنچه عرض شد نهایت این است که جز علمای اصحاب سایرین اطلاع تامی پیدا نکرده اند و مولای من و والد ماجد هم در مقاماتی توضیحاتی در این باب فرموده اند و در اول موجز هم میفرمایند که همه اخوان اهل علم نبودند که بتوانیم مطلب را توضیح دهیم اینك ما بحول الله و قوته و طلباً لمرضاته مقتضی دیدیم که مطلب را با زبان ساده و عوامانهٔ خود بطوریکه عارف و عامی هر دو بهره ببرند تا درجهٔ اظهار نمائیم وبگمان حقیر فعلاً آن موانعی که در آن ایام مانع بوده است در کار نباشد یا اگر هست بآن اندازه ها نیست که مانع از اظهار حقی باشد منتهی این است که چند نفری شاید در اول وحشتی میکنند چه مانعی است خوش خوشی آرام میگیرند و این مجوزی نیست که همیشه انسان خودداری نماید و اگر بنا را براین بگذاریم هیچوقت نباید

حرف حق گفته شود زیرا همیشه حرف حق در ذوق جماعتی ممکن است تلخ باشد و مخصوصاً شیطان که همیشه در کمین است هیجانی میکند آن هم نقلی نیست و بزودی خواموش میشوند و آنچیزی که دایم و باقی میماند حرف حق است و ما هم اینقدرها محتاط و ملاحظه‌کار نیستیم که باین قبیل ملاحظات از اظهار حقی اغماض نمائیم و رضایت خلق را ان شاء الله بررضای خدا ترجیح نمیدهیم و چندان باکی نداریم و از فضل پروردگار امید دارم که این عمل مرا خالص برای خود قرار بدهد و او راضی باشد و چه خوش مضمونی است که شاعر در این باب میگوید **فلیت الذی بینی وبینك عامر ✿ و بینی وبین العالمین خراب ✿ فلیتك تحلو و الحیوة مریرة ✿ ولیتك ترضی والانام غضاب** پس خلاصه این شد که رساله نویسی و حاشیه نویسی که از عادات جاریه شده بود باید کم بشود و حالا که خداوند خواسته و مصادر اختلاف کم شده اختلاف را نباید زیاد کرد و خورده خورده رو بوحدت کلمه باید سوق شویم و از پی غرض اصلی و تعقیب کلمه **لا اله الا الله** باشیم و چرا مردم باید هر روز منتظر رسالهٔ تازه و رأی جدید باشند در صورتیکه امام عصر عجل الله فرجه وعلیه السلام همیشه حی است و حاضر است و از دنیا نمیرود تا ظهور فرماید و زمین را پر از عدل و داد فرماید و اختلافات را از میانه بردارد و فعلاً هم در مراعات بندگان خود اهمال نمیفرماید و ذکر ما را فراموش نمیکند و اگرچه از ما غایب شده است اما ما ها از نظر او غایب نمیشویم و در زیارتش میخوانیم **السلام علیك یا صاحب المرئی و المسمع الذی بعین الله مواثیقه و بیدالله عهوده** ودرحدیث میفرمایند **ان لنا مع کل ولی اذنا سامعة وعینا ناظرة و لسانا ناطقا** پس امام ما حی است وحاضر وصاحب تصرف ومرجع تقلید عمومی است پس تقلید حی و میت ابداً مورد ندارد همیشه تا دنیا دنیا است تقلید حی میکنیم و متوجه بامام خود هستیم واو صاحب چشم ودست و زبان و قدرت تامه است و الحمد الله دست بسته نشده **قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء** پس دستها و چشمهای امام همیشه کار میکنند و قبض و بسط مینمایند پس ترتیب عمل همین است که از روات ثقات و آنها که محل اعتماد ند همیشه میگیریم ودر موقع اشکال هم البته خداوند رافع اشکالی قرار داده ومیدهد واهل دیات رجوع میکنند و حل اشکال مینماید بلی این چنین خبرهٔ بصیری همیشه لازم است و باید حی باشد زیرا میت رفع اشکال نمیکند ولی این مطلبی است ورای آنچه صحبت ما در آن بود و موضوع دیگراست و داخل در بحث اجتهاد و تقلید نمیشود ودر این باب از برای مشایخ ما اعلی الله مقامهم کتابها است و بیاناتی که مختص بایشان است و همه چیزرا نباید مخلوط کرد وهرچیزی را باید بجای خود گذارد بلی این از جعل خداست و تقدیرا و این طور جاری شده و حکمت او این طور اقتضا کرده **ولن تجد لسنة الله تبدیلا** و آنچه مشهود عموم است از اختلافات انظارخود اهل دین و مؤمنین و فقها و مجتهدین یا القاء اتی که از طرف شیاطین جن و انس برای اضلال موحدین میشود یا اختلافاتی که در خود اخبار ائمهٔ دین علیهم السلام ملاحظه میکنی که قسمتی هم از طرف خود آن بزرگواران برای حفظ رقاب دوستان وبندگان خودشان نموده اند که فرموده اند **نحن اوقعنا الخلاف بینکم** یا آنکه فرموده اند راعی شما بهتر مصلحت شما را میداند و مثل این چوبان که گاهی گوسفندان

را جمع میکند و گاه متفرقشان مینماید او هم گاه مؤمنین رامجتمع و گاه متفرق میفرماید و فرمودند اگر شما را بر امر واحد جمع کنیم با کمی جمعیت دشمنان گریبان شما را میگیرند یا اختلافی که اساساً در نهاد بشر گذارده شده که مختلفة الطبایع هستند و خداوند میفرماید **و لا یزالون مختلفین الا من رحم ربك** همه این موجبات بانفسها مقتضی است که رافع خلافی هم همیشه در میانه باشد واگرنه حکمت پروردگار ودین او ناقص میماند و دلایل این مطلب در محال خود ذکر شده و طالبین رجوع میکنند پس بهمین جهت که اختلاف هست و مشهود است رافع اختلاف هم هست و موجود است و کتاب خدا و سنت رسول هم کافی باین منظور نیست بلکه گاه اختلاف در خود آنها است پس غیر اینها رافعی لازم است واخبار وارده در این باب بی شمار است یکی دو حدیث را تبرکاً روایت میکنیم در کتاب المبین است ازحضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود خداوند وانمیگذارد زمین را مگر اینکه در او عالمی است که میداند زیاده و نقصان را پس هر گاه زیاد کردند مؤمنین چیزی را رد میکند آنها را و اگر کم کردند کامل میکند برای ایشان بعد از آن فرمود بگیرید این را کاملاً واگر اینطور نباشد مشتبه میشود بر مسلمین امورشان و فرق نمیگذارند میانهٔ حق و باطل و فرمود باقی نمیماند زمین مگر اینکه در آن کسی است که میشناسد حق را پس هر گاه زیاد کردند مردم در او میگوید زیاد کردند و هر گاه کم کردند از او میگوید کم کردندو هر گاه حق را آوردند تصدیق میکند ایشانرا و اگر اینطور نباشد حق از باطل شناخته نمیشود عرض میکنم از برکات بیانات علما اعلی الله مقامهم بقدری این مسأله واضح است که محتاج بروایت همه اخبار

باب در اینجا نیستیم و میتوانیم بگوئیم که در عداد ضروریات الحمد لله شده است و شبهه نیست که برای خداوند در زمین همیشه حجت ورافع اختلاف هست و این حجت درحقیقت واقع امام عصر است عجل الله فرجه و زیاد و کم را او میداند و مطلع وشاهد است واصلاح میفرماید نه فقهاء ومحدثین ومجتهدین ظاهر ولی مطلب اینجا است که گفتن امام و حجت ممکن است باقسام مختلفه باشد که جمیعش گفتن است و عرب اشاره با دست را هم قال میگوید و امام و حجت وقتی که خواسته باشد چیزی بگوید بهر قسم خواسته باشد و حکمتش اقتضا نماید میگوید اگر خواسته باشد بفرد فرد مؤمنین یا غیر مؤمنین مطلب را میفهماند وقلوب آنهارا بهرطرف خواسته باشد متوجه مینماید واز هرچه خواسته باشد صرف میکند و اگر خواسته باشد برزبان عالمی جاری میفرماید که این اقرب و اسهل طرقی است که امام (ع) امر خود را جاری میکند و غالباً هم عادت بر این جاری است اما اختیار در دست خود او است بهر کیفیت که خواست میگوید و میفهماند واگر خواست از زبان عالمی و دوستی جاری کند میکند و در آن موقع زبان آن عالم زبان امام است و از طرف امام نطق میکند زیرا محققاً با دلیل کتاب و سنت و ضرورت نطق خواهد کرد و اطاعتش مثل اطاعت امام واجب میشود و رد بر او رد بر خداوند میشود و واجب هم نیست که این ناطق همان ناطق واحد باشد که شخص اول شیعه و سلطان زمان و باب امام عصر عجل الله فرجه هست او باشد و دلیلی از کتاب و سنت دراین باب اقامه نشده بلکه دلایل بطور اطلاق است و حقیقت امر همان است که عرض شد اختیار بطور کلی در دست امام است از زبان هر کس که خواست مراد خود را ادا میکند وای بسا گاهی مطلبی را از

زبان مؤمنی جاری فرماید که آن مؤمن فقیر نمیداند چه موجبی بود که این طور گفت و کی محرك زبان و قلم او بود بلی اگر اتفاق افتاد که آن ناطق در زمانی خود آن باب اعظم باشد که در حکم قلب و قطب عالم است او خود میفهمد و میداند که چه میگوید و برای چه میگوید و کی محرك او است زیرا خود او محل ظهور امر و ارادهٔ امام علیه السلام است اما عرض کردم حتم نیست همیشه خود او ناطق شود و ممکن است برای امام (ع) که امر خود و حکم خود را بوسیلهٔ یکی ازعلماء وصلحاء یا فقهاء و روات اخبار از اهل ظاهر ابلاغ نماید و القا فرماید و آنها هم بیش از آن که حرفی را مطابق کتاب و سنت بگویند متوجه بچیز دیگر نیستند و این جماعت هم در مثل در حکم اعضاء وجوارحند که از خود شان احساس ندارند مثل اینکه دست تو مینویسد اما خود دست نمیفهمد چه مینویسد ولی قلب او است که محرك او است و ارادهٔ روح غیبی را قلب میفهمد نه سایر اعضاء و جوارح باری بیان این مطلب اگر چه از وضع رسالهٔ ما خارج است ولی دوست میدارم یك جملهٔ کافیهٔ با کمال اختصار در اینجا بنویسم و با خوان خود هدیه نمایم که ختام کتاب مامسك باشد و از خداوند و اولیاء او خواستارم که حق مطلب را بر قلم این ضعیف نا چیز جاری فرمایند و امید وارم بنحوی سادهٔ وعوام‌فهم همان طوریکه عادت من است بنویسم که ان شاء الله اشکالی در این مطلب بسیار مشکل که مزلهٔ اقدام و محل بحث خواص و عوام است باقی نماند و شاید باین نحوی که الآن در ذکر من خلجان میکند اگر توفیق بیابم و بنویسم در هیچ کتاب ندیده باشی و باین تنقیح نشنیده باشی پس قدر آنرا بشناس و مغتنم بشمار و آن جمله را در تلو لفظ تنمیم بیان میکنم که

برای خودش مطلبی علی حده باشد و چون بنا بر اختصار است از ذکر دلایل مگر بطور اشاره خودداری میکنم و جان کلام را مینویسم بطوریکه ان شاء الله دلیل و مدلول باهم باشد **و ان علی کل حق حقیقة و علی کل صواب نورا**

تتمیم کلمهٔ وحدت ناطق در میانهٔ مؤمنین و مسلمین در این اواخر بسیار شایع شد و محل بحث عام و خاص گردید و مخصوصاً از شصت هفتاد سال قبل از زمان مرحوم عالم ربانی و حکیم صمدانی مولانا و عمادنا و سنادنا الاعظم و عمی الاکرم مرحوم حاج محمد خان کرمانی اعلی الله مقامه که میتوانیم بگوئیم مشید ارکان این کلمهٔ مبارکه شخص شخیص آن بزرگوار بود و از برکات بیانات عالیهٔ شریفه که در دروس خاص و عام و رسائل متعدده که مخصوص باین مرام تألیف فرمود اشتهار این امر زیاد گردید و اگرچه در اطراف بیانات آن بزرگوار در اول حرفها پیدا شدو ردو بحث بسیار از موافق و مخالف در این باب شد و ای بسا بحد تکفیر هم رسید و حوادثی پیش آمد که برای ذکرآنها موجبی نیست و خلاصه که اسباب شق عصا و تفرقه در میانهٔ سلسه بلکه مسلمین گردیدولی در خلال جمیع این احوال آخرهم جز جمعی از اهل بصیرت و معرفت مطلب را نفهمیدند و الآن هم متوجه نیستند حتی همان جماعت که رد کردند و انکارنمودند خدا دانا است که بر حقیقت مراد آن عالم بزرگوار پی نبردند الا اینکه عداوتهائی در دلها مکنون بود وحسدهائی شعله ور بود و حرص بر حطام دنیا و ریاست بر عوام جمعی را راحت نمیگذارد اینموضوع را بهانه قراردادند و گفتندآنچه گفتند و کردندآنچه کردند

و بمراد خود هم نرسیدند فقط شق عصا و ایجاد اختلاف را کردند والبته خداوند بهمین طور خواسته بود ولی جواب آن اعمال در آخرت البته بر عهدهٔ خود آنها است تا چه جوابی حاضر کرده باشند و بهر حال آن حرفهاهم بحمدالله تمام شد و منقطع گردید و البته ارادهٔ پرورد گار غالب است و **کل عزیز غالب الله مغلوب** و چون این مطلب ارتباط تام تمامی با مطلب کتاب ما داشت ولی در حقیقت موضوع علی حده ایست و گاه برای بعضی که تعمق و تحقیق در مسائل ننموده اند مشتبه میشود و مطالب را مخلوط میکنند خواستم بزبان عوامانهٔ خودم پردهٔ را از روی این حقیقت بردارم و وحشت اشخاص را زایل نمایم تا برای آنها که حقیقتاً غرض ندارند اقلاً مشتبه نمانند و حجتی هم تمام شود ولی چارهٔ اهل غرض را نمیتوانم و خداوند کفایت امر آنها را خواهد فرمود پس اولاً بیان مراد ایشانرا از لفظ ناطق میکنیم که شاید قسمت عمدهٔ اشکال در همین جا رفع میشود پس مراد ایشان نه آن معنی و ترجمه ایست که متبادر باذهان اهل لغت است که خیال کنند ناطق فقط بمعنی سخنگو است ولی برای این لفظ مثل سایر الفاظ شرعی یا علمی حقیقت اصطلاحیه ایست که آنرا هم باید دانست و اغلب در همان معنی استعمال شده و لو اینکه گاهی هم بمعنی سخنگو باشد ولی کلمات عالم را باید در هر موقع بجای خود گذارد و ارادهٔ او را دانست و بی جهت رد بر کلام حکیم و عالم ربانی نمودن آن هم از ناحیهٔ اشخاصی که اهل آن نیستند و کلمات حکیم را تطبیق با عرف یا ضرورت اهل بازار میخواهند بکنند و حرف را دست عوام الناس بدهند سزاوار نیست و باید از غضب خداوند و عذاب آخرت

بترسند خلاصه که مراد آن عالم بزرگوار از لفظ ناطق معنی معبر و مؤدی و باب اعظم امام علیه السلام است که باجمیع مراتب اعم از زبان و غیر زبان و ظاهر و باطن خود نطق از جانب امام علیه السلام میکند و از جانب او میدهد و میگیرد و نطق بحق مینماید چنانکه در زیارت حضرات نواب اربعهٔ امام علیه السلام بطوریکه شیخ طوسی علیه الرحمه در تهذیب و سید جلیل علی بن طاوس در مصباح الزائر از ابوالقاسم حسین بن روح اعلی الله مقامه از حضرت حجت عجل الله فرجه روایت کرده‌اند و ما از تحیة الزائر مرحوم نوری (ره) روایت میکنیم که در زیارتشان میخوانی **اشهد انك باب المولی ادیت عنه و ادیت الیه** تا آنکه عرض میکنی **جئتك عارفا بالحق الذی انت علیه وانك ماخنت فی التادیة و السفارة** ودر زیارت حضرت سلمان اعلی الله مقامه عرض میکنی چنانکه درتحیة الزائر است از مصباح الزائر **السلام علیك یا ابا عبد الله انت باب الله المؤتی منه و الماخوذ عنه اشهد انك قلت حقا ونطقت صدقا** بهرحال که منظور از ناطق معبر و مؤدی و سفیر و باب اعظم و امثال این معانی است که این شأن شخص اول شیعه و قلب و قطب و مرکز است و البته در اخبار بسیار در فضایل امثال سلمان شنیده اید که پیغمبر (ص) سلمان را باب خود شمرد بلکه فرمود **سلمان باب الله فی الارض من عرفه كان مؤمنا و من انكره كان كافرا** و سلمان باب امیر المؤمنین بود و میدانید که از برای هر یك از ائمهٔ اطهار علیهم السلام بابی بود که دراخبار خودشان باسم و رسم ابواب هر یك را شمرده اند و نیز شنیده اید که فرموده اند **لكل عصر سلمان** برای هر عصری سلمانی است و البته امام عصر هم مانند آباء کرام

ابوابی دارد که بطور نوت هر یك بامر بابیت خود قیام دارند و باب در هر
زمان همان قلب و قطب و مرکز و شخص اول است و مراد از ناطق
واحد شخص او است و وجود چنین بابی در نزد عقل و نزد اهل معرفت از
بدیهیات و ضروریات اولیه است اگرچه پیش عوام مسلمین که در مراتب
معرفت هنوز تا این درجه دقت نکرده اند ضروری نباشد مثل اینکه اغلب
احکام فرعیهٔ ضروریه شان را هم نمیدانند در اصول عقاید شان هم بسیاری از
ضروریات را نمیدانند یا اگر لفظاً بدانند معنی آنرا نمیدانند فرضاً حتی همه
عوام مسلمین اقرار بوحدت پروردگار دارند اما از هر یك آنها سؤال کن ببین چه
معنی از این لفظ اراده میکنند یا اقرار بمعاد دارند و در نزد آنها ضروری
است اما سؤال کن ببین در معنی معاد چه میگویند و جائی که علماء در
معانی همین الفاظ ضروریه اختلاف کرده اند حال عوام چه خواهد بود
خلاصه غرض این است که وحدت ناطق باین معنی که عرض شد در نزد
اهل حکمت و عرفان بدیهی است و محتاج بدلیل نیست زیرا سفیر و باب
و نایب خاص تعقل نمیشود تعدد داشته باشد همچنانکه در خود ائمهٔ
اطهار (ص) این مطلب جاری است و ناطق ایشان در هر زمان یکی است با
وجود کمال اتحاد معنوی و صوری که دارند اما تا حضرت امام حسن (ع)
تشریف دارد امام حسین علیه السلام ناطق نیست و صامت است چنانکه در
اخبار متعدده بیان شده و البته در مقام شیعیان ایشان این مطلب بطریق اولی
جاری است و بهر حال که قلب و قطب و مرکز در هر دایره یکی است
و تعددش معقول نیست پس در دورهٔ آل محمد علیهم السلام که قطب و قلب
عالمند که فرمودند نحن **ناشئه القطب واعلام الفلك** مرکز شان یکی

است که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد که اشرف کل و اول
کاینات است و فرمودند **اولنا محمد و اخرنا محمد و کلنا محمد**
و در دورهٔ انبیاء عظام که تالی مقام آل محمد ند باز البته قلب و مرکز آنها
یکی است که در اخبار و در نزد علماء اخیار اختلاف است که آیا نوح
شیخ الانبیاء علیه السلام **اشرف** است یا ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام
و البته یکی از این دو بزرگوار اشرف از سایر است و هکذا در دورهٔ
شیعیان آل محمد علیهم السلام یعنی کملین ایشان و آنها که پیغمبر (ص) در
باره شان فرمود **علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل** و در حدیثی فرمود
افضل من انبیاء بنی اسرائیل مسلم اول و اشرفی دارند و لو اینکه
در اخبار تصریح باسم او نشده و مکلف بمعرفت شخص اول شیعه در میانهٔ
تمام شیعیان گذشته و آینده نیستیم ولی در نزد عقل محقق است که در
میانهٔ متعددین یکی از آنها اشرف است و بطور کلی در خبر فرموده اند
که **الاثنان لا یتفقان** و دو چیز متحد که من جمیع الجهات متحد
باشد خداوند خلق نفرموده و از هر چیزی یکی خلق کرده و هر دو چیزی
البته اختلافی دارند که دو چیز شده اند پس لامحاله یکی بالاتر و یکی
پائین تر است و شبهه برای اهل حکمت در این باب نیست پس در هر
زمانی هم که جماعتی از شیعه هستند و در میانهٔ آنها البته سابقین و کاملینی
وجود دارند که بنام نقباء ونجباء در اخبار فرموده اند و معرفتشان رالازم
شمرده اند لابد یکی از آنها اشرف و اعلی خواهد بود که در آن زمان
شخص اولشان البته نسبت بسایرین در حکم قلب و قطب و مرکز خواهد
بود واو باب اعظم و ناطق و مؤدی است وفرض تعدد درشخص اول محال

است و اگر گفته شود که همهٔ نقباء و نجباء خدمت امام میرسند و ممکن است بلا واسطه فیضیاب شوند و محتاج بواسطهٔ و احدی نیستند عرض میکنم مطلب فوق اینها است حکایت عالم اعراض را قیاس بحقیقت نمایند خدمت پیغمبر هم همه مردم میرسیدند وبلا واسطه فرمایش او را میشنیدند ولی باب اعظم معذلك امیر المؤمنین بود یا از آن بزرگوار همه مردم علی‌الظاهر فیضیاب میشدند ولی باب اعظم اوبعد از حسنین علیهما السلام سلمان بود و هکذا همهٔ نقباء و نجباء از امام فیضیابند ولی بوسیلهٔ باب اعظمشان در هر زمان هر کس که باشد هم چنانکه همه اعضاء تو از روح تو فیض‌یابند ولی بوسیلهٔ قلب اول قلب بحرکت میآید و از ارادهٔ روح مطلع میشود و آخر قلب است که از حرکت میفتد سایر اعضا تابع و فیضیاب از قلبند **وما جعل‌الله لرجل من قلبين فی جوفه** و اگر بالفرض انگشت خود رابر روی قلب خود بگذاری و احساس حرارت هم بکنی مانعی نیست و لی فیض حیوة از مجرای طبیعی خود بانگشت میرسد و از این اتصال ظاهری که انگشت را روی قلب گذاردی نمیتواند انگشت کسب فیض نماید و همچنین انوار چراغ را که ملاحظه میکنی البته همه از فیض آتش غیبی است ولی فیض آتش غیبی اول بشعله میرسد پس از آن سایر انوار الأقدم فالأقدم نور میگیرند و اگر شنیده باشی ودراخبار متعدده وارد شده است که آل محمد علیهم السلام که اول ما خلق الله اند در جمیع مراتب ملك با تفسهم تنزل فرموده اند و در هر عالمی لباسی‌از سنخ اهل آن عالم پوشیده اند و قائم بامر خدا و افاضه بر خلق هستند و از خدا میگیرند و بخلق میرسانند صحیح است ولی تنزل ایشان در هر

عالمی به‌اشرف مراتب هر عالمی است که عرش آن عالم باشد که الطف مراتب آن عالم است و این است که در خبر است که بدن امام بلطافت عرش این عالم است و بعد از مردن هم دراین خاك نمیماند پس در دورهٔ نقبا هم که تنزل فرمایند بعرش عالم آنها تنزل میکنند و از عرش جز کرسی فیضیاب نمیشود سایر افلاك و عناصر هر یك در مقام خود افتاده اند و هر یك بواسطه و وسایط فیضیاب میشوند خلاصه که این امثال هم قدری از اذهان دور است ولی چه کنیم اصل قضیه هم مشکل است البته امثال آن هم تا اندازه مشکل است ولی باید گفت و گوشها را آشنا کرد و علی ای حال که نایب خاص و باب فیض یکی است هم چنانکه قلب در بدن انسان یکی است وشعله درمیانهٔ انوارخودش یکی است ناطق درهر زمان هم یعنی مؤدی ازطرف امام عصرعجل الله فرجه یکی‌است والبته دراصل موضوع هم که برای‌امام علیه السلام نایب خاص و باب مخصوص است اشکالی برای‌اهل معرفت نیست وهمان است که بلفظ ناطق هم خوانده شده همچنانکه خود امام علیه السلام هم ناطق خوانده شده ودراخبارمتعدده وارد است که درهرزمان امام ناطق وامام صامتی‌است وبطور اطلاق فرموده اند که‌همیشه در زمین امر باین منوال بوده و بعد از این همیشه همین طور خواهد بود که امام ناطقی باید باشد و اگر امام دیگری هم هست البته صامت خواهد بود و بالاستقلال نطق نمیکند و اگر نطقی بکند از جانب ناطق است و این است معنی صامت‌نه اینکه مطلب این باشد که صامت بکلی گنك است و حرف نمیزند بلکه ممکن است نطق نماید مثل اینکه در زمان پیغمبر (ص) حضرت امیر وحسنین علیهم السلام تشریف داشتند اما صامت بودند و نطقشان از طرف پیغمبر (ص) بود و ناطق واحد او بود و هکذا در

زمان سلف مکرر میشد که انبیاء در زمان واحد متعدد بودند ولی البته ناطق
و مرجع آنها یکی بود مثل اینکه در زمان ابرهیم علی نبینا وآله و علیه السلام
اینطور بود وهکذا همیشه بهمین‌منوال بوده وخواهد بود واخباری که درباب
صامت و ناطق رسیده است عموماً مطلق است و شامل ائمهٔ اطهار (ص)
و انبیاء خدا و بزرگان و کملین این زمان و کلیهٔ حجتهای گذشته وآینده
است واین ازخصوصیات نوع حججاست نه‌اینکه مخصوص ائمهٔ اثنی‌عشر باشد
و دراخباریکه بیان علت این امررا فرموده‌اند خوب این‌مطلب توضیح میشود
و بعلاوه در اخبار بسیار دیده که اطلاق لفظ امام بر شیعه کامل هم میشود
بلکه در قرآن دیده و در استعمال شایع است که بهر رئیس و پیشوا و قائدی
امام میگویند و امام جمعه و جماعت بسیار شنیدهٔ و هم چنین لفظ ناطق یا شهید یا
نذیر یا حجت و امثال اینها بر امثال این بزرگواران صادق است نهایت این
است که حقیقت همهٔ این الفاظ در درجهٔ اول بر امام علیه السلام و ناطق کل
و حجت کلیه اطلاق میشود و بر شیعیان ایشان بعنوان شعاعیت و حقیقت بعد از
حقیقت است مثل اینکه بنور آفتاب هم آفتاب میگویند و شواهد این عرایض را
اهل تحقیق میدانند و در اخبار دیده اند و امثال این مطالب امری نیست که
بر ضرورت اهل بازار عرضه نمایند و صحت و سقم اینها را بدانند زیرا آنچه
ازضرورت حجت شمرده شده‌است علم افراد مسلمین است نه‌جهل جهالشان
و این نکتهٔ دقیق را ملتفت باش که بدام شبههٔ اهل شبهه نیفتی انشاء الله بهر
حال مقصودم این است که ناطق و صامت برای کلیه حجتهای خداست و
مخصوص بزمانی دون زمانی نیست و مخصوص بائمهٔ اثنی عشر نیست که
بگوئی در انبیاء خدا جایز است ناطقشان متعدد باشد یا اینکه در ابواب ائمهٔ

اطهار جایز باشد که متعدد باشند زیرا علت و حدت ناطق و عدم جواز
تعدد در همه جاری است و قصد این است که از طرف خداوند و حجتهای او
اختلاف نباید باشد و امر پروردگار واحده است و اختلافات از طرف خلق
و محجوبین است نه از طرف حجتهای خدا و اگر چه در این مقام بنای ما بر
اختصار وبیان حاق مطلب بود ولی تبرکاً یك خبری را که در کتاب المبین از
عوالم‌از علل‌فضل روایت فرموده است روایت میکنیم از حضرت رضا علیه‌السلام که
میفرماید اگر بگویند چرا جایز نیست در زمین دو امام باشد یا بیشتر
در یك وقت گفته میشود بعلتهائی که از آنجمله این است که واحد فعل
او و تدبیر او اختلاف نمیکند و دو نفر متفق نمیشود فعل آنها و تدبیر آنها
بجهت اینکه ما نیافتیم دو نفر را مگر اینکه همت و ارادهٔ آنها مختلف است
پس اگر دو نفر شدند و قصد آنها و اراده و تدبیر شان مختلف شد و هر
دو هم مفترض الطاعه باشند یکی از آنها اولای بطاعت نیست از دیگری و
خود این اسباب اختلاف خلق و نزاع و مشاجره و فساد میشود و هیچکس
اطاعت یکی از آنها را نمیکند مگر اینکه عصیان دیگری را نموده است
پس جمیع اهل زمین عاصی میشوند و راهی بسوی طاعت و ایمان نمییابند
و همهٔ اینها از طرف خود صانع میشود که باب اختلاف را باز کرده زیرا
که امر باطاعت مختلفین نموده است و از جملهٔ علل یکی این است که
اگر هر دو نفر امام باشند برای هر یك از دو خصم جایز میشود که خصم
خود را دعوت نماید بسوی غیر آنکه آن یکی دعوت میکند در حکومت و
هیچیك از دو امام هم اولای از دیگری نیست پس همه حقوق و حدود و احکام
باطل میشود و دیگر آنکه هیچیك از دو حجت اولی بنطق و امر و نهی

وحکم نیستند از دیگری و بر هر دو واجب است که ابتدا بکلام بکنند و جایز نیست که یکی از آن دو سبقت بر دیگری بگیرد زیرا که در امامت علی السوی و یك درجه هستند و اگر برای یکی سکوت جایز باشد برای دیگری هم جایز است و اگر بر هر دو سکوت جایز شد حقوق و احکام باطل میشود و حدود معطل میماند و گویا مردم امامی برای آنها نیست تا آخر حدیث شریف و وقتی که بناشد امر در دو امام معصوم باین کیفیت باشد در غیر ائمهٔ اثنی عشر از انبیاء و حجج بطریق اولی امر باین منوال است و این علل در مؤمن کامل و نایب خاص امام و در همهٔ انبیاء و ولات امر جاری است زیرا آنها هم مفترض الطاعه هستند و امر ایشان مثل فقها و مجتهدین نیست زیرا اطاعت فقها نوعاً واجب است و اطاعت شخص معین و معلومی از فقها واجب نیست و اگر در زمانی احیاناً یك فقیه بیش نیست اطاعت او واجب است و اگر متعدد هستند در زمانی اطاعت هر یك را که خواستی میکنی و کفایت میکند همانطور که عمل بر آن جاری است و بهر حال که سخن ما در اینجا در باب ناطق یعنی نایب خاص امام است که البته در هر زمانی واحد خواهد بود و اطاعت امر او مثل اطاعت امام واجب است و تخلف از امر او تخلف از امر امام و امر خداست و تعدد در وجود او جایز نیست مگر بطوری که فرموده اند که یکی ناطق باشد و دیگران صامت باشند و مطیع او باشند و اگر لزوماً در مقامی نطقی هم بکنند از جانب ناطق حقیقی باید باشد تا تولید اختلاف و فساد نشود و در این مطلب ان شاء الله برای اهل معرفت شبهه نیست و معنی وحدت ناطق اجمالاً همین است که عرض شد نه اینکه نوع وجود

بزرگان و کملین ونقباء ونجباء را گفته باشند که در هر زمان باید یکی باشند هیچکس چنین چیزی نگفته بلکه موافق صریح اخبار متعددند و در بعض اخبار عدد نقباء را در هر زمان دوازده نفر شمرده اند و در بعض اخبار زیادتر شمرده اند واما نجبا که بیش از این اعداد بلکه تاصدنفر هم در بعض اخبار هست و هیچکس تحکم بر وحدت آنها نکرده است و اما اگر مغرضین و موردین این طور القا کرده اند که منظورآن عالم ربانی از اثبات وحدت ناطق اثبات وحدت فقهاء وعلماء ومراجع تقلید وروات اخبار آل محمد علیهم السلام بوده است و فرموده باشد در هر زمان باید یکی باشد این بسیار ایراد و اعتراض احمقانه ایست و چنین ایرادی بچنان عالم محققی نمی چسبد سهل است که یکی از علمای عادی همچنین ایرادی نمیکنند و کدام عالم یا جاهل است که چنین تحکمی کرده یا در کتابی نوشته و وحدت علما را در هر زمانی اثبات کرده باشد و این موضوع مطلقاً قابل جواب و رد و بحث نیست و اساساًنه اثبات تعدد در آنها میشود نه اثبات وحدت و هر دو قسمش ممکن است وهیچکدامش محال نیست ممکن است در یك زمانی یك فقیهی بیشتر پیدا نشود و ممکن است ده نفر فقیه باشند بلکه ممکن است صد نفر وهزار نفر وده هزار نفر الی ماشاءالله باشند والبته باا جتماع شرایط تقلید همهٔ آنها جایز التقلید ومطاع خواهند بود بلکه اطاعت نوع آنها واجب میشود واین چنین ایرادی است که بچنین عالم کاملی نسبت بدهند کهمورد ملامت هر عاقلی بشوند بلی اهل غرض که منظور شان القاء شبهه واضلال مردم است حرفهائی را که بخواهند بدست عوام الناس بدهند و آن بیچاره ها را تحریك نمایند ازهمین قبیل خواهد بود و حرف بیجا هم جواب زیادی لازم ندارد

ولی بر ما است که بعض توضیحات لازمه را که واقعاً برای اشخاص بی غرض هم که بی اطلاع مانده اند ممکن است تولید شبهه نماید متعرض شویم و بحول و قوهٔ خداوند خدمت ناقابلی بشود و دفاعی از حق شده باشد ان شاء الله پس عرض میکنم اصل موضوع وحدت ناطق اجمالاً همین بود که عرض شد و این مطلب مطلقاً مربوط بعلمای ظاهره نیست و صحبتی از وحدت یا تعدد آنها نیست و اگر باین توهم از کلمهٔ وحدت ناطق وحشت کرده اند و گوشهائی چند خراش داده شده است وحشت نکنند و ان شاء الله تسکین یابند و این مطلبی است راجع بفضایل نقباء و نجباء که اصل لزوم معرفت ایشان را حضرت علی بن الحسین علیه السلام بجابر بن یزید جعفی میفرماید آیا میدانی معرفت چیست معرفت اثبات توحید است اولاً پس معرفت معانی ثانیاً پس معرفت ابواب ثالثاً پس معرفت امام رابعاً پس معرفت ارکان خامساً پس معرفت نقباء سادساً پس معرفت نجباء سابعاً تا آخر حدیث شریف و در کتب مشایخ ما اعلی الله مقامهم مفصل و مشروح بیان شده و این است مراد از رکن رابع ایمان یعنی معرفت و ولایت اولیاء آل محمد علیهم السلام که البته اول از نقباء و نجباء شروع میشود تا برسد بعلمای ظاهره تا برسد بادنای دوستان و بندگان آل محمد علیهم السلام که معرفت وولایت همهٔ ایشان از رکن رابع است و عجب است که از این عنوان هم در اول اختلافاتی و عنواناتی پیش آمد و چه بسیار نسبتها که ندادند حتی گفتند بدعت گذارده اند و خلاف ضرورت گفته اند و چه تهمتها که پناه میبریم بخدا از شر شیطان و شر این قبیل نفوس وجمعی بی غرض هم که با اهل غرض شرکت میکردند بواسطهٔ بی اطلاعی و عدم مراجعهٔ اخبار آل محمد علیهم السلام و اینکه در

کتب علمای سلف هم کمتر از این قبیل بیانات دیده بودند بیچارها وحشت میکردند ولی حرف حق اثر خود را تدریجاً بروز میدهد القاءات شیطان هم تدریجاً از میان میرود و حق است که باقی و ثابت میماند همانطور که خدا میفرماید **اما الزبد فیذهب جفاءا و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض** بهر حال که پس از آنی که عنوان رکن رابع بمیان آمد و شمهٔ از فضائل آن بزرگواران اظهار شد که سابق بر ان بیان نمیشد هم چنانکه سید مرحوم (اع) درمقامیکه از فضایل نایب خاص امام ولزوم اطاعت او بیاناتی میفرماید میفرماید سابق بر این از این بیانات نمیکردم ولی الآن زمان مستعد شده است برای اینقدر بیان ونه هرچه دانسته میشود گفته میشود و نه هرچه باید گفته شود وقت آن رسیده است تا آخر فرمایش وچون بیانات آن بزرگوار و توضیحات مرحوم جدامجد (اع) قدری شایع شد ملاحظه کردی که چه غوغائی سرپا گردید برای اینکه یك کلمهٔ حرف حقی گفته شده و حدیثی از آل محمد علیهم السلام شرح شده و بهرحال کهاین موضوع وحدت ناطق نیز یکی از فضائل این بزرگواران است که البته در کتب مشایخ سابقین بشرح و بسطی که مرحوم عم اکرم اعلی الله مقامه فرموده بیان نشده وعلتش بی‌استعدادی مردم بود تااینکه خورده خورده مقتضی‌شد وبیان مختصری فرمود و همیشه تا دنیا بوده است امر بهمین منوال بوده در اوایل اسلام فضایل‌اشخاص آل محمد علیهم‌السلام راهم نمیشد بگوئی تاچه رسد بدوستان ایشان حتی مسألهٔ عصمت ایشان از ترس معاندین دین اظهار نمیشد و شنیده ام که شیخ صدوق علیه الرحمه که در زمان خودش ریاست شیعه منتهی باو میشد میفرمود خیال

دارم کتابی در اثبات سهو نبی بنویسم و البته تقیه میفرمود و معرفت چنین شیخ عالم و محدثی به پیغمبر (ص) بیش از اینها است ولی البته میتر سید والآن الحمد لله از ضروریات مذهب شده‌است و عارف و عامی همه میدانند بهر حال که صبر حجتهای خدا زیاد است و خداهم با صابرین است کم کم مطالب را میگویند و گوشزد عوام مینمایند و تحمل صدمه راهم ناچار باید بکنند خلاصه که حقیقت وحدت ناطق راجع به‌نقباء و نجباء و بزرگان دین است که البته برای ایشان قطب و مرکزی است و فرض تعدد در نقطهٔ مرکز معقول نیست و البته این بیان مختصر ما وحشت جمعی را کم کرد و حالا قدری مأنوس میشویم و عرض میکنیم که اشخاص نقباء و نجباء در این زمان غیبت امام علیه السلام غایب هستند و باشخاصهم ظاهر نیستند و هیچ نقیبی یا نجیبی هم ادعای نقابت یا نجابت ننموده مگر آنچه از چهار نفر نواب خاص امام علیه السلام که در اول غیبت تا هفتاد سال در میانهٔ شیعه معروف جمعی از شیعه بودند و ایشان را باسم و رسم و سمت نیابت خاصه میشناختند تا بعد از آنی که علی بن محمد صیمری اعلی الله مقامه که نایب چهارم بود زمان وفاتش میرسد توقیع امام علیه السلام صادر میشود خطاب باو که تا شش روز دیگر از دنیا میروی وصیت بسوی کسی مکن و برای خداوند امری است که خودش میرساند والبته جانشین آن حضرت هم حاضر بوده منتهی امر شده بود که ظاهراً وصیت نکنند و معرفی نماید و از آن وقت بنا بر معرفت صفات میشود که البته اکمل وابلغ از معرفت اسم است زیرا اسم از اعراض ظاهره است فرضاً اسم زید را یاد گرفتی این معرفت تامه نیست معرفت آن است که صفات زید را بدانی و لو اینکه شخص او را

هم ندیده باشی همان معرفت کفایت است مثل اینکه اویس قرن خدمت پیغمبر (ص) علی‌الظاهر نرسیده بود اما معرفت آن‌بزرگوار را از آنها که خدمت پیغمبر میرسیدند بیشتر داشت خلاصه اشخاص نقبا ونجبا یا ناطق و مرکز ایشان امروزه ظاهر نیستند وماهم مکلف بمعرفت اشخاص نیستیم و کسی هم ادعای نقابت و نجابت نکرده وما نشنیده ایم پس بنا بر این وحشتی برای هیچکس ایجاد نشود وتکلیف ماها معرفت‌نوعیهٔ ایشان است ودانستن فضایل نوعیهٔ ایشان و کمالات و خصوصیات نوع ایشان آن هم برای همه کس فرض نیست بلکه برای اهل علم و کمال و معرفت نه آن عامی که‌هنوز خدای خود را مثل نوری فرض میکند و فکر میکند روی آسمان هم هست و از پیغمبر و امام هم اسم بعضی را شنیده و هنوز اسم همه ائمهٔ خود را هم ای بسا نمیداند و اصول دین و فروع دین را هنوز تشخیص نمیدهد البته معرفت نقباء و نجباء و دانستن فضایل ایشان یا اقرار بوحدت ناطق ایشان از او مطالبه نمیشود و بخصوص این همه دراز نویسی میکنم که جواب همین قبیل شبهات داده شود که میگویند اگر این مسأله فرض و لازم است چرا عامه مسلمین و اهل بازار نمیدانند و ازضروریاتشان نیست من چه میدانم چرا نمیدانند حالا که جاهل هستند آیا علما هم بیان نکنند و حالی نمایند و آیا این ایراد بر خود آن اهل غرض و طالبین ریاست وارد نیست که چرا نمیگذارند عوام اهل بازار بیایند وبشنوند و یاد بگیرند و چرا بیچاره ها را این اندازه میترسانند بلی برای این نمیدانند که مغرضین و هیاکل شیطان نمیگذارند و لکن **لله امر هو بالغه** خورده خورده همه میدانند و **لله الحجة البالغة** باری پس وحدت ناطق امر حتمی است

ولی کسی هم که نمیداند وجاهل است باین مطلب کافر نمیشود یا اگر کسی
بعد از استدلال هم درست نفهمید کافر نیست زیرا اساساً این مطلب از
ضروریات عامه نیست و تا کسی امری را بطور بداهت نفهمد میتواند
انکار نماید بلی مگر اینکه منتهی بامر ضروری بشود که انکار آن مشکل
میشود فرضاً اگر کسی امامت شخص امام و لزوم اطاعت او را دانست
آنوقت بعضی ازفرمایشات او رانفهمید البته نباید انکار کند واین انکار کفر
میشود برای اینکه فرض طاعت امام را دانسته بود خلاصه و اگر
گفته شود با اینکه معرفت شخصیه ایشان لازم نیست و نقباء ونجباء درزمان
غیبت امام(ع) غایب هستند و اگر کسی هم ادعای نقابت و نجابت نکرده
پس چرا علمای شما اینهمه صحبت آنها را میدارند و بیان فضایل آنها را
میکنند و مردم را دعوت باطاعت و بندگی ایشان میکنند واز
مخالفت ایشان میترسانند بگذارند هر وقت آنها ظاهر شدند بیان فضل خود
و معرفی خود را میکنند و اگر ریگی در کفش شما نیست چرا اینقدر اظهار
امرشانرامیکنید وسنگ نقباء ونجباء راباسینه میزنید عرض میکنم اولاً
لابد اگر کسی بخواهد بحثی داشته باشد این بحث را میتواند تا درجهٔ
داشته باشد و ناچاریم جواب بدهیم پس میگوئیم اما جواب مفصل از این
اعتراض در این رسالهٔ عوامانه مختصر گنجایش ندارد اما جواب مجملی
که نمونهٔ مفصل باشد این است که اولاً این بحث بر ما وارد نیست و اگر
واقعاً بحثی دارند بر آل محمد علیهم السلام داشته باشند که چرا آنها اینها را
در اخبار خود فرموده اند و اینهمه اصرار کرده اند و باز این هم را جع
بهمان عرض ما میشود که چرا مردم رجوع باخبار آل محمد علیهم السلام

نمیکنند و معالم دین خودرا تحصیل نمیکنند و تفقه در دین نمینمایند و اگر
میکردند چنین اعتراضات نمیکردند اگر تنها رجوع بتفسیر حضرت امام حسن
عسکری (ع) که از معتبرترین کتب شیعه شمرده شده کرده بودند این
اعتراض را برما نمیکردند و میدیدند از اول تا آخرآن کتاب در فضایل شیعه
است و میفهمیدند که آن حضرت تهیهٔ مقدمات غیبت فرزند خود را مینماید
و میخواهد بفهماند که غیبت نزدیك است و دورهٔ شیعیان ایشان نزدیك
شده و بیان شأن آنها را میفرماید و آن مجلس درس را شروع میفرماید
و آن فرمایشات را املاء میفرماید پس میگوئیم اصرار ما برای این است که
آل محمد علیهم السلام اصرار فرموده اند حالا از خود ایشان بپرس چرا
فضایل شیعهٔ خود را فرموده اند اگر من بگویم میگویم برای اینکه
فضایل خود را بفرمایند چون معرفتشان بر مردم واجب بوده چاره
نداشتند که بفرمایند و شیعیانشان جزء خود شانند و از فاضل طینت ایشان
خلق شده بودند و شیعیانشان را دوست میداشتند باین لحاظ فرمودند و
از طرفی معرفت آل محمد (ص) و معرفت خدا هم برای ماها حاصل نمیشد
مگر از این راه باین جهت ناچار بودند بفرمایند وجهات بسیار دارد
که در این رساله نمیگنجد و کتب مشایخ مخصوصاً ارشاد العوام متکفل
بیان آنها است و اگر بگوئی چرا سایر علماء سلف باین درجه اصرار
نداشتند و نگفتند عرض میکنم نمیدانم و اگرهم ناچار شوم بعضی جهات
را میگویم و همه را نمیگویم و شاید جهات زیادی دارد و احتمالات
زیاد میرود که هیچیك را بطور قطع نمیگویم ولی آدمیزاد احتمال میدهد
اولاً بعضشان گرفتاری زیاد داشته اند و نرسیده اند جمعی که البته

تقیه داشته اند و این از جهات قطعی است جمعی شاید اهتمام زیادی در امر
ولایت بدرجهٔ که مشایخ ما داشته اند نداشته اند جمعی هم واقعاً نمیدانسته اند
مگر واجب است همه علماء همه چیز را بدانند البته محیط بهمه چیز آل محمدند
علیهم‌السلام وغیر ایشان احاطه ندارند و هر کدام از علماء تخصصی دارند یکی
فقه میداند یکی در اصول کار کرده یکی اهل حکمت است یکی ممکن
است جامع معقول و منقول هردو میشود و همه آنها احاطه بهمه علم نکرده اند
یقیناً اغلبشان نمیدانسته اند و بیشتر وقتشان را مصروف احکام فروع نمودند
از قبیل احکام نجاست و طهارت و معاملات وحیض ونفاس و امثال اینها و فهم
مردم هم بهمین درجه ها بود و مسائل دین راهم غیراز اینها نمیپنداشتند حتی در
آن دورهها درمسائل توحیدهم کهاهم مسائل است تعمقی مثل مشایخ ما(اع) کسی
نکرده بود از عالم اصولی یك وقتی سؤال کردند بچه دلیل خدا یکی است
فرمود اما یکی بودنش مجمع علیه است واما زائد برآن هم اصل عدم آن است
بیچاره بهمین اندازه که در علم خودش دانسته بود جواب داده حالا این
تکلفی است که توقع کنی هر مطلبی را همه علما بدانند این مطالب بیان آنها
شأن حکمای ربانی است نه فقهاء و مجتهدین آنها اهل این مطالب و اسرار
حکمت نبوده اند نمیبینی در این قبیل مطالب چندان اجماعی هم از علما نیست
و همه اجماعها و اختلافها در همان مسائل طهارت و نجاست است چون تمام
اوقات به بحث در همان مسائل میگذشته و باز میگوئیم این اعتراض را چرا
اینجا میکنید مسائل توحید را هم علما بیان کرده اند با اینکه معرفت ذات
خداوند حاصل نمیشود بنابر این بیان صفات پروردگار را ننمایند و در توحید
تعمق نکنند و امام(ع) میفرماید چون خداوند میدانست جماعتی درآخرالزمان

میآیندکه تعمق در توحید میکنند سورهٔ توحید و آیات سوره حدید را
نازل فرمود حالا آیا تعمق در توحید تنمائیم و خدای خود را تا حد امکان
نشناسیم اینکه کمال بی انصافی و دشمنی با علم است و هکذا در صفات پیغمبر
و امام (ع) چراعلماء اینهمه جد و جهد کرده اند و حال آنکه آخر هم
بکنه معرفت ایشان نمیرسیم ولی آیا بقدر امکان نشناسیم ائمهٔ خود را چرا باید
از انصاف خارج شوند اگر حقیقتاً بیانات مشایخ ما اعلی الله مقامهم نبود گمان
میکنند قائمهٔ برای اسلام باقی مانده بود و با بیانات اصولیه و احکام شرعیه
فرعیه جواب ایرادات نصاری و خارجین از اسلام داده شده بود و آیا اگر
زحمات و جانفشانیهای ایشان و کتب و رسائل متعدده که ایشان نوشتند
و صفات ائمهٔ اطهار را بیان کردند و مردم را با معرفت نمودند نبود آیا
میدانید همین مبدعین جدید چه کرده بودند و چطور تمام مسلمین را گمراه
کرده بودند حالا باید بگوئی امام ما که غایب است چه لزومی دارد صفات
او را بیان کرد آیا نمیدانی چرا امام تو غایب شده و باین بلیات دچار
شدهایم ودر چنگ دشمنان افتاده ایم برای این است که هنوز معرفت
امام را حاصل نکرده ایم اگر معرفت پیدا میکردیم و اطاعتش میکردیم
که البته ظاهر میشد آیا نمیدانی که امام از جهالت و نادانی من و تو
مسلمان غایب شده نه از ترس دیگران امام ازهیچکس نمیترسد و روزی
که تشریف بیاورد دشمنان را باندك وقت از صفحهٔ روزگار بر میدارد
ولی امام از جهالت من و تو میترسد و صبر کرده تا بلکه قدری عارف بشویم
وقدر او را بشناسیم مسلمان بی علم و معرفت برای چه خوب است هزار و صد
سال قبل ائمه تشریف داشتند چه کردیم و چقدر استفاده نمودیم پس ای

برادر علم و معرفت لازم است میگویند چرا اینقدر این مسائل را میگوئید اگر نگفته بودند که همین عدهٔ قلیل مسلمان هم حالا باقی نمانده بود آیا نگاه نمیکنند که این مبدعین جدید اغلب آنها را که گمراه میکنند از غیر سلسلهٔ ما هستند مگر نادری از این جماعت که شاید روز اول هم مسلمانی و مذهب را بنفاق بخود بسته بوده و الا از اغلب ماها مأیوسند برای اینکه علمای مابحمدالله ازصفات امام(ع) زیاد گفته اند ونوشته اند وماهاشنیده ایم ومعرفتمان بیشتر شده ودیگر عقب امام های پوشالی نمیرویم و اساساً میدانیم امام دارای چه صفاتی باید باشد وچه علاماتی دارد و گول این حرفهای شیطانی را نمیخوریم و با این مزخرفات از دین خود نمیلغزیم و همچنین معرفت ابواب امام (ع) را ما بهتر از دیگران داریم و هر کس ادعا و عنوان بابیت کرد نمیپذیریم این نعمت الحمدلله از برکات مشایخ عظام است اعلی الله مقامهم حالا اگر بحرف این معترض بود و برای ما از صفات ابواب و نواب و مقامات و صفات ایشان نفرموده بودند میبایستی همه بابی شده باشیم العیاذ بالله ولی اغلب از مردم که نیامدند و نشنیدند بیچاره ها گول خوردند و اغوا شدند و گمراه شدند و گناه این جماعت یقیناً بگردن آنها است که نگذاردند عوام بیچاره بیایند و بشنوند و با معرفت بشوند وهنوز بعد از این تا آثار حرفهای آنها باقی است گناه همه مردم واضلال اینها بگردن آنها است ولکن مامیگوئیم **وما ظلمونا و لکن ظلموا انفسهم** و ما امیدواریم تا متمسك بذیل عنایت آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان باشیم و پیروی ایشانرا نصب العین داشته باشیم از این حوادث و حوادث غیر مترقبهٔ دیگر محفوظ بمانیم ان شاء الله و هیچوقت

مزخرفات و تمویهات یك بابی در اذهان ماهاخدشه نمیکند ان شاء الله زیرا اصل لفظ باب را هم بدبخت نمیدانسته و از مشایخ ماآموخته نهایت این است کج و معوج نموده و ادعای بیجا کرده و خداوند رسواشان میکند و این رویهٔ هر باطلی است که حرف حقی را میآموزند و مغشوش میکنند و اسباب گمراهی مردمرا فراهم میکنند ولی حرفهای شیطانی چون اساس و ریشه ندارد از میان میرود و حق ثابت باقی میماند چنانکه خداوند میفرماید **و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله اٰیاته و الله علیم حکیم لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم و ان الظالمین لفی شقاق بعید**

باری ابواب و نواب امام در غیبت امام غایبند اما فضایلشان گفته میشود که اذهان مردم قبلاً آشنا شود و خورده خورده صاحب معرفت بشوند و هیچوقت سنت پروردگار بر این جاری نشده که این مردم ناقص جاهل آناً مطلبی را بیاموزند مدتها و سالها باید گفت و ذهن آنها را حاضر کرد و خورده خورده عادت نمایند و قرار و شماس آنها تمام شود آنوقت حاضر بشوند و حقی را بشنوند و باید وحشت آنها را تمام کرد زیراحرف حق دراول تلخ میآید بذائقهٔ آنها ولو اینکه درمتن واقع ازعسل شیرین تر است ولی فعلاً ذائقه ها فاسد است باید کم کم اصلاح کرد و بعلاوه میگوئیم معرفت نقباء و نجباء و ابدال و اوتاد امروزه حتم نیست و بمعرفت نوعیه آن هم از اهل کمال و معرفت قناعت میشود چرا اینطور است برای اینکه هنوز جاهلیم و همین امت سر غیبت امام که نه

ابواب او را میشناسیم نه خود او را و اگر صفات آنها را میدانستیم البته اگر ظاهر میشدند میشناختیم زیرا میگوئیم غایبند العیاذ بالله معدوم که نیستند در میانهٔ همین مردمند حتی خود امام هم در میانهٔ مردم است و در حدیث میفرمایند در بازارهای شما راه میرود و بر فرشهای شما گام میزند معطلی در این است که ما بشناسیم و شناختن امام بشناختن ابواب و نواب او است شناختن آنها با بیان صفات آنها میسر میشود و باید عرض کنم و بدانید که غیبت ابواب و نواب مانند غیبت امام نیست و غیر آن غیبت است و چاره نیست این نکته را هم باید بگوئیم اما غیبت امام علیه السلام غیبتی است که امروزه بشخصه و صفاته غایب است اما ابواب امام علیه السلام باشخاصهم اگر چه غایب باشند اما بصفاتهم برای عامهٔ مردم غایبند زیرا نشنیده اند و استعداد ندارند اما چون بیان صفات آنها تا حدی در حیز امکان بوده و بیان هم شده است حتم نیست برای همه کس غایب باشند اما خودشان که عرض کردم موافق فرمایش امام علیه السلام در هر زمانی جماعتی هستند و متعددند و یك دیگر را مسلماً میشناسند نهایت ما آنها را نمیشناسیم و البته صفات ایشان را که علما ذکر کرده اند و در اخبار آل محمد علیهم السلام بیان شده و اشخاصی هم که اهل معرفت بشوند ممکن است تدریجاً ترقی کنند تا بآنجا برسند که آنها را بشناسند و یك نفر از سنخ آنها بشوند و پیغمبر ص میفرماید رب حامل فقه غیر فقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه منه و اصل علت غائی بیان صفات ایشان همین است که قوابل مستعده تحریك شود و ترقی نماید و شاید خدا خواسته باشد بجائی برسند و اعوان و انصار و بندگان امام زیاد شوند تا برسد

بآنجا که عدهٔ آنها تکمیل شود و همین که بسیصد و سیزده نفر برسند اصحاب امام علیه السلام موافق و عدهٔ که فرموده اند موقع ظهور خواهد شد و عالم گلستان میشود ان شاء الله بهر حال پس باین جهات و جهات دیگر که از حدود فهم ناقص این ناچیز خارج است علمای اعلام سعی خود را در این باب مبذول داشته اند و اعتراضات و واردات و تهمتها و غیبتها و همه پیش آمدهای سوء از طرف جهال یا اهل غرض را کان لم یکن پنداشته اند بمصداق آیهٔ شریفه **ولا یلتفت منکم احد وامضوا حیث تؤمرون** اعتنا باین مطالب نمیکنند پس خلاصهٔ مطلب این شد که ابواب امام برای عامهٔ مردم غایبند ولی ممکن است اهل معرفتی در زمانی پیدا شود و ایشانرا بشناسد و دلیلی نیست بر اینکه امکان ندارد کسی آنها را در این ایام بشناسد مثل اینکه امام را نمیشناسد منتهی این است که ما نمیشناسیم و همچنین دلیلی نداریم بر اینکه یکی از آنها یا بیشتر از یکی در صورت و لباس علما هم هیچوقت ظاهر نشوند و نباشند و کیست که این ادعای علم غیب را بکند که بگوید البته نیستند شاید گاهی بلباس علم و بصورت فقیه یا مجتهد در میانهٔ مردم باشند بلی ادعای نقابت و نجابت و اظهار مقام خود را نمیکنند منتهی آنچه دلیل بر آن قائم است همین است والا من وتو از کجا میفهمیم فلان عالم متقی زاهد که خلاف شرعی وحرکت خلاف اعتدالی ازاو ندیدهٔ حتم کنی که این صاحب هیچ مقام دیگرهم نیست زیرابنانیست در پیشانی اشخاص بنویسند که این صاحب فلان مقام است ماازکجا میتوانیم این شهادت نفی رابدهیم بلی ما از خودمان خبر داریم که او را نمیشناسیم و هنوز بآنجا نرسیده ایم

که نقیب یا نجیب بشناسیم و کسی هم که ادعائی نکرده پس ما ادعای بیجا در بارهٔ اشخاص نباید بکنیم زیرا ادعا بینه لازم دارد و بینه در دست نیست وخود این ادعا مکذب انسان میشود خود او هم که فرض این است قبول ندارد پس حرف بیجا نباید زد ولی عرض من اینجااست که نمیتوانیم حتم کنیم که بلباس علما و فقها البته ظاهر نمیشوند و این تحکم است بلکه امکان دارد شخص ناطق و احد گاه در میانهٔ مردم نطق کند و امکان دارد ازاعوان و انصار وسایر نقباء یا نجبای اخیار یك نفر بنیابت از او نطق نماید بلکه ممکن است دونفریاده نفر یابیشتریا کمترازهمین قبیل نواب دربلاد مختلفه داشته باشد و مشغول خدمت باشند و هیچیك از اینها محال نیست ما و تو هم باید مشغول کار و بندگی خود باشیم و همانطور که عرض شد اگر خودمان تکلیفات دینیهٔ خود را موافق اخبار آل محمد علیهم السلام میدانیم فبها المراد اگر نمیدانیم عالم و راوی صادقی دست بیاوریم و از او بگیریم و تقلید نمائیم ووظیفهٔ خود را انجام دهیم و این اعتقاد را هم در دل خود محکم داشته باشیم که برای امام ما نایب خاص هم هست وواحد هم هست و همیشه از خداوند توفیق معرفت او را بخواهیم و در راه او ساعی و جاهد باشیم اما این مربوط بامر تقلید در احکام شرعیه نیستو شاید سابقاً ازعرایض ما دانستی که هیچکس تحکم نکرده که همه باید از آن ناطق واحد و نایب خاص تقلید کنند زیرا که او غایب است وممکن هم نیست همهٔ مردم در دنیا از یك نفر تقلید کنند و بر گرد یك نفر باشند و خداوند اینطور قرارنداده و هیچ عالمی هم اینطور نفرموده و این تهمت را هم نفر بیك عالم کامل بزرگ از علمای آل محمد علیهم السلام که مداد قلمش

از دماء شهداء افضل است وحق بسیار بر گردن اسلام و مسلمین دارد نزنند جائی که خداوند میفرماید از هر فرقه یك طایفه باید بروند و تحصیل فقه در دین نمایند کیست که دیگر تحکم بوحدت فقیه و مرجع تقلید نماید و کی حکم کرده که همه کس باید تقلید یك فقیه بنماید البته مراجع تقلید متعددند حالا اگر در مقامی هم ببینی که عالمی را وحید یا فرید یا واحد خوانده باشند مانعی ندارد و از این القاب برای علما معمول است و مینویسند و ممکن است معنی صحیح هم داشته باشد ومصداق هم داشته و معنی آن این است که در میانهٔ علماء واحد است یا در میانه فقها فرد است نه این است که مراد این باشد که واحد ناطق باشد یعنی نایب خاص باشد نعوذ بالله و هیچوقت چنین ارادهٔ نشده و سابقاً عرض شد که در هر مورد کلام حکیم را باید حمل بر معنی مناسب نمود نه اینکه ازپی بهانه بر آیند وبمحض اینکه لفظ متشابهی دیدند پیروی متشابه نمایند بلکه متشابه را باید عرض بر محکم نمایند و مراد حکیم را بفهمند واگر نفهمیدند سؤال کنند و همچنین ممکن است گاهی لفظ ناطق را بر عالمی یا فقیهی اطلاق نمایند البته این هم صحیح است هر عالمی البته ناطق است و مسلم از جانب کسی سخن میگوید ولی نه این است هر جا که گفتند ناطق مراد آن ناطق حقیقی است البته ناطق حقیقی ممکن است گاهی ناطق ظاهری هم باشد ولی هر ناطق ظاهری ناطق حقیقی نیست پس خوب است ملتفت باشند و انصاف را پیشهٔ خود نمایند و بهر حال که علما و فقها و ناطقین ازطرف خدا یاشیطان متعددند وهمیشه متعدد بوده اند وفعلاً هم بنای دنیابراین است و قضای پروردگار تغییر داده نمیشود گو اینکه حکیم میتواند اثبات

نماید که اگر مرجع تقلید هم در دنیا و در میان مسلمین یکی بود بهتر بود و اختلافات بکلی ازمیان میرفت و عظمت وابهت اسلام هزار درجه بالا تر میرفت و مسلمین تقویت میشدند و گمان ندارم عاقلی هم باشد که انکار این معنی را نماید اما خیر نمیشود زیرا در این ایام خداوند اینطور نخواسته وائمهٔ مااین طور نخواسته اند وحکمت فعلاً بر همین وجه است که میبینی و اختلافات باید باشد وامام علیه السلام میفرماید **نحن اوقعنا الخلاف بینکم و لولا ذلك لاخذ بر قابکم** و بما ها وعده داده اند که هر وقت نوبت ظهور حق رسید و امتحانات انجام شد و مؤمن و کافر از یك دیگر زائل شدند و ایام هدنه و تقیه سپری شد آنوقت امام شما ظاهر میشود و همه را بر امر واحد جمع میکند و کفار را عذاب میکنند اما هنوزوقت این آرزوها نرسیده ووقتی که امام ما هنوز همین طور خواسته باید این اختلاف باشد فقها و علما و مراجع باید متعدد باشند و هیچکس حکم بوحدت ناطق در ظاهر نکرده ونمیکند و شریعت تقیه هنوز اجازه نمیدهد ولی میتوانم عرض کنم که این مطلبی است که خداوند درفطرت نوع قرارداده است مثل فطرت توحید واین هم متممفطرت توحید است نمی بینی چطورطبیعتاً و فطرتاً همهمردم همیشه عقب اعلم میگردند ومیخواهند حکماً تقلید اعلم نمایند و اغلب هم خیال میکنند اعلم را پیدا کرده اند ولی اغلب علما حکم باین نکرده اند و مشایخ ما هم نفرموده اند واصلاً میگوئیم با اینکه تقلید اعلم اولی هم باشد اما اطلاع بر شخص اعلم محال است و در وسع ما نیست این است که تقلید هر عالم وراوی و فقیهی که جامع شروط باشد تجویز میکنیم وتحکم نمیکنیم که البته اعلم باشد ومقصودم از این

جملهٔ بیان تمایل فطرت بود بلی اگر در ظاهر هم امر بهمین طور جاری میشد خوب بود و حکم واقعی بر ود گارهم همین است ولی امروز بایستی با حکام نفس الامری سلوك نمود و بر فرض کسی حکم واقعی را هم بداند حکم بآن نمیکند هیهات هیهات هنوز چیز ها از عقب داریم و خدا میفرماید **و لنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال و الانفس والثمرات و بشر الصابرين** عرض میکنم بالا ترین نقصها و کسرهای ما همین اختلاف ما است که موجب نقص اموال و انفس و ثمرات ما است و اگر بر یك طریقه عموماً مستقیم میشدیم آب خوش گوار میآشامیدیم چنانکه خداوند میفرماید **وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماءا غدقا** خلاصه که طول کلام و تذکر این احوال موجب ملال است سخن را کوتاه کنیم اولی است بلی در ختم کلام یك نکته باقی داریم آنرا هم نهفته نمیداریم و متوکلاً علی الله و طلباً لمرضاته میگوئیم و آن این است که البته علماء و فقهاء و مراجع متعدده هستند و بوده اند و باید هم متعدد باشند و سنت پروردگار تغییر نمیکند ولی شخص متدین هوشیار گاهی درباره متعددین دقیق میشود و موارد اختلاف آنها را ملاحظه میکند اما اختلاف در جزئیات احکام شرعیه و امور نظریه که در میانهٔ علما هست البته مهم نیست و قسمتی از اینها در خود اخبار است وازطرف ائمهٔ اطهارالقاء شده ولی اختلافات دیگری مشاهده میکند که ازاین‌حدود بالا تراست و میبیند که ای بسا در مسائل مهم طرفین نقیض را گرفته اند و هر دو حق نمیگویند چرا که اجتماع نقیضین محال است و هر دو بر باطل نیستند زیرا ارتفاع نقیضین هم محال است و

بعلاوه حق هم از عالم مرتفع نمیشود و خداوند ابا فرموده و اینجا است که شخص عاقل با حزم و با احتیاط کنجکاوی میکند و دو قول مختلف یا اقوال مختلفه را بنا بر اینکه در مسأله اختلاف باشد که مناط کفر و ایمان است با موازین منصوبه از طرف خداوند وحجج اومیسنجد هر کدام مطابق شد او را میگیرد و بقیه را ترك میکند و محقق است که حرف حقی که از جانب پروردگار است بالاخره یکی است و **لو کان من عند غیر الله لو جدوا فیه اختلافا** کثیرا پس مختلفات همه از نزد غیر خدا است و حرف حق یکی میشود زیرا که خدا یکی است پیغمبر او یکی است کتاب خدا یکی است قبله هم یکی است درمیانهٔ اقوال مختلفه هم قول حق یکی است و آیا خداوند امر باختلاف فرموده پس اطاعت کرده ایم یا نهی از اختلاف فرموده وعصیان و رزیده ایم واین مراتبرا البته مؤمن موحد که دین را امر واقعی پنداشته است و از پی حقیقتی هست همیشه نصب العین خود خواهد داشت وبهمین جاکلام راختم میکنیم وصلی الله علی سید نامحمد وآله الطیبین و رهطه المخلصین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین تمام شد بر دست مؤلفش بندهٔ مسکین مستکین ابوالقاسم بن زین العابدین ابن کریم اعلی الله مقامهم حامداً مصلیاً مستغفراً در شب یکشنبه ششم شهرشعبان المعظم هزار و سیصد و شصت و دو هجری علی مهاجرها الصلوة و السلام

در چاپخانه سعادت کرمان

طبع گردید

جمادی الاولی ۱۳۶۳

فهرست مطالب کتاب

اجتهاد وتقلید

صفحه



